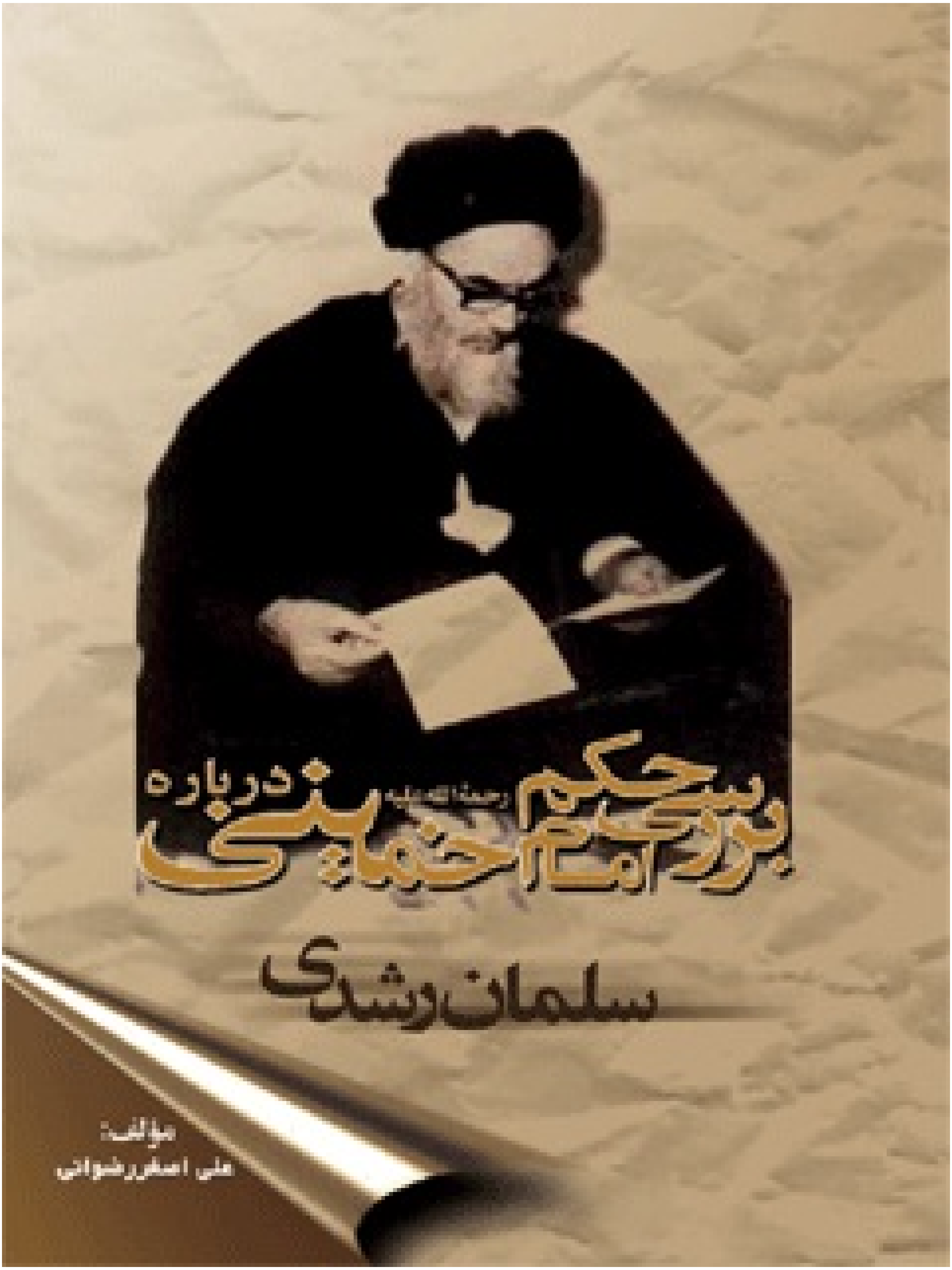

بررسی حکم امام خمینی رحمة الله علیه درباره
سلمان رشدی
مؤلف:
علی اصغر رضوانی

بسم الله الرحمن الرحیم

بررسی حکم امام خمینی درباره سلمان رشدی

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

بررسی حکم امام خمینی رحمه الله درباره سلمان رشدی

مشخصات کتاب

سرشناسه : رضوانی علی اصغر، ۱۳۴۱

عنوان و نام پدیدآور : بررسی حکم امام خمینی قدس سره درباره سلمان رشدی/ تالیف علی اصغر رضوانی.

مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : ۲۲۹ ص.

شابک : ۲۰۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۱۹۲-۶

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری.

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی: research about imam Khomenie's order regarding Salman Rushdi.

یادداشت : عنوان دیگر: بررسی حکم امام خمینی رحمه الله درباره سلمان رشدی.

یادداشت : عنوان روی جلد: بررسی حکم امام خمینی رحمه الله علیه درباره سلمان رشدی.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان روی جلد : بررسی حکم امام خمینی رحمه الله علیه درباره سلمان رشدی.

عنوان دیگر : بررسی حکم امام خمینی رحمه الله درباره سلمان رشدی.

موضوع : خمینی، روح الله رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران ، ۱۲۷۹ - ۱۳۶۸ -- نظریه درباره سلمان رشدی

موضوع : خمینی، روح الله رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران ، ۱۲۷۹ - ۱۳۶۸ -- فتواها

موضوع : رشدی سلمان ۱۹۴۷- م . آیات شیطانی -- نقد و تفسیر

موضوع : اسلام -- دفاعیه ها و ردیه ها

شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره : BP۲۲۸/۴ /ر۶ب۴ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۸۶۶۵۹۷

پیشگفتار

مدّتی است که کتابی به نام «آیات شیطانی» در سطح جهان چاپ شده که در آن به مقدّسات دین اسلام و پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله و قرآن کریم و صحابه و... توهین شده و با ادبیات جدید و دشنام و ناسزا و تمسخر به مقابله و مبارزه با مسلمانان برآمده است.

از آنجـا که مؤلّف آن در پنـاه انگلیس بوده و برای اوّلین بار این کتاب در آن کشور و به پشتیبانی دولت آن چاپ شـده و بعد از چاپ این کتاب، نویسـنده آن از جانب غربی های مسـیحی مورد تشویق همه جانبه قرار گرفته است، لـذا به نظر می رسد که تألیف این کتاب یک توطئه همه جانبه و حساب شـده ای بر ضـد اسـلام و مسـلمین باشد، بدین جهت جا دارد به ابعاد مختلف آن پرداخته تا پی به حقیقت ماجرا ببریم.

علی اصغر رضوانی

اختلافات اهل کتاب، هنگام ظهور اسلام

هنگام ظهور اسـلام در مکّه و سـپس در مدینه، اهل کتاب حضور محسوسـی در شـبه جزیره عربسـتان داشتند؛ زیرا یهودیان در منطقه یثرب و حوالی آن مستقر بوده و مسیحیان عمدتاً در منطقه نجران در جنوب بسر می بردند.

یهـود جزیره العرب که از برادران دینی خـود در دنیـا پراکنـده بودنـد، بر زمین زراعی و سـرسبز شـمال حجـاز که پر از باغـات نخلسـتان بود سـیطره داشـتند، و لذا محصولات بسـیاری از آنان عایدشان می شد و از این راه هیمنه و سلطه ای بر تجارت های محلّی و برخی از شـغل هـا و حرفه هـای مربـوط به کارشـان پیـدا کرده بودنـد. آنـان از جهت دینی و قـومی نیز خود را برتر از دیگران می دانسـتند و خـود را به عنـوان قـوم برگزیـده از جـانب خداونـد معرفی می کرده و از اینکه انبیـا از قومشـان بـوده بر دیگران مباهات می کردنـد، و با تفسـیر نادرستی که از تورات داشـتند به مردم وعـده می دادند که از بین آن ها پیامبری ظهور خواهـد کرد که بـاعث سـرافرازی و پیروزی یهود بر تمـام مردم دنیـا خواهـد شـد. بشارتی که با کمی دقت و تأمّل در آن قابل انطباق

بر پیامبر اسلام حضرت محمّدصلی الله علیه وآله است.

قبل از ظهور اسلام، یهودیان و مسیحیان شبه جزیره العرب رابطه حسنه و خوبی با یکدیگر نداشتند، و لذا بین این دو دسته جنگ ها و خونریزی های بسیاری اتّفاق می افتاد که از شمال تا جنوب را شامل می شد.

در جنوب بعد از اینکه مسیحیان نجران دعوت پادشاه ذونواس حمیری را برای پذیرش یهودیت نپذیرفتند، برای آن ها چاله هایی معروف کند و مسیحیان را در آن ها زنده زنده سوزانید، مسأله ای که باعث شد تا نجاشی به یمن هجوم آورده و از ذونواس انتقام بگیرد.

در جانب شمال نیز ابوجبیله غسانی مسیحی با لشکری انبوه به یثرب هجوم آورد تا انتقام خون خویشاوندان خود از اوس و خزرج را از یهودیان آن دیار بگیرد کسانی که اوس و خزرج را مورد تعدّی و تجاوز قرار داده بودند. و با این پشتیبانی و تأیید بود که قبیله اوس و خزرج توانستند سیادت خود را بر یثرب گسترش داده و تثبیت نمایند.(۱)

مقابله اهل کتاب با اسلام

اشاره

اهل کتاب، اعمّ از یهود و نصاری قبل از اسلام در عین اینکه با هم در مسایل بسیاری اختلاف داشته اند ولی هنگامی که اسلام ظهور کرد با یکدیگر توافق کرده و با هدف مبارزه با آن یک صدا شده و اختلافات خود را کنار گذاشتند و توطئه هماهنگی را بر ضدّ اسلام شروع نمودند. این توطئه در چند مرحله به وقوع پیوست:

دور اول از مقابله: عصر حیات پیامبرصلی الله علیه وآله

توضیح

اهل کتاب اعم از یهود و نصارا در چند دوره با اسلام مقابله داشته و رودررو شده اند، که شروع آن همراه با ظهور اسلام هنگام هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به مدینه بوده و تا بعد از وفات حضرت صلی الله علیه وآله با جنگ های قبیله ای که معروف به جنگ های ردّه و مرتدان بوده ادامه پیدا کرده است. جنگ هایی که یهود و نصارا در آن نقش اساسی داشته اند.

خصومت و دشمنی مسیحیان آن زمان به جهت آن چه که قرآن به آن اشاره کرده از دشمنی یهودیان کمتر بود.

خداوند متعال در این باره می فرماید: «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِینَ آمَنُوا الْیهُودَ وَالَّذِینَ أَشْرَکُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةً لِّلَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ قالُوا إِنّا نَصارَی ذَلِکَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسّیسِینَ وَرُهْباناً وَأَنَّهُمْ لَا یسْتَکْبِرُونَ * وَإِذَا سَمِعُواما أُنزِلَ إِلَی الرَّسُولِ تَرَی أَعْینَهُمْ تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِ یقُولُونَ رَبَّنا آمَنّا فاکْتُبْنا مَعَ الشَّهِدِینَ»؛(۲) «بطور مسلّم، دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان را، یهود و مشرکان خواهی یافت؛ و نزدیک ترین دوستان به مؤمنان را کسانی می یابی که می گویند: "ما نصاری هستیم"؛ این بخاطر آن است که در میان آن ها، افرادی عالم و تارک دنیا هستند؛ و آن ها [در برابر حق تکبّر نمی ورزند. و هر زمان

آیاتی را که

بر پیامبر [اسلام نازل شده بشنوند، چشم های آن ها را می بینی که [از شوق،] اشک می ریزد، بخاطر حقیقتی که دریافته اند؛ آن ها می گویند: "پروردگارا! ایمان آوردیم؛ پس ما را با گواهان [و شاهدان حق، در زمره یاران محمد] بنویس.»

یهود در آن عصر و زمان از حیث دینی خود را چنان وانمود می کردند که خود مرجع دینی و فکری و اعتقادی مردم اند، ولی در عین حال پیروان هر دو دین و آیین بر حقانیت آیین خود اصرار داشته و غالب آن ها هرگز حاضر به پذیرش دین جدید نبودند.

نحوه مقابله عموم اهل کتاب با اسلام و مسلمین

اشاره

مطابق آیات قرآن کریم، اهل کتاب به طور عموم با انحای گوناگون به مقابله با اسلام برآمدند؛

۱ – اصرار بر پیروی پیامبرصلی الله علیه وآله از اهل کتاب

قرآن کریم در این باره می فرماید: «وَلَن تَرْضَی عَنکَ الْیهُودُ وَلَا النَّصارَی حَتَّی تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ»؛(۳) «هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد، [تا به طور کامل، تسلیم خواسته های آن ها شوی، و] از آیین [تحریف یافته آنان، پیروی کنی.»

۲ – پیروی کورکورانه از نیاکان

و نیز می فرماید: «وَإِذَا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنزَلَ اللَّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما وَجَدْنا عَلَیهِ آبَآءَنا أَوَلَوْ کانَ الشَّیطنُ یدْعُوهُمْ إِلَی عَذَابِ السَّعِیرِ»؛(۴) «و هنگامی که به آنان گفته شود: "از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید!"، می گویند: "نه، بلکه ما از چیزی پیروی می کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم!" آیا حتّی اگر شیطان آنان را دعوت به عذاب آتش فروزان کند [باز هم تبعیت می کنند]؟!».

۳ – عدم گواهی به حق

آنان با وجود آنکه به حقانیت اسلام پی برده بودند، ولی گواهی به آن نمی دادند و لذا قرآن در این باره می فرماید: «لکِنِ اللَّهُ یشْهَدُ بِما أَنزَلَ إِلَیکَ أَنزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِکَهُ یشْهَدُونَ وَکَفَی بِاللَّهِ شَهِیداً»؛(۵) «ولی خداوند گواهی می دهد به آنچه بر تو نازل کرده؛ که از روی علمش نازل کرده است، و فرشتگان [نیز] گواهی می دهند؛ هر چند گواهی خدا کافی است.»

۴ – لجاجت و عناد

و نیز می فرماید: «وَکانُوا مِن قَبْلُ یسْتَفْتِحُونَ عَلَی الَّذِینَ کَفَرُوا فَلَمّا جَآءَهُم مّا عَرَفُوا کَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهِ عَلَی الْکافِرِینَ»؛(۶) «و هنگامی که از طرف خداوند، کتابی برای آن ها آمد که موافق نشانه هایی بود که با خود داشتند، و پیش از این، به خود نوید پیروزی بر کافران می دادند [که با کمک آن، بر دشمنان پیروز گردند.] با این همه، هنگامی که این کتاب، و پیامبری را که از

قبل شناخته بودند نزد آن ها آمد، به او کافر شدند؛ لعنت خدا بر کافران باد.»

و می فرمایـد: «الَّذِينَ آتَيناهُمُ الْكِتابَ يعْرِفُونَهُ كَما يعْرِفُونَ أَبْنَآءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقاً مِّنْهُمْ لَيكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يعْلَمُونَ»؛(۷) «کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده ایم، او [= پیامبر] را همچون فرزندان خود می شناسند؛ [ولی] جمعی از آنان، حق را آگاهانه کتمان می کنند.»

۵ – کتمان حقایق

و درباره آنان می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يكْتُمُونَ ما أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتابِ وَيشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً أُولَئِكَ ما يأْكُلُونَ فِى بُطُونِهِمْ إِلَّا النّارَ وَلَا يكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يوْمَ الْقِيامَهِ وَلَا يزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛(۸) «کسانی که کتمان می کننـد آنچه را خدا از کتاب نازل کرده، و آن را به بهای کمی می فروشـند، آن ها جز آتش چیزی نمی خورند؛ [و هدایا و اموالی که از این رهگذر به دست می آورند، در حقیقت آتش سوزانی است.] و خداونـد، روز قیامت، با آن ها سـخن نمی گویـد؛ و آنان را پاکیزه نمی کند؛ و برای آن ها عذاب دردناکی است.»

قرآن نیز به ادامه سرکشـی آنان در نپذیرفتن حق و اسلام اشاره کرده و می فرماید: «يا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَآءَكُمْ رَسُولُنا يبَينُ لَكُمْ كَثِيراً مِّمّا كُنتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتابِ»؛(۹) «ای اهل کتاب! پیامبر ما، که بسیاری از حقایق کتاب آسمانی را که

شما کتمان می کردید روشن می سازد، به سوی شما آمد؛ و از بسیاری از آن، [که فعلًا افشای آن مصلحت نیست،] صرف نظر می نماید. [آری،] از طرف خدا، نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد.»

۶ – محزون ساختن پیامبرصلی الله علیه وآله

آنان کارهایی را در ضدّیت با اسلام و مسلمین انجام می دادند که پیامبرصلی الله علیه وآله را محزون می ساخت و لذا قرآن کریم در این باره می فرماید: «یا أَیها الرَّسُولُ لَا یحْزُنکَ الَّذِینَ یسَرِعُونَ فِی الْکُفْرِ مِنَ الَّذِینَ قالُوا آمَنّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِینَ هادُوا سَمَّعُونَ لِلْکَذِبِ سَمَّعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِینَ لَمْ یأْتُوکَ یحَرِّفُونَ الْکَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ یقُولُونَ إِنْ أُوتِیتُمْ هذا فَخُذُوهُ وَإِن لَّمْ تُؤْتَوْهُ فاحْذَرُوا ...»؛(۱۰) «ای فرستاده [خدا]! آن ها که در مسیر کفر شتاب می کنند و با زبان می گویند: "ایمان آوردیم" و قلب آن ها ایمان نیاورده، تو را اندوهگین نسازند! و [همچنین] گروهی از یهودیان که خوب به سخنان تو گوش می دهند، تا دستاویزی برای تکذیب تو بیابند؛ آن ها جاسوسان گروه دیگری هستند که خودشان نزد تو نیامده اند؛ آن ها سخنان را از مفهوم اصلیش تحریف می کنند، و [به یکدیگر] می گویند: اگر این [که ما می خواهیم به شما داده شد [و محمد بر طبق خواسته شما داوری کرد،] بپذیرید، وگرنه [از او] دوری کنید.»

۷ – توطئه بر ضدّ اسلام

برخی از اهل کتاب پا را از این فراتر نهاده و درصدد توطئه ای جدید بر ضدّ اسلام برآمده اند به این نحو که اول صبح اسلام می آوردند و آخر آن روز به کفر بازمی گشتند تا از این راه ایمان مسلمانان را تضعیف نمایند.

قرآن کریم در این باره می فرماید: «وَقالَت طَّآئِفَهٌ مِّنْ أَهْلِ الْکِتابِ آمِنُوا بِالَّذِی أُنزِلَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهارِ وَاکْفُرُواآخِرَهُ لَعَلَّهُمْ یرْجِعُونَ»؛(۱۱) «و جمعی از اهل کتاب [از یهود] گفتند: [بروید در ظاهر] به آنچه بر مؤمنان نازل شده، در آغاز روز ایمان بیاورید؛ و در پایان روز، کافر شوید [و باز گردید]! شاید آن ها [از

آیین خود] بازگردند! [زیرا شما را، اهل کتاب و آگاه از بشارات آسمانی پیشین می دانند؛ و این توطئه کافی است که آن ها را متزلزل سازد] .»

۸ – تحریف و دست درازی بر کتاب آسمانی

آنان در این راستا نیز کتاب خود را تحریف نمودند آنجا که خداوند متعال می فرماید: «وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقاً يلْوُنَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتابِ وَما هُوَ مِنَ الْكِتابِ وَيقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنـدِ اللَّهِ وَما هُوَ مِنْ عِنـدِ اللَّهِ وَيقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يعْلَمُونَ»؛ (۱۲) «در میان آن ها [= یهود] کسانی هستند که به هنگام تلاوت کتاب [خدا]، زبان خود را چنان می گردانند که گمان کنید [آنچه را می خوانند،] از کتاب [خدا] است؛ در حالی که از کتاب [خدا] نیست! [و با صراحت می گویند: "آن از طرف خداست!" با اینکه از طرف خدا نیست، و به خدا دروغ می بندند در حالی که می دانند.»

نحوه مقابله یهود با اسلام و مسلمین

اشاره

این موارد از مقابله اهل کتاب اعم از یهود و نصارا بر ضد اسلام بود که به آن اشاره شد. ولی قرآن به مواردی از توطئه های اهل کتاب به طور خصوص یعنی به هر یک از یهود و نصارا نیز پرداخته است. اینک به برخی از توطئه های یهود در آن عصر و زمان بر ضد اسلام و مسلمین می پردازیم.

۱ – پیمان با مشرکان بر ضدّ اسلام و مسلمین

یهود آن زمان بر تهاجم فکری و عقیدتی بر ضدّ اسلام اکتفا نکرده بلکه دست به اقدام عملی علیه اسلام و مسلمانان می زند. آنان بعد از هجرت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به مدینه با وجود آنکه با حضرت مصالحه کرده بودند که زندگی مسالمت آمیز با یکدیگر داشته باشند ولی به جهت عدوات و خصومتی که با او داشتند با کفّار قریش و دیگر کافران و مشرکان بر ضدّ اسلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و مسلمانان هم پیمان شدند. بعد از واقعه جنگ بدر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به سراغ قبیله بنی قینقاع از یهودیان مدینه آمد و به جهت توافقی که با قریش بر ضدّ اسلام و مسلمانان کرده بودند از آنان خواست که دست از این گونه مخالفت ها و عنادها بردارند ولی آنان سرباز زده و راه استکبار و سرکشی را پیش گرفتند.

آنان خصومت و دشمنی را به حدّی رساندند که روزی یکی از زنان مسلمانان در بازار بنی قینقاع نزد زرگری نشسته بود که یهود آن منطقه او را مورد آزار و اذیت قرار دادند و آن زرگر آمد و یک طرف لباس آن زن را بر پشت او انداخت، و چون آن زن خواست برخیزد بدن او از پشت

پیدا شد و لذا یهودیان همگی خندیدند. یکی از مسلمانان که شاهد قضیه بود بر زرگر حمله کرده و او را به قتل رسانید، و یهودیان حاضر در آن مکان همگی بر آن فرد مسلمان حمله کرده و او را کشتند.

این خبر سریعاً بین مسلمانان پخش شد و همگی از این واقعه خشمگین شدند. در اینجا بود که رسول خداصلی الله علیه وآله تصمیم گرفت تا این قبیله را محاصره کند و لذا حضرت پانزده روز آنان را محاصره نمود تا آنان مجبور شدند تسلیم حکم او گردند. عبداللّه بن ابی بن سلول که از منافقین بود واسطه شد و پیامبرصلی الله علیه وآله آنان را به او بخشید، آنگاه دستور داد تا همه آنان را از آن منطقه دور کنند.(۱۳)

۲ – ادامه توطئه

سال چهارم هجرت قضیه ای دیگر اتفاق افتاد که باعث شد تا پیامبرصلی الله علیه وآله با یهود بنی نضیر نیز مقابله نماید. و قضیه از این قرار بود که پیامبرصلی الله علیه وآله درصدد پرداخت دیه کشته شدن دو نفر از قبیله بنی عامر بن صعصعه برآمد که به دست یکی از مسلمانان کشته شده بود. در آن هنگام که پیامبرصلی الله علیه وآله مشغول صحبت با آنان کنار خانه ای نشسته بود گروهی از یهود بنی نضیر جوانی را تحریک کردند تا سنگی را از بالای پشت بام بر سر پیامبرصلی الله علیه وآله فرود آورد، ولی خداوند متعال پیامبرصلی الله علیه وآله را از آن قصد شوم آگاه ساخت، و لذا سریعاً از آن مکان خارج شد و سپس مسلمانان را به مقابله با قبیله بنی نضیر دعوت نمود. حضرت آن قوم را محاصره

کرد تا اینکه راضـی به حکم و قضاوت او شدنـد، و لـذا دسـتور داد تا از مـدینه بیرون رونـد؛ عده ای از آن ها در خیبر مسـتقر شدند و برخی دیگر به منطقه اذرعات از شهرهای شام رفتند...(۱۴)

بعـد از این واقعه، از قبایل یهود مـدینه تنها بنی قریظه باقی مانـد. آنان نیز دست به توطئه زدند و با قریش و احزاب مخالف هم پیمان شدند تا هنگام جنگ از داخل بر مسـلمانان ضربه زنند، ولی با همه توطئه و کارهایی که انجام دادند نتوانستند به اهداف شوم خود نائل شونـد، و لـذا بعـد از آنکه مسـلمانان بر احزاب مشـرکان پیروز شدنـد خداوند پیامبرش را مأمور کرد تا به سوی قبیله بنی قریظه رفته و با آنان نیز به مقابله بپردازد.

پیامبرصلی الله علیه وآله ۲۵ روز آنان را محاصـره کرد تا آنکه همگی تسـلیم شدند. و از آنجا که با قبیله اوس هم پیمان بودند حضـرت صـلی الله علیه وآله سـعد بن معاذ را که از آن قبیله بود حَکَم قرار داد تا درباره آنان حکم نماید، او هم دسـتور داد تا مردان آن ها را به قتل رسانـده و ذریه و عیالات آنان را اسـیر نمایند. پیامبرصـلی الله علیه وآله نیز حکم او را تنفیذ نمود. و این گونه حضرت صلی الله علیه وآله از شرّ یهود شبه جزیره العرب نجات یافت(۱۵)، ولی این آخر کار نبود.

بعد از آنکه مشرکان در جنگ خندق متفرق شدند، بزرگان بنی نضیر بعد از کوچ کردن از مدینه که از سرکردگان خیبر شده بودند آماده جنگ با پیامبرصلی الله علیه وآله شدند، و لذا آن ها با مذاکره با تیره هایی که از قبیله غطفان که

از مخالفان بودند در این جهت هم پیمان گشتند.

پیامبرصلی الله علیه وآله بعد از آنکه از صلح حدیبیه، اواخر سال ششم هجرت بازگشت از این واقعه باخبر شد و لذا اوائل سال هفتم هجرت خود را آماده حرکت به سوی خیبر نمود. حضرت قلعه های آنان را محاصره کرد و سپس یکی پس از دیگری آن ها را فتح نمود ولی در این مدت، یهود خیبر از خود مقاومت شدیدی نشان دادند به حدّی که تا حدود یک ماه در قلعه اول مقاومت کردند تا آنکه به توسط امیرالمؤمنین علیه السلام آن قلعه فتح شد و افراد دیگر قلعه ها هم کم کم از خود مقاومت نشان دادند تا بالأخره تمام آن ها به توسط مسلمانان فتح شد.

در اثنای محاصره خیبر، پیامبرصلی الله علیه وآله لشکری را به سوی یهود منطقه فدک که در شمال منطقه خیبر بودند فرستاد و آنان را به اسلام یا تن به صلح دادن دعوت نمود، ولی پاسخ مثبتی ندادند تا آنکه خبر سقوط قلعه های خیبر به آنان رسید، و خوف بر آنان مستولی شد و لذا بدون هیچ گونه جنگ و خونریزی با پیامبرصلی الله علیه وآله صلح نمودند. و این گونه بود که شبه جزیره العرب از شرّ وجود یهود پاک شد. و مشرکان قریش نیز چون چنین دیدند از مقابله با اسلام و مسلمین مأیوس شده و فهمیدند که نمی توانند با آنان مقابله کنند، و لذا از مواضع سرسختانه خود عقب نشینی کرده و در مقابل پیامبرصلی الله علیه وآله سر تسلیم فرود آوردند.(۱۶)

۳ - طرح مسموم نمودن پیامبرصلی الله علیه وآله

یهود، بعد از آن واقعه گرچه از هم پاچیده شد و آن هیمنه و اقتدارش از بین رفت ولی

هرگز آرام ننشست و هر گاه که توانست ضربه ای به اسلام و مسلمین و شخص پیامبرصلی الله علیه وآله وارد کند از آن کوتاهی ننمود. و لذا آنان بعد از کوچ کردن از خیبر درصد برآمدند تا با مکر و حیله ای خاص پیامبرصلی الله علیه وآله را از پای درآورند، و در این راستا یکی از زنان یهود به نام زینب دختر حارث، همسر سلام بن مشکم را مأمور کردند تا دست گوسفندی را برداشته و در آن سمّ وارد کند و به پیامبرصلی الله علیه وآله هدیه دهد تا با خوردن آن گوشت از پای درآید، ولی آن حضرت از آن مطلع شد و نقشه آن ها نقش بر آب گشت.(۱۷)

این روحیه عداوت و دشمنی کم و بیش ادامه داشت و لذا هر چند گاهی عکس العملی را از خود نشان می دادند و درصدد انتقام برمی آمدند.

در زمان حیات پیامبرصلی الله علیه وآله در خیبر عبداللّٰه بن سهل انصاری را به قتل رسانده و جنازه او را در یکی از چاه ها انداختند.(۱۸)

در جنگ تبوک، عده ای از یهود در خانه سویلم یهودی جمع شده و تصمیم گرفتند تا از حرکت مردم به سوی تبوک جلوگیری کنند، که پیامبرصلی الله علیه وآله از آن مطّلع شد و عده ای از اصحاب خود را به سوی آن ها فرستاد و آنان فرار کردند.

در آن جنگ یکی از یهودیان بنی قینقاع به نام زید بن لصیث در نبوّت پیامبرصلی الله علیه وآله تشکیک کرد به این نحو که چون شتر رسول خداصلی الله علیه وآله گم شده بود برای پیدا کردن آن کسی را فرستاده، و لذا آن یهودی از این موقعیت استفاده

کرده و گفت: محمّد ادعا می کند که پیامبر است و به خبرهای آسمانی آگاه است ولی نمی داند که شترش کجا است. پیامبرصلی الله علیه وآله از این تبلیغ آگاه شد و در جواب او فرمود: من غیر از آنچه را که خدا به من آموخته نمی دانم ولی در این مورد خداوند به من فهمانده که شترم در فلان موضع است و لذا مردم رفتند و شتر را که به درختی در وادی گیر کرده بود آوردند.(۱۹)

نحوه مقابله مسیحیان با اسلام و مسلمین

توضیح

مسیحیان نیز در آن عصر و زمان موضعی مشابه یهود داشتند گرچه به آن شدّت و تندی نبود. غالب آنان همانند یهود درصدد مخفی کردن نشانه ها و شواهد بر صدق بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بودند تا مبادا کسی از مسیحیان مسلمان شود. اینک به نمونه هایی از توطئه های آن ها بر ضد اسلام اشاره می کنیم؛

۱ – مخفی کردن حقایق

خداوند متعال در این باره می فرماید: «وَمِنَ الَّذِینَ قالُوا إِنّا نَصارَی أَخَذْنا مِیثاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمّا ذُکِّرُوا بِهِ فَأَغْرَینا بَینَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَآءَ إِلَی یوْمِ الْقِیامَةِ وَسَوْفَ ینَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِما کانُوا یصْنَعُونَ * یا أَهْلَ الْکِتَبِ قَدْ جَآءَکُمْ رَسُولُنا یبَینُ لَکُمْ کَثِیراً مِمّا کُنتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْکِتابِ وَیعْفُوا عَن کَثِیرٍ قَدْ جَآءَکُم مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَکِتابٌ مُبِینٌ»؛(۲۰) «و از کسانی که ادّعای نصرانیت [و یاری مسیح داشتند [نیز پیمان گرفتیم؛ ولی آن ها قسمت مهمّی را از آنچه به آنان تذکّر داده شده بود فراموش کردند؛ از این رو در میان آن ها، تا دامنه قیامت، عداوت و دشمنی افکندیم. و خداوند، [در قیامت] آن ها را از آنچه انجام می دادند [و نتایج آن ، آگاه خواهد ساخت. ای اهل کتاب! پیامبر ما، که بسیاری از حقایق کتاب آسمانی را که شما کتمان می کردید روشن می سازد، به سوی شما آمد؛ و از بسیاری از آن، [که فعلاً افشای آن مصلحت نیست،] صرف نظر می نماید. [آری،] از طرف خدا، نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد.»

۲ – حاضر شدن به مباهله

کار آن ها در مقابله و مواجهه با مسلمانان به جایی رسید که قرار بر آن گذاشتند تا با پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله مباهله کرده و بر یکدیگر نفرین نمایند، آنجا که قرآن می فرماید: «فَمَنْ حَآجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جَآءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْنَآءَنا وَأَبْنَآءَکُمْ وَنِسَآءَنا وَنِسَآءَکُمْ وَأَنفُسَنا وَأَنفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبِینَ»؛(۲۱) «هر گاه بعد از علم و دانشی که [درباره مسیح به تو رسیده، [باز] کسانی با تو به محاجّه و ستیز برخیزند، به آن ها بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم،

شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آنگاه مباهله کنیم؛ و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.»

مسیحیان از بحث و جدل و دعوت به مباهله پا را فراتر ننهاده و همچون یهود دست به اقدامی عملی نزدند و لذا از ناحیه آنان خطر چندانی اسلام و مسلمین را تهدید نمی کرد ولی رسول خداصلی الله علیه وآله می دانست که آنان با مسیحیان خارج از مدینه که در اطراف جزیرهالعرب و روم هستند در ارتباط بوده و تابع آن ها هستند و لذا حضرت درصدد مقابله با عقبه آنان برآمد.

۳ – تحریک به شورش و ارتداد

اقدامات مسیحیان در تحریک مسلمانان و قبایل مختلف که در عصر خلافت ابوبکر دست به شورش و ارتداد زده بودند از یهودیان بیشتر بود.

سجاح دختر حارث که از جمله مسیحیان تندرو و متعصّب بود در آن زمان ادعای نبوت نموده، همان گونه که برخی از مسیحیان که مسلمان شده بودند همچون ربیعه بن تغلبی که با جماعتی دیگر مرتد شده و به کفر بازگشتند.

از جمله عملکرد آنان بر ضد اسلام و مسلمین هم پیمان شدن آن ها با ایرانی ها بر ضدّ اسلام بود. و لذا خالد در روز «ولجه» با تعدادی از مسیحیان از قبیله بکر بن وائل روبه رو شد که مورد پشتیبانی ایرانیان واقع شده و بر ضدّ اسلام توطئه می کردند.

در «عین التمر» چون خالد بن ولید بر اهالی آن غلبه پیدا کرد در بین آنان چهل جوان را مشاهده کرد که به مردم آن دیار انجیل تعلیم می دادند.

چون اهالی «دومه الجندل» خبردار شدند که مسلمانان در حال

حرکت به سوی آنان هستند گروهی به کمک آنان آمده که از جمله آن ها مسیحیان بودند.

دور دوم از مقابله: فتح شام، جنگ های صلیبی

اشاره

دور دوم تهاجم اهل کتاب خصوصاً مسیحیان را از زمان فتح شام تا جنگ های صلیبیان تشکیل می دهد. این دوره و عصر را می توان عصر گسترش اسلام به صورت گسترده و سریع نامید به حیثی که از حدود چین تا اقیانوس اطلس و اندلس را دربرگرفته است. و در این عصر و زمان بود که تمدن اسلامی سهم بسزایی در پیشرفت بشریت داشت، ولی اهل کتاب به جهت ضعفی که داشتند با ارتباطی که با غرب پیدا کردند و با استفاده از تسامح حاکمان اسلامی، در میان مسلمانان ایجاد تشنّج نمودند، و به جهت آنکه اسلام را در پیشرفت به سوی غرب و خود را در معرض نابودی می دیدند جنگ های مخرّب صلیبی را بر ضدّ اسلام و مسلمین به راه انداختند.

در عصر خلافت ابوبکر، لشکر مسلمین به سوی شام به حرکت درآمد و آن دیار را فتح کرد و لشکر روم در معرکه یرموک شکست خورد و این باعث شد تا عصر خلافت عمر بن خطاب، شام به تصرف کامل مسلمانان درآید، و بعد از آن، مصر و برخی از شمال آفریقا فتح شد.

این مسائل باعث شد تا اهل کتاب به فکر افتاده دست به اقدام تازه زنند.

۱ – حمله بر بلاد اسلامی

رومیان تحرک خود را در اواخر خلافت عمر و اوایل خلافت عثمان بر ضدّ بلاد اسلامی شروع نمودند و لذا حملاتی را بر برخی از سواحل شام آغاز کردند، ولی مسلمانان سیطره خود را بر شهرهای شام گسترش داده و به آندلس کشانده بودند، و لذا نتوانستند چندان موفقیتی را در این زمینه کسب نمایند. ولی مسیحیان روم از کار و تحرّک بر ضد مسلمانان بازنایستادند.(۲۲)

۲ – نفوذ در دستگاه خلافت

از مسلّمات تاریخی این است که عمر بن خطّاب عنایت خاصی نسبت به تورات داشته است.

ابن حزم و دیگران آورده اند که عمر بن خطّاب به کعب الاحبار اجازه داد تا تورات را شبانه روز بخواند.(۲۳)

مورّخین اهل سنت از ابن شهاب زهری نقل کرده اند: به ما خبر رسیده که اهل کتاب اول کسانی هستند که به عمر لقب «فاروق» را دادند، و مسلمانان این لقب را از آنان اخذ کردند. و هرگز به ما نرسیده که رسول خداصلی الله علیه وآله این لقب را بر او اطلاق کرده باشد.(۲۴)

ابن کثیر می گوید: «کعب در عصر حکومت عمر اسلام آورد. او شروع به نقل حدیث برای عمر از کتب قدیمش نمود. چه

بسا عمر به سخنان او گوش فرا می داد، و مردم را نیز به استماع علوم او رخصت می داد. لذا مردم آنچه را از صحیح و باطل که نزد او بود، نقل می کردند، در حالی که این امّت هیچ احتیاجی، حتّی به یک حرف او نداشتند».(۲۵)

ابونعیم نقل می کند: «عمر روزی مردی را شلاق می زد در حالی که کعب نزد او بود، آن مرد در آن هنگام که تازیانه می خورد، گفت: سبحان اللّه! عمر به جلاد گفت: او را رها کن. کعب

خندیـد. عمربه او گفت: چه چیز باعث خنده تو شد؟ کعب گفت: قسم به کسـی که جانم به دست او است همانا «سـبحان اللّه» تخفیفی از عذاب است».(۲۶)

عمر بن خطّاب به کعب گفت: تو را به خـدا قسم می دهم ای کعب! مرا خلیفه می یـابی یـا پادشـاه؟ کعب گفت: بلکه خلیفه. عمر او را قسم داد. کعب گفت: به خدا خلیفه ای از بهترین خلفا، و زمان تو از بهترین زمان ها است.(۲۷)

عمر به کعب گفت: ای کعب! مراد از «عـدن» در آیه « وَ أَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَـِدْنٍ»(۲۸) چیست؟ او گفت: قصرهایی در بهشت که پیامبران و و صدّیقان و امامان عدل ساکن می شوند.(۲۹)

سیوطی نقل کرده که کعب الاحبار روزی بر عمر بن خطّاب وارد شـد. عمر به او گفت: برایم حـدیث نقل کن که تا چه حدّی شفـاعت محمّـِد در قیـامت امتـداد می یابـد؟ کعـب گفـت: خداونـد در قرآن به آن خـبر داده است، آنجـا که می فرمایـد: « ما سَلَکَکُمْ فی سَقَرَ...».(۳۰) سـپس گفت: در آن روز چنان شـفاعت می کنـد تا این که شـفاعت او به کسانی می رسد که هرگز نماز به جای نیاورده و هرگز مسکینی را طعام نداده و هرگز به معاد ایمان نیاورده اند... .(۳۱)

این در حالی است که ما می دانیم شفاعت پیامبرصلی الله علیه وآله شامل کفّار و ملحدین نمی گردد.

ابن سـعد روایت کرده، اولین کسـی که از کعب الاحبـار طلب کرد تا در مـدینه منوّره ساکن گردد، خلیفه دوم عمر بن خطّاب بود. از او خواست در مدینه باقی بماند. عمر خود را از اهل مجلس او قرار داد و او را به عنوان عالم معرّفی کرد.(۳۲)

ابن ابی الحدید نقل می کند که کعب به عمر بن

خطّاب گفت: «کسی صلاحیت خلافت را ندارد جز آن که اجتهاد به رأی داشته باشد».(۳۳)

احمد امین مصری نقل کرده که در سفر عمر به شام، کعب الاحبار و تمیم داری و عبداللّه بن سلام او را همراهی می کردند.(۳۴)

احمد بن حنبل در مسندش از عبید بن آدم نقل کرده که گفت: از عمر بن خطّاب شنیدم که به کعب می گفت: طبق نظر تو در کجا نماز گزارم؟ کعب گفت: اگر رأی مرا می خواهی پشت صخره نماز؛ زیرا در آن صورت تمام قدس پشت سر تو خواهد بود!! عمر گفت: در این صورت من مانند یهودی ها خواهم بود.(۳۵)

این در حالی است که کعب الاحبار نقل می کند که کعبه هر صبح هنگام، برای بیت المقدس سجده می کند.(۳۶)

ابن ابی الحدید نقل می کند: هنگامی که عمر با کعب در امر خلافت مشورت نمود، اسامی افرادی را به عنوان کاندید خلافت طرح کرد، به اسم علی علیه السلام که رسید کعب به شدّت و قوّت با خلافت و امامت و بهره داشتن او در امر آن مخالفت ورزید.(۳۷)

ابونعیم اصفهانی نقل می کند: خلیفه دوم در بسیاری از موارد از کعب الاحبار درخواست می کرد تا او را موعظه کند، بشارت دهد و معانی آیات قرآنی را برای او تشریح نماید. تعابیری نظیر «حدّثنا» حدیث کن ما را، «خوّفنا» بترسان ما را، «بشّرنا» بشارت بده ما را، خطاب به کعب در کلمات عمر دیده می شود».(۳۸)

کعب الاحبار در ملاقاتی که با عمر داشت به وی گفت: سوگند به کسی که جانم به دست او است ما نام تو را در کتاب تورات می یابیم، که تو بر دری از درهای جهنم قرار گرفته، مردم را از وارد شدن

به آن باز می داری.

امّا آن گاه که از دنیا بروی تا روز قیامت همواره مردم به دوزخ وارد خواهند شد.(۳۹)

ذهبی نقل می کند: «مردم به طور مستمرّ از کعب الاحبار مطالبی را که از کتب اسرائیلی نقل می کرد، اخذ می نمودند».(۴۰)

کتّانی می نویسد: «اخذ بسیاری از بزرگان صحابه از کعب الاحبار معروف است».(۴۱)

علمای اهل سنت اسامی کسانی که از علمای یهود و نصارا روایت نقل کرده اند را ذکر نموده اند؛ از قبیل: ابوبرده ابوموسی اشعری، ابوهریره، عمر بن خطّاب، عبداللَّه بن عمر، عبداللَّه بن زبیر، عبداللَّه بن عمرو بن عاص، عطاء بن یسار، عوف بن مالک، سعید بن مسیب، زراره بن اوفی، روح بن نباغ، عطاء بن یزید، شهر بن هوشب، عبداللَّه بن وهب،، عبداللَّه بن مغفّل، عبداللَّه بن حرث، انس، عبداللَّه بن حنظله، ابی درداء، مقاتل بن سلیمان و... .(۴۲)

بشیر بن سعد می گوید: از خدا بترسید و از حدیث پروا داشته باشید. به خدا سوگند! ما هنگام مجالست با ابوهریره، مشاهده کردیم که او از رسول خدا حدیث می گفت، و نیز از کعب روایت نقل می کرد. سپس بر می خاست. من از برخی که با ما بودند می شنیدم که حدیث رسول خداصلی الله علیه وآله را به جای حدیث کعب و حدیث کعب را به جای حدیث رسول خداصلی الله علیه وآله قرار می داد.(۴۳)

شیخ محمود ابوریه می نویسد: «قوی ترین این کاهنان از حیث حیله گری و مکر، کعب الاحبار و وهب بن منبه و عبداللَّه بن سلام بوده اند. هنگامی که فهمیدند حیله های آنان فاش شده، اسلام را به دروغ انتخاب نمودند. مسلمانان به آن ها اعتماد نموده و گولشان را خوردند. در ابتدا درصدد تحریف دین اسلام برآمدند؛ به این نحو که در

اصول دین اسلام خرافات و اوهام را وارد کردند تا سبب ضعف آن گردند. و هنگامی که به جهت حفظ و تدوین قرآن از تحریف آن عاجز ماندند، درصدد برآمدند تا با ورود در حیطه نقل حدیث، آنچه می خواهند افترائاتی را به اسم حدیث به پیامبر اسلام نسبت داده و آن را در بین مسلمانان منتشر سازند. موضوع منع تدوین حدیث پیامبرصلی الله علیه وآله آنان را بر این نیت سوء کمک نمود... و به واسطه آنان بود که طایفه ای از قصه های تلمود و اسرائیلیات در حدیث اسلامی نفوذ پیدا کرد. و چیزی نگذشت که این روایات جزئی از اخبار دینی و تاریخی اسلام گردید».(۴۴)

احمد امین مصری می نویسد: «برخی از صحابه با وهب بن منبه و کعب الاحبار و عبداللّٰه بن سلام ارتباط پیدا کرده و تابعین نیز با ابن جریح ارتباط پیدا کردند. آنان که معلوماتی از تورات و انجیل و شروح و حواشی آن داشتند به صحابه و تابعین منتقل کرده و آنان نیز در ضمن آیات قرآن آن ها را بازگو کردند، و لذا از این جهت این امور منبعی از منابع قرار گرفت و احادیث فراوان یافت شد».(۴۵)

در تاریخ آمده است که صحابه هنگامی که درباره قرائت یا تفسیر آیات قرآنی با یک دیگر اختلاف می کردند به کعب الاحبار مراجعه می کردند.(۴۶)

این ها همه به دلیل توجه عمر بن خطّاب به او و تعلیماتش بوده است. آنان به جای رجوع به بزرگان صحابه و در رأس آنان، اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام اشخاصی یهودی الاصل و مکّار را مرجع خود می دانستند!!

ذهبی در شرح حال کعب الاحبار می گوید: «او علامه دانشمند و کسی است که

در اصل یهودی بوده و سپس بعد از وفات رسول خداصلی الله علیه وآله اسلام آورده است. او در ایام عمر از یمن وارد مدینه شد و با اصحاب محمّدصلی الله علیه وآله مجالست نمود. و دائماً برای آنان از کتب اسرائیلیه حدیث می گفت... .

ابوهریره و معاویه و ابن عباس از او حدیث نقل کرده اند. و این از قبیل روایت صحابی از تابعی است. و نیز از گروهی از تابعین؛ امثال عطاء بن یسار و دیگران به طور مرسل روایت نقل کرده اند. از او روایتی در سنن ابی داوود و ترمذی و نسائی آمده است».(۴۷)

محمّد رشید رضا صاحب «تفسیر المنار» نیز می نویسد: «از میان کسانی که اسرائیلیات روایت می کنند وهب بن منبه و کعب الاحبار، بدترین افراد و ریا کارترین و نیرنگ بازترین آنان هستند، به طوری که هیچ خرافه ای نیست که در کتاب های تفسیری و تاریخی پیرامون آفرینش پیامبران الهی و اقوام آنان، فتنه ها، رستاخیز و عالم آخرت آمده باشد، مگر این که از این دو نفر اثری در آن وجود دارد.

آری، در هر بیابانی ردّ پایی از روباهی است و کسی نباید از فریب برخی از صحابه و تابعین نسبت به اخبار این دو و یا امثال آنان دچار دهشت و سرگردانی شود؛ زیرا هیچ یک از افراد بشر حتی پیامبران معصوم از تصدیق شخص دروغگو ایمن نبوده اند».(۴۸)

مسعودی نقل کرده که ابوذر روزی در مجلس عثمان حاضر شد. عثمان به او گفت: اگر کسی زکات مالش را بپردازد آیا در آن حقّی برای دیگری است؟ کعب گفت: خیر یا امیرالمؤمنین! ابوذر مشت محکمی بر سینه کعب زد، آن گاه گفت: دروغ گفتی ای فرزند یهودی.

سپس این آیه را تلاوت کرد: « لَیسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَهِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیینَ وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیتامی وَ الْمَساکینَ وَ ابْنَ السَّبیلِ وَ السَّائِلینَ وَ فِی الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاهَ وَ آتَی الزَّکاهَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا»؛(۴۹) «نیکی، [تنها] این نیست که [به هنگام نماز،] روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب کنید؛ [و تمام گفت و گوی شما، درباره قبله و تغییر آن باشد؛ و همه وقت خود را مصروف آن سازید؛] بلکه نیکی [و نیکوکار] کسی است که به خدا، و روز رستاخیز ، و فرشتگان، و کتاب [آسمانی ، و پیامبران، ایمان آورده؛ و مال [خود] را، با همه علاقه ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان، انفاق می کند؛ نماز را برپا می دارد و زکات را می پردازد؛ و [همچنین] کسانی که به عهد خود - به هنگامی که عهد بستند - وفا می کنند.»

عثمان گفت: آیا اشکالی دارد که مالی را از بیت المال برداریم و در امور خود مصرف کرده و از آن به شما نیز عطا کنیم؟ کعب گفت: اشکالی ندارد. ابوذر با عصا بر سینه او زد و گفت: ای یهودی! چه چیز به تو جرأت داده که در دین ما سخن بگویی؟!...(۵۰)

او نیز نقل می کند که در آن روز ترکه وارث عبدالرحمن بن عوف زهری را از اموال به نزد او آوردند، آن قدر زیاد بود که بین عثمان و آن شخص

حائل شـد. عثمان گفت: من امیـد خیر در حقّ عبـدالرحمن دارم؛ زیرا صـدقه می داد و مهمان نوازی می کرد و در آخر نیز این مقـدار ارث را به جای گذارد. کعب الاحبار گفت: راست گفتی ای امیرالمؤمنین! ابوذر عصا را کشـید و بر سـر او زد و گفت: ای فرزنـد یهودی! به کسـی که مرده و این اموال را از خود به جای گذارده می گویی که خداوند به او خیر دنیا و آخرت داده است؟!... از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: مرا خوشنود نمی سازد به این که بمیرم در حالی که یک قیراط برای خود به جای گذارده ام. عثمان گفت: رویت را از من برگردان.(۵۱)

مسلمانان بعد از کعب الاحبار به افراد دیگری از اهل کتاب؛ همچون وهب بن منبه یهودی و تمیم داری نصرانی مبتلا و گرفتار شدند.

ذهبی می گوید: «وهب بن منبه یمانی در آخر خلافت عثمان متولّد شد و بسیاری از کتاب های اسرائیلیات را در جامعه منتشر کرد...».(۵۲)

او نیز می گویـد: «عالم اهل یمن، در سال ۳۴ متولـد شـد، از علم اهل کتاب نزد او بسـیار بود. او عنایت بلیغ خود را در این راه صرف نمود. و حدیثش در صحیحین (بخاری و مسلم) به واسطه برادرش همّام است».(۵۳)

تمیم الداری نیز شخصیت سومی است که موقعیت بسزایی در نشر تراث و فرهنگ اهل کتاب در مصادر اهل سنت داشته است. او که شخصی نصرانی بود، در مدینه سال نهم هجری اسلام آورد. عمر به او اجازه داد که برای مردم ایستاده قصه بگوید.(۵۴)

بخاری در صحیح خود از ابوهریره نقل کرده که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: تمام فرزندان آدم را شیطان با دو انگشتش

به پهلوی آنان هنگام ولادت خواهد زد به جز عیسی بن مریم، که خواست چنین کند که خدا او را در حجاب فرو برد.(۵۵)

به احتمال زیاد این حدیث توسط ابوهریره از افرادی؛ امثال تمیم الداری نصرانی نقل شده است ؛ زیرا با ظاهر کتاب خدا سازگاری ندارد که فرمود: « إِنَّ عِبادی لَیسَ لَکَ عَلَیهِمْ سُلْطانٌ إِلّا مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغاوینَ»؛(۵۶) «بر بندگانم تسلّط نخواهی یافت، مگر گمراهانی که از تو پیروی می کنند.»

احمد امین مصری می نویسد: «عمر به تمیم داری اجازه داد تا پیش از خطبه های نماز جمعه به ایراد موعظه و قصه بپردازد و پس از وی عثمان اجازه داد تا او هفته ای دوبار به این کار ادامه دهد».(۵۷)

عمر به تمیم داری بسیار احترام می کرد و از او با عبارت «خیر اهل المدینه» بهترین افراد مدینه، یاد می نمود.(۵۸)

۳ – نفوذ در دستگاه بنی امیه

در اوایل حکومت بنی امیه، موقعیت و مجال خوبی برای مسیحیان در کشورهای اسلامی پدید آمد تا اهداف خود بر ضد اسلام را پیاده کنند.

معاویه با میسون دختر بجدل کلبی که مسیحی بود ازدواج نمود و بنابر نقلی او بر دین خود باقی ماند و یزید از او متولد شد. همان گونه که معاویه سرجون بن منصور رومی را مشاور خود قرار داد که تا زمان خلافت یزید زنده بود، و او کسی بود که بعد از مرگ معاویه به یزید پیشنهاد کرد تا عبیداللّه بن زیاد را والی کوفه کند و در طی نامه ای به امام حسین علیه السلام از او بخواهد تا با او بیعت نماید.

از کوتاهی بنی امیه، مسیحیان به حدّی استفاده کردند که یوحنای دمشقی کتابی را در آن عصر در ردّ مسلمانان تألیف کرده

و منتشر نمود.

کار آن ها به حدّی رسید که مسیحیان به کمک حاکمان بنی امیه درآمده و دست به پاکسازی سیاسی و قلع و قمع مخالفان امویان زدند و در این راستا «جایستار» که از اهل ذمه بود مالک بن حارث اشتر را در راهش به سوی مصر - که والی آن دیار از جانب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود - را مسموم می نماید.

در اواخر حکومت بنی امیه فعالیت مسیحیان بر ضدّ اسلام به حدّی زیاد می شود که درصدد مسخره کردن اسلام برمی آیند و لذا «اصبح اخطل تغلبی» که از شعرای قصر بنی امیه بود اشعاری را سروده و در آن شعائر اسلامی را به باد مسخره می گیرد... (۵۹)

۴ - بازگرداندن سلطه بر بلاد اسلامی

با وجود این اقدامات، قیصرهای روم در صدد بازگرداندن سلطه خود بر کشورهای اسلامی از هر راه ممکن برآمدند، خصوصاً آن که هرقل یکی از پادشاهان روم از مسیحیان شام خواست تا در اماکن خود باقی بمانند؛ زیرا که به زودی به سوی آن ها بازگشته و دولت اسلامی را شکست خواهند داد.

در زمان معاویه رومیان مسیحی بر ضدّ شهرهای شام تحرکاتی را آغاز نمودند، لذا قسطنطنین چهارم بوغونات، گروهی از جنگجویان مسیحی را به سوی کوه های لبنان به جهت جنگ با مسلمانان فرستاد، مسأله ای که در آن معاویه مجبور شد تا تن به صلح دهد و با دادن سه هزار قطعه طلا و آزاد کردن هشت هزار اسیر و تقدیم پنجاه اسب اصیل خود را از آن برهاند.

ولی پادشاهان روم بار دیگر در عصر خلافت عبدالملک بن مروان که سرگرم مشکلات داخلی بود، درصدد حمله به شام برآمدند، و لذا او نیز همچون معاویه مجبور شد

تا تن به ذلّت و خواری دهـد و با آنان با شـروطی خفّت بار مصالحه نمایـد؛ به این نحو که به «جسـتنیانوس أخرم» هر روز هزار دینار همراه با آزادی یک اسیر از آنان و یک اسب اصیل تقدیم کند.

ولی عملیات ایذایی آنان بر ضدّ اسـلام و مسـلمین تمام نشد، و لذا در اوایل قرن هشتم میلادی جنگ هایی را بر ضدّ مسلمانان مصر برپا نمودند.

در ابتدای عصـر حکومت بنی عباس حرکت های مسلّحانه ای بر ضدّ مسـلمانان از سوی مسـیحیان به راه افتاد، که شروع آن از جنـگ هـای مسـیحیان لبنـان بر ضـدّ مسـلمانان آن دیـار بود. آنان از مناطق خود حرکت کرده و تا بعلبک پیش رفتنـد، ولی با هوشیاری مسلمانان به عقب بازگشتند.

بعـد از این واقعه، مسـیحیان داخـل کشورهـای اسـلامی و خـارج از آن، تا حـدود یک قرن و نیم ارتباط خوبی با حاکمان بلاد اسـلامی داشـتند ولی از اوایـل قرن دهم که جنـگ هـا و تهاجمـات مسـیحیان به اطراف بلاـد اسـلامی شـروع شـد، روابـط بین مسلمانان با آنان تیره گشت.

مسـیحیان، قبل از این مدت گرچه اقدام عملی و جنگی در ظاهر با مسـلمانان نداشتند ولی از راه های مختلف درصدد گسترش دین و آیین خود و تبلیغات بر ضدّ اسلام بودند.

۵ – به راه انداختن جنگ های صلیبی

جنگ های صـلیبی قبل از آن که رویارویی نظامی غرب مسـیحی با شـرق مسلمان تلقّی شود، رویارویی توحّش غربی با تمدن اسلامی بوده است، واقعیتی که بسیاری از محققان و تاریخ نگاران به آن اشاره یا تصریح کرده اند.

در زمان حکومت عمر بن خطاب، بیت المقدس به تصـرف مسلمانان درآمد. این شهر که مرکز مهمّ دیانت مسیحی و بنابر نظر مسیحیان، مقتل عیسی علیه السلام است بدون هیچ گونه

قتل و غارت به تسلیم در مقابل مسلمانان رضایت داد. در زمان حکومت امویان نیز مسیحیان از آرامش نسبی برخوردار بودند. آنـان دلیلی برای تـأسف خوردن بر پیروی اسـلام نداشـتند... روزگارشـان به مراتب بهتر از دوران حکومت رومیان بود. احکام بهتر مراعات می گشت و تجارت با رونق و مالیات به مراتب از گذشته کمتر بود.(۶۰)

در زمان حکومت عباسیان، مسیحیان بسیاری از حکومت آنان راضی و خشنود بودند. در همان اوقات یا تریارک قدس در نامه ای به همتای خود در قسطنطنیه درباره اولیای امور مسـلمانان می نویسـد: «آن ها عادل هسـتند و خطا یا شدت عملی در حق ما روا نمی دارند.»

در اواسط قرن یـازدهم، اکثریت سـکنه مسـیحی فلسـطین روزگـاری داشـتند که به نـدرت آن چنـان خوشاینـد بود. مقامات و حاکمـان مسـلمان در مورد آنـان به ملاـیمت رفتـار کرده و امپراطور مراقب منافع آنان بود... بیت المقـدس هرگز پیش از این، چنین فراوان از هم دردی و ثروتی که با زائران از غرب به همراه آورده می شدند بهره مند نگشـته بود.(۶۱) وسعت روز افزون متصـرفات اسـلامی در اروپا، بر وحشت غرب می افزود. از طرفی در جهان غرب، روحیه سـلحشوری در حال رشد بود و اشعار حماسـی عامیـانه به قهرمانـان نظـامی هیبت و اعتبـار می بخشـید. کلیسا نیز سـعی کرد تا این غریزه جنگ جویانه را به سـمت و سویی کشاند که منافعش را جلب کند. بدین ترتیب برای جلوگیری از پیشـرفت اسـلام و گسترش مسـیحیت و نجات مسـیحیان جنگ را مجاز دانست.

جنگ های صلیبی از سال ۱۰۹۶ میلادی شروع شد و تا سال (۱۲۹۱م) ادامه داشت. لشکریان مسیحی موظف بودند تا علامت صلیب را به عنوان نشانه ای از جان فشانی و فداکاری بر

گردن خود داشته باشند و به همین جهت بود که این جنگ ها به جنگ صلیبی مشهور شد. در سال ۱۰۹۶ میلادی لشکریان صلیبی با سپاهی بسیار حرکت خود را شروع کردند و آنچه خانه در امتداد ساحل دریای مرمره قرار داشت تا شهر «نیکو مدیا» غارت کردند. آنان حتی مسیحیانی که در کشورهای اسلامی تحت حکومت و سلطه مسلمانان بودند نیز از دم شمشیر گذرانده و به قتل می رساندند. معروف است که لشکریان، کودکان را به سیخ کرده و کباب می کردند. آنان بالاخره در جنگ با ترکان در نزدیکی نیقیه شکست سختی خورده و اکثراً کشته شدند.(۶۲)

در سال ۱۰۹۷ میلادی به شهر نیقیه حمله کرده و در سال (۱۰۹۸م) شهر انطاکیه و در سال (۱۰۹۹م) شهر معرّه را به اشغال نظامی خود درآوردند. در «معرّه» سه روز تمام اهالی آنجا را از دم تیغ گذرانیده و عدّه زیادی را اسیر کردند.

«رائول دوکان» تاریخ نویس و وقایع نگار غربی می گوید: «در معرّه جنگ جویان ما بزرگسالان کافر (مسلمان) را در دیگ جوشاندند و کودکان را به سیخ کشیدند و روی آتش کباب کردند و گوشتشان را خوردند».(۶۳)

و در سال ۱۰۹۹ میلادی (۴۹۲ ه.ق) بیت المقدس به تصرف صلیبی ها درآمد. آنان یک هفته تمام به کشتار مسلمانان پرداختند و تنها در بیت المقدس بیش از شصت هزار نفر را کشتند.

در سال (۱۱۰۹م) «طرابلس» به تصرف صلیبی ها درآمد. یک صد هزار جلد کتاب های «دارالعلم» در این حادثه به غارت رفت و در آتش سوخت. این حملات پی درپی تا سال (۱۱۲۴م) که بندر صور به اشغال صلیبی ها درآمد ادامه داشت، تا آن که از سال ۱۱۴۴ میلادی (۵۳۹ ه.ق) پیروزی قوای

مسلمانان شروع می شود و اوج این پیروزی ها به توسط سپاهیان صلاح الدین ایوبی است. آنان هنگامی که وارد بیت المقدس می شوند فرماندهان به سربازان خود دستور می دهند که هیچ فرد مسیحی - خواه غربی یا شرقی - نباید مورد آزار قرار گیرد، و لذا هیچ کشتار و غارتی صورت نمی گیرد. صلاح الدین اعلام می کند که غربی ها هر گاه بخواهند می توانند به زیارت اماکن مقدس خود بیایند.

در سال (۱۲۰۴ م) سپاهیان صلیبی پایتخت روم شرقی (قسطنطنیه) را تصرف کرده، سه روز آنجا را مورد قتل و غارت قرار دادند. خوی وحشیانه آنان نه فقط در برابر مسلمانان ظاهر شده بود، بلکه در این شهر مسیحی نشین نیز شمایل و مجسمه ها و کتاب ها و تعداد بی شماری از اشیای هنری به یادگار مانده از تمدن یونان و بیزانس را به تاراج بردند و هزاران نفر را نیز در شهر گردن زدند...(۶۴)

دور سوم از مقابله: پس از جنگ های صلیبی

پس از جنگ های صلیبی، مسیحیان افسانه های دروغین و زننده ای را درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مطرح کردند به این امید که از این راه چهره اسلام و فرهنگ مسلمانان را زشت و تنفّرانگیز جلوه دهند، در حالی که مسلمانان با تأثیرپذیری از تعلیمات اسلامی حتی در جنگ های صلیبی آثار نیک و خوشی را از خود به جای گذاشتند.

صلیبی ها چون اورشلیم را به تصرف درآوردند در سراسر شهر سیل خون به راه انداختند ولی مسلمانان هنگامی که اورشلیم را از صلیبیون بازپس گرفتند با رأفت و مهربانی با آنان برخورد نمودند.

«اشتیوِن رانسِیمان» در کتاب «تاریخ جنگ های صلیبی» می نویسد: «مردان پیروز، افرادی شریف و بامروت بودند، درست در همان جا که در هشتاد و هشت سال پیش فرنگیان

از دریای خون گذشتند و حتی یک خانه به غارت نرفت و به یک جاندار آسیب نرسید. به دستور صلاح الدین، سربازان، خیابان ها و دروازه ها را زیر نظر گرفتند و از هر گونه دست اندازی احتمالی به جان و مال مردم جلوگیری کردند».(۶۵)

برخی از غربی ها به این دیدگاه نزد مسلمانان اشاره کرده اند.

«ویل دورانت» می گوید: «هر چند محمدصلی الله علیه وآله پیروان دین مسیح را تقبیح می کند، با این حال نسبت به آنان خوش بین است و خواستار ارتباطی دوستانه بین آنان و پیروان خویش است».(۶۶)

«گوستاو لوبون» می گوید: «زور شمشیر موجب پیشرفت قرآن نگشت؛ زیرا رسم اعراب این بود که هر کجا را فتح می کردند مردم آنجا در دین خود آزاد می گشتند. این که مردم مسیحی از دین خود دست برمی داشتند و به دین اسلام می گرویدند و زبان عرب را بر زبان مادری خود برمی گزیدند، بدان جهت بود که عدل و دادی را که آنان از اعراب فاتح می دیدند، مانندش را از زمامداران پیشین خود ندیده بودند».(۶۷)

«روبرتسون» می گوید: «این تنها مسلمانان هستند که با عقیده محکمی که نسبت به دین خود دارند یک روح سازگاری و تسامح نیز با ادیان دیگر در آن ها وجود دارد».

«میشو» نیز می گوید: «هنگامی که مسلمانان، بیت المقدس را فتح کردند هیچ گونه آزاری به مسیحیان نرساندند، ولی بر عکس، هنگامی که نصاری این شهر را گرفتند با کمال بی رحمی مسلمانان را قتل عام کردند. یهود نیز وقتی به آنجا آمدند بی باکانه همه را سوزاندند... باید اقرار کنم که این روح سازش و احترام متقابل به ادیان را که نشانه رحم و مروّت انسانی است، ملت های مسیحی مذهب از مسلمانان یاد گرفته اند».(۶۸)

«هانری دی کاستری»

از نویسندگان فرانسوی می گوید: «اگر از جنس یهودی تا کنون کسی در جهان باقی مانده است بر اثر همان دولت های اسلامی بود که در قرون وسطی آنان را از دست مسیحیان خون آشام نجات دادند... در صورتی که نصارا اگر همچنان به حال قدرت باقی می ماندند و بر جهان حکومت می کردند، نسل یهود را از جهان برمی داشتند».(۶۹)

«آدام متز» می گوید: «کلیساها و صومعه ها در دوران حکومت اسلامی، چنان می نمودند که گویی خارج از حکومت اسلامی به سر می برند و به نظر می رسید که بخشی از سرزمین دیگری هستند که این خود موجب می شد چنان فضایی از تسامح برقرار گردد که اروپا در سده های میانه با آن آشنایی نداشت».(۷۰)

او همچنین می گوید: «آنچه که ممالک اسلامی را از اروپای مسیحی امتیاز بخشیده، وجود عده زیادی از اقلیت های مذهبی غیر مسلمان است که در سرزمین های اسلامی آزادانه به سر می برند، در صورتی که در اروپای مسیحی چنین مسأله ای مطرح نبود».(۷۱)

این رفتار جوانمردانه، نتیجه تعالیم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بود که به پیروان خود سفارش می کرد حتی در نبرد با دشمن جانب عدل و کرامت را در نظر گیرند، ولی متأسفانه مسیحیان متعصّب از دروغ پردازی درباره مسلمانان و توهین و تهمت به پیامبرصلی الله علیه وآله، در طول تاریخ دریغ نداشتند.

در قرون وسطی گاهی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله را اسقف رومی (کاردینال) معرفی می کردند که چون به مقام پاپی نائل نشد به عربستان گریخت و آیینی ناصواب بنیان نهاد!!

«ژیبر دونوژان» مورّخ دروغ پرداز مسیحی می گوید: «وفات پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله - نعوذ باللَّه تعالی - از شدت مستی صورت گرفت و خوک ها پیکر او را خوردند!! از این

رو خوردن شراب و گوشت خوک در اسلام تحریم شد».(۷۲)

در سال ۱۵۱۵ میلادی در غرب رساله ای نوشته شد به نام «قرآن، کتاب قانون ترکان» که نویسنده آن می گوید: «مسلمانان، عیسی را به عنوان خدا می شناسند... از دیدگاه اسلام، بهشت جایگاه مردانی است که ده همسر برگزیده باشند... مسلمانان، هفت ماه در سال را روزه می گیرند».(۷۳)

«مُنْتِسکیو» از فلاسفه و قانونگذاران غرب در نیمه اول قرن هجدهم نیز این دروغ ها را در کتاب مشهور خود به نام «روح القوانین» آورده است. او درباره بلوغ جنسی پیامبرصلی الله علیه وآله از پریدو نقل می کند که محمّد - صلی الله علیه وآله - خدیجه را در سنّ پنج سالگی به ازدواج خود در آورد و در سنّ هشت سالگی با وی همبستر شد».(۷۴)

آنگاه «منتسکیو» در تأیید این افسانه بی اساس که مخالف شواهد روشن تاریخی است می گوید: «این است که زن های کشورهای گرمسیر در سنّ بیست سالگی پیر هستند».(۷۵)

«وُلْتِر» فیلسوف و نویسنده مشهور فرانسوی از جمله کسانی است که از ابراز اهانت نسبت به مقام مقدس رسول گرامی اسلام خودداری نکرده تا آنجا که نمایشنامه ای با عنوان «محمّد یا تعصب» ترتیب داد و آن را در سال ۱۷۴۲ میلادی در پاریس به معرض نمایش گذاشت در خلال آن، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله را آماج انواع تهمت ها و اهانت ها قرار داد.

او در نمایشنامه خود ماجرای زید بن حارثه و زینب دختر جحش را که در صدر اسلام پیش آمده به کلّی دگرگون ساخته و تحریف کرده است و آن را به دلخواه خود به صورتی درآورده که احساسات تماشاچی را سخت بر ضدّ پیامبرصلی الله علیه وآله برانگیزد، و این

کـار جز خیانتکـاری چه نام دارد؟ در حالی که بنابر نقل صـحیح از طرق اهل بیت علیهم السـلام قصه زیـد و زینب هیـچ گونه ارتبـاطی بـا مسائـل جنسـی نداشـته بلکه به صورت عادی و به جهت عملی شـدن یکی از احکام نکاح اسـلامی یعنی ازدواج با همسر فرزند خوانده بوده است.

او از آنجا که در این کار خود مغرضانه قصد اهانت به پیامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله را داشـته لذا وی در آثار بعدی خود از این اهانت ابراز ندامت کرده و می گوید: «من در حق محمّد بسیار بد کردم».(۷۶)

تغییر رویکرد در غرب در مورد شخصیت پیامبرصلی الله علیه وآله

اشاره

دروغ پردازی ها در مورد شخصـیت پیامبرصـلی الله علیه وآله مورد خشنودی همه قرار نگرفت و لذا عده ای تغییر رویکرد داده و اشـتباهات پیشینیان را تا حدودی جبران کرده و با دیده انصاف شخصیت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله را مورد نگرش قرار دادند و به اتهاماتی که به آن حضرت زده شد پاسخ دادند. اینک به پای سخنان برخی از آنان می نشینیم؛

۱ – توماس کارلایل «carlyle»

او در سال ۱۷۹۵ در قسـمت جنوبی «اسـکاتلند» انگلستان به دنیا آمد و تحصیلات ابتدایی خود را در مدرسه روستای «آتال» به پایان رسانید. و در سنّ سـیزده سالگی وارد دانشـگاه شد. و در سن نوزده سالگی به عنوان معلم ریاضیات انتخاب گشت. او در سال ۱۸۱۸ دست از تـدریس کشـید و سـپس زبـان آلمـانی را فرا گرفت و تـا آخر عمر به تـألیف کتاب های علمی، فلسـفی و ارشادی پرداخت.

تـا قبل از «کارلایل» قلم های مسـموم بر ضـد پیامبرصـلی الله علیه وآله کار می کرد، ولی بعـد از آن که او مقاله خود را درباره اسلام نوشت و از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دفاع کرد آنان که نسبت به او بدگویی می کردند از این کار دست کشیدند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از دیدگاه «توماس کارلایل»

او دربـاره حضـرت رسول اکرم صـلی الله علیه وآله می نویسـد: «این مرد پیام آوری از جانب سـرچشه بی پایان هستی است که برای ما پیغام آورده، ولی برخی او را شاعر و عـدّه ای او را پیامبر و بعضـی او را خـدا نامیدند. هر چه می خواهد باشد ولی این را بـه طـور قطع می دانیـم کـه سـخنانش از خـود اوست و از کس دیگری نیـاموخته است... خداونـد به این مرد بزرگ علم و حکمت آموخته و

بر ما لازم است که قبل از هر چیز به سخنان او گوش فرا دهیم، چون هرگز نمی توانیم او را مردی دروغگو بدانیم. نمی توانیم او را مردی کـه دست به دامن حیله و کارهـای بی اساس زده تـا به مقاصـد دنیـوی و به ریـاست و پادشـاهی یـا غیر آن برسـد بدانیم...».(۷۷)

او نیز می گویـد: «برخی از مسـیحیان متعصـب گمـان می کننـد کـه مقصـود محمدصـلی الله علیه وآله از قیـام به دست آوردن شهرت و شخصیت و مقام و پادشاهی بود. سوگند به خدا که چنین نبوده است، بلکه دل این مرد بزرگ و فرزند صحرا مملوّ از رحمت و مهر و محبت و احسـان و حکمت و افکـار بـود و هرگز جهت دنیوی در آن وجود نـداشت. او اهـداف و آرزوهـایی بالاتر از جاه طلبی و پادشاهی داشت. چگونه ممگن است ایشان با آن نفس عالی و روح بلندش چنین باشد... شما جاه طلبان و دنیاخواهان را دیـده ایـد که چگونه برای رسـیدن به مقاصـدشان هر گونه دروغ را جایز می داننـد و زیر بار هر کس می روند، ولی محمدصلی الله علیه وآله هرگز حاضر نشد دروغ بگوید...».(۷۸)

او نیز می گویـد: «محمدصـلی الله علیه وآله به شـهوت رانی و جـاه طلبی علاقه ای نـداشت، گرچه گروهی ظالمانه او را به این صفت متهم می کننـد، ولی این گنـاهی بس بزرگ و ظلمی آشـکار است... او در تمام شؤون زنـدگی از لباس و خوراک و... زاهـد بود و غالبـاً خوراکش آب و نـان بود و چه بسـا ماه ها می گـذشت و از خانه او دودی بلنـد نمی شـد. او لباس خشن می پوشید و خوراک ساده می خورد، و در راه خدا زحمت می کشید. شب ها بیدار می ماند و روزها نمی خوابید و در

راه نشر دین خدا می کوشید... او مرد بزرگ و با عظمتی بود وگرنه عرب های خشن به او احترام نمی گذاشتند و با نظر بزرگی به او نمی نگریستند. چه کسی غیر از او می توانست آن ها را با این اوصافی که داشتند تا این حد مطیع خود کند؟». (۷۹)

او نیز می گوید: «من محمدصلی الله علیه وآله را به جهت اخلاصی که داشت و در کارهایش ریا و فریب کاری و ظاهرسازی نبود دوست دارم... او تکبر نداشت ولی ذلیل نبود و التماس نمی کرد. او در همان لباس وصله دار خود شاهان ایران و قیصران روم را خطاب کرده و آنان را در امور دنیوی و اخروی راهنمایی می کرد...».(۸۰)

او نیز می گوید: «یکی از بزرگترین ننگ ها برای هر فرد متمدّن از مردم این روزگار آن است که گوش به سخن کسانی فرا دهند که می پندارند دین اسلام آیینی دروغین، و محمد مردی نیرنگباز و دوچهره بوده است. اینک زمان آن فرا رسیده که ما با شیوع این سخنان سبک سرانه و شرم آور مبارزه کنیم. رسالتی که پیامبرصلی الله علیه وآله آن را ادا و ابلاغ کرد مدت ۱۲ قرن است که چون چراغی تابنده پرتو می افکند و حدود ۲۰۰ میلیون نفر از همجنسان را که آفریننده ایشان همانند آفریدگار ما است، روشن می سازد. آیا کسی از شما می پندارد رسالتی را که مردم بی شمار گذاشته با آن زندگی کرده و با آن مُرده اند سراسر دروغ و نیرنگ بوده است؟!... ای برادران! آیا هرگز دیده اید که مردی دروغ پرداز بتواند دینی شگفت پدید آورد؟ به خدا سوگند که مرد نادرست نمی تواند خانه ای از آجر بسازد؛ زیرا اگر وی به درستی از ویژگی های آهک و گچ و خاک

و همانند این ها آگاه نباشد آنچه بنا می کند خانه نیست بلکه تپه ای از مصالح ساختمانی و پشته ای از مواد به هم ریخته است، و درخور آن نیست که دوازده قرن بر پایه خود استوار ماند و صدها میلیون تن در آن بیاسایند».(۸۱)

او در پاسخ به اتهامِ به اسلام که می گوید: اگر نیروی شمشیر نبود، دین اسلام انتشار نمی یافت می نویسد: «ولی چه نیرویی آن شمشیر را پدید آورد؟ آن نیرو، همان قوت دین و پیام حق بود - که امپراطوری های بزرگ را در هم شکست - ».(۸۲)

وی همچنین می نویسد: «محمّد - صلی الله علیه وآله - همواره قصد آن داشت که آیین خود را تنها از راه حکمت و اندرزهای نیک رواج دهد ولی هنگامی که دریافت ستمگران به ترک پیام آسمانیش بسنده نمی کنند... بلکه می خواهند او را به سکوت وادارند تا از رسالتش دم نزند، فرزند صحرا تصمیم گرفت که از خویشتن دفاع کند، دفاعی مردانه، دفاعی که شجاعت عربی در آن تجلّی کند و زبان حال او این بود که می گفت: اینک که قریشیان راهی جز پیکار برنمی گزینند، پس بنگرید که کدام یک از ما مرد پیکاریم».(۸۳)

او سخنان خود را این گونه به پایان می رساند: «خداوند، قوم عرب را به وسیله اسلام از تاریکی ها به سوی روشنایی هدایت کرد و از میان آنان جمعی از مردم افسرده را زنده نمود... آیا جز آن بود که ایشان دسته ای از عرب های بیابانگرد و خاموش و فقیر بودند که از آغاز عالم در صحراها زندگی(عمر) می گذراندند و هیچ ندایی از آنان شنیده نمی شد و هیچ حرکتی از آن ها احساس نمی گردید؟

آنگاه خداوند، پیامبری را با کلام حق و رسالتی

از جانب خود به سوی ایشان فرستاد و ناگهان گمنامی آن ها به شهرت، و پستی آن ها به رفعت، و ناتوانی ایشان به قدرت مبدّل شد و شراره های آتش به صورت فروزان درآمد و فروغش کرانه های گیتی را فرا گرفت و به زوایای جهان رسید، و پرتو آن شمال را به جنوب و خاور را به باختر پیوست. و قرنی از این حادثه سپری نشده بود که دولت عرب یک پایه اش در هند و پایه دیگرش در اندلس استوار گردید و دولت اسلام، سده های بسیار و روزگاران دراز به نور دانش و بزرگواری و مروّت و قوّت و دلیری و جلوه حق و هدایت در نیمی از جهان متمدن، روشن گشت ...».(۸۴)

۲ – ار. اف. بودلی «R. F. Boodli»

او که یکی از نویسندگان غربی و مورّخان است کتابی درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و زندگانی او تدوین کرده و درباره آن حضرت سخنان و قضاوت هایی دارد. او اولین برخوردش با اسلام و مسلمانان در میان کوه های «کشمیر» و از راه دیدار با یک شکارچی بوده است. بعدها سالیانی در میان مسلمانان عربستان زندگی کرده و به زبان عربی آشنا شده و سیره پیامبرصلی الله علیه وآله را از عملکرد آن ها مطالعه نموده است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از دیدگاه بودلی

او درباره رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله می گوید: «واقعاً این کار باور کردنی نیست. کسی که درباره زندگانی محمدصلی الله علیه وآله فکر کند. مبهوت حکمت و تدبیر او می شود و او را زنده ای می یابد که در هیچ عصری نخواهد مرد».(۸۵)

او نیز می گوید: «پا برجایی محمدصلی الله علیه وآله در مبدأ و عقیده و بی پروایی از همه فشارهایی که به

او وارد ساختند بزرگ ترین دلیل بر مبرّا بودن او از اغراض دنیوی است».(۸۶)

او نیز می گوید «گمان این که محمدصلی الله علیه وآله مطالب خود را از انجیل گرفته بی جاست، و او حتی ترجمه نارسای «ورقه بن نوفل» را هم ندیده بود؛ زیرا ترجمه کتاب مقدس به زبان عربی چند قرن بعد از وفات محمدصلی الله علیه وآله صورت گرفت...».(۸۷)

او نیز می گوید: «محمدصلی الله علیه وآله در ایام زناشویی اش با خدیجه از ثروتمندترین افراد مکه بود و وقتی که به مدینه آمد می توانست در بهترین وضع زندگانی کند. خصوصاً هنگامی که جنگ هایش تمام شد غنیمت ها از هر طرف به خزانه اش سرازیر بود، ولی با این حال در همان وضع سادگی و زهدش باقی ماند. خوراکش آب گوشت و خرما و دوغ بود و گاهی نیز شربت و عسل تناول می کرد ولی غالب خوراکش خرما و دوغ بود. همیشه روی حصیر می نشست و لباسش نیز مانند خوراکش خیلی ساده و بی آلایش بود».(۸۸)

او نیز می گوید: «رفتار محمدصلی الله علیه وآله به این سادگی در مدت زندگانیش نشان می دهد که اسلام از جهت فکر و عمل بر ساده زیستن بنا شده است و او هیشه این موضوع را به مسلمانان گوشزد می کرد...».(۸۹)

او نیز می گوید: «محمدصلی الله علیه وآله حیوانات را دوست می داشت و اگر کسی حیوانات را اذیت می نمود او را سرزنش می کرد و لذا در مواقع خاصی اجازه می داد تا حیوانات را قربانی کنند. و کشتن آن ها را فی حدّ نفسه دوست نداشت. در زمان او قربانی یک عادت دیرینه بود و لذا محال بود که بطور کلی ترک شود. او دستور داد تا کسی به حیوانات آزار نرساند، و

با زحمت و همتی بی همتا توانست این عادت دیرینه که شتر زنده را سر قبر صاحبش می بستند تا از گرسنگی و تشنگی جان دهد، از میان ببرد، و داغ کردن و نشانه قرار دادن بر حیوان زنده را حرام، و از بریدن دم و گوش چهارپایان جلوگیری نمود. هنگامی که می دید کسی بر الاغی بیش از قدرتش بار کرده او را سرزنش می کرد و او را از این کار باز می داشت. او فقط سگ را دوست نداشت».(۹۰)

او نیز می گوید: «محمدصلی الله علیه وآله در میان ادیان دیگر به این صفت ممتاز است که تمام کارهایش از وحی بوده است، او نه قدیس بوده و نه ملك و هیچ صفتی که او را به غیر بشر منتسب کند نداشت و هیچ گونه امتیاز مادی و رفاهی نسبت به مسلمانان در او نبود. نه مال خاص و زایدی داشت و نه زندگانی مخصوص، و تنها شخصیت والای او بود که چهره ای ممتاز از او ساخته بود...».(۹۱)

او نیز می گوید: «قرآن کتاب با ارزشی است که سیمای محمدصلی الله علیه وآله در آن منعکس شده بلکه در واقع همان محمدصلی الله علیه وآله است. با این همه، غیر مسلمانان آن هایی که درباره اسلام گفتگو و بحث می کنند از حقیقت قرآن کمتر آگاهی دارند، و قرآنی که به زبان فرانسوی و انگلیسی و آلمانی ترجمه شده شمار اندکی از غربی ها آن را خوانده اند. من از برخی از آن ها شنیدم که می گفتند: قرآن تاریخ زندگی محمدصلی الله علیه وآله است...».(۹۲)

۳ – ام. ساواری «M. Savary»

او محقق فرانسوی است که کتاب مشروحی درباره زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به نام «محمّدصلی الله علیه وآله ستاره ای

که در مکه درخشید» نوشته و در آن کتاب از حضرت رسول صلی الله علیه وآله تمجید شایانی کرده است. این کتاب توسط آقای شکیباپور ترجمه و دو بار در سال های ۱۳۴۶و۱۳۴۹ در تهران چاپ شده است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از دیدگاه «ساواری»

او درباره حضرت محمدصلی الله علیه وآله می گوید: «محمدصلی الله علیه وآله جوانی آراسته بود و آنچه را می گفت به حقیقت نزدیک بود. او هرگز حاضر نمی شد مطلبی را بر خلاف حقیقت بر زبان آورد. در امور زندگی صداقت و امانت را به کار می برد. عقیده و ایمان ثابتی داشت و از ارتکاب هر گونه خطا و عمل ناپسندیده ای به دور بود. او رفته رفته زبانزد خاص و عام شد و همه او را به صداقت و درستی می شناختند و او را با عنوان «محمّد امین» خطاب می کردند...».(۹۳)

او نیز می گوید: «محمدصلی الله علیه وآله از شخصیت های ممتاز جهان بود که با داشتن فضایل و استعداد بی نظیر، همیشه و در همه اوقات می کوشید تا اوضاع از هم پاشیده زندگی جهان را سر و سامان دهد و یک جامعه عالی انسانی به وجود آورد...».(۹۴)

او نیز می گوید: «و پس از آن که با اراده توانای خود حجاب بت پرستی را از هم درید، آیین تازه ای برای دوستان خود آورد. او خدا نبود اما سایه ای از او به حساب می آمد، که به خدا نزدیک شده و در برابرش سر به سجده نهاد، و یکتایی او را درک کرد و از او برای سازندگی انسان مدد خواست و تا به جایی پیش رفت که غیر از نام خدا صدای هیچ قدرتی شنیده نمی شد... در همین موقع بود که خداوند به

نـدای او لبیک گفت و او را شایسـته این مقام دانست و لذا جبرئیل خود را در کوه حراء به نزد او فرسـتاد و به او گفت: من در این رسـتاخیز عظیم تو را یاری خواهم کرد. خدا به وعده اش وفا کرد و دستش را گرفت و قدم به قدم پیش برد و مشکلات را برای او آسـان نمود... محمدصـلی الله علیه وآله، انسـان دوستی، محبت، شـفقت، کمـک به زیردسـتان، حمـایت از مسـتمندان، گذشت و اغماض از تقصـیر بزه کاران و هزاران فضایل و برکات انسانی را به یارانش آموخت. او قیامی مردانه نمود و سازمان انسانی تشکیل داد و به تمام بدبختی های مردم خود خاتمه داد...».(۹۵)

او نیز می گوید: «به دسـتور پیامبرصلی الله علیه وآله مقرّر گردید اسیران باسوادی که پول برای پرداخت فدیه نداشتند هر کدام ده کودک مسـلمان را خوانـدن و نوشـتن بیاموزنـد تا آزاد شوند. این فرمان مقدس و دلپذیر نشانه خواست پیامبرصـلی الله علیه وآله به آموزش و پرورش و فرهنگ مردم و نسل جوان بود».(۹۶)

او نیز می گوید: «شاید برخی بپرسند که برای چه پیامبر اسلام که برای صلح و آرامش آمده بود برای خود پناهگاه می ساخت که نشانه جنگ به حساب می آمـد؟ بایـد گفت که او هرگز نمی خواست جنگ کنـد و لذا تا می توانست از جنگ دوری می کرد. آری، هر جـا که زبـان و منطق نیرومنـد اسـلام به علت تعصب هـای جاهلانه و خشک مردمی سودمنـد نبود، و هر جا که پیروان حزب خدا از روش های سیاسی خود به علت کارشناسی احزاب مخالف مانند کفار و یهودیان کاری از پیش نمی برند، و هر جا که آبرو و شرافت مسلمانان در خطر می افتاد،

دست به جنـگ می زد، و جز این هم چاره ای نبود... در هر عصـر و زمانی دفاع از عقیـده و ایمان، شایسـته و پسـندیده است و محمدصـلی الله علیه وآله نیز جهـاد در راه خـدا یعنی جنـگ با کسانی که مسـلمانان را آزار می دادنـد و از عقیـده و دین خود جانب داری می کردند را روا داشت. هنگامی که جنگ برای دفاع از جان و ناموس و عقیده باشد نه به جهت مادیات و توسعه طلبی، می توان گفت که این چنین جنگی از جنبه حیوانی خارج شده و جهاد انسانی خواهد بود».(۹۷)

۴ – جان دیون پورت «John Diven port»

او که دانشـمندی انگلیسـی است کتاب مبسوط و تا انـدازه ای منصـفانه را درباره زندگی پیامبرصـلی الله علیه وآله به نام «عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن» نوشته که توسط سید غلام رضا سعیدی به فارسی ترجمه و چندین بار چاپ شده است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از دیدگاه «جان دیون پورت»

او درباره پیامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله می گوید:«هر گاه وضع اعراب قبل از اسلام را با بعد از اسلام مقایسه کنیم و اندکی در شـعله عشـق و علاقه ای که در دل هـای ۱۶۰ میلیـون پیروانش برافروخته بیندیشـیم به خـوبی احسـاس می کنیم که اگر در تمجیـد و تکریم چنـان مرد بزرگ و فوق العـاده خودداری کنیم، بی شـرمی و بی انصـافی است، و نیز اگر ظهور او را تصادفی بدانیم مثل این است که درباره قدرت قاهر و نافذ خدای متعال شک کرده باشیم».(۹۸)

او نیز می گویـد: «بارها گفته انـد: محمّدصـلی الله علیه وآله غش می کرده است! این از گفته های بی اساس و نابهنجار یونانی است که خواسته اند به وسیله تهمت تأثیر عوارض این بیماری، پیام آور عقاید نوین را لکّه دار سازند و خصوصیات اخلاقی

او را مورد نفرت و انزجار جهان مسیحیت قرار دهند...».(۹۹)

او نیز می گوید: «هیچ دلیلی اقامه نشده که محمدصلی الله علیه وآله خود را تا این حد تنزل داده باشد که بخواهد رسالت خویش را به وسیله معجزات مجهول تحمیل دیگران کرده باشد، بلکه او کاملاً بر برهان و دلیل و فصاحت و بلاغت تأکید داشت و در اوایل دعوت خود به عشق و شور زندگی تکیه داشت...».(۱۰۰)

او نیز می گوید: «ما می پرسیم: آیا ممکن است باور کنیم آن مردی که چنان اصلاحات بزرگ و پایداری را در کشورش پدید آورد، کشوری که مردم آن قرن ها در منجلاب بت پرستی غوطه ور شده و بت پرستی را با زشت ترین صورت جایگزین یگانه پرستی کرده بود. مردی که کشتن کودکان را از بین برد و استعمال مشروبات الکلی و قمار را منع کرد و تعداد همسران را تا حدود معینی محدود ساخت، آیا می توان باور کرد که چنین مصلح بزرگ و غیوری فریب کار بوده یا تمام دوران زندگی او مقرون به نفاق باشد؟ آیا می توان باور کرد که رسالت های الهی او اختراع و ابداعی از خودش بوده و می دانسته که آن دروغ است؟ هرگز...».(۱۰۱)

او نیز می گوید: «محمّدصلی الله علیه وآله هرگز طالب قدرت دنیایی یا تسلط روحی نبود، تنها چیزی که می خواست رعایت عفو و اغماض و تسامح و گذشت و آزادی برای هدایت و ارشاد به راه حق بود. او از مردم می خواست تا به عدالت رفتار کرده و اهل رحم و مروّت بوده و در برابر خدای خود متواضع باشند، و به جهت تأیید این تعلیمات، به همگان وعده می داد که همه مردگان قیامتی دارند...».(۱۰۲)

او در مقدمه کتابش می نویسد: «تحقیقات

و بررسـی های حاضـر اثر ناچیزی است ولی با منتهای صـداقت و علاقه منـدی سـعی شده است تا دامان تاریخ حیاتِ محمّد از لکّه تهمت های کذب و افتراهای ناجوانمردانه تطهیر شود و نیز جهد کافی در دفاع از صدق دعوی او که یکی از بزرگ ترین نیکوکـاران و خیرخواهـان جهـان بشـریت است به کار رفته است. نویسـندگانی که کورکورانه تحت تأثیر تعصب قرار گرفته و گمراه شده اند و در نتیجه به حسن شـهرتِ زنده کننده آیین یگانه پرستی اهانت روا داشته اند، نه فقط ثابت کرده اند که روح خیرخواهی مسـیح – که بـا آن همه اسـتقامت و قـدرت در انجـام آن پایـداری نشان داد – در آن ها تأثیر ننموده است بلکه در قضاوت نیز راه خطا پیموده اند ...».(۱۰۳)

۵ – جان بروا «John Brova»

او از نویسـندگان مشـهور فرانسوی است که در سال ۱۹۰۷ میلادی در پایتخت فرانسه به دنیا آمـد. وی بعد از پایان تحصـیلات شغـل روزنـامه نگاری را انتخاب نمود. او در جنگ جهانی دوم اسـیر آلمانی ها شـد و بعـد از آزادی بیشتر نقاط جهان را سـیر کرد. و در سال ۱۹۶۶ در فریضه حج مسـلمانان شـرکت نمود و برای دیدار قبر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله به مدینه منوره رفت. او کتاب های زیادی درباره اسـلام و شخصـیت های اسـلامی نوشته است که یکی از آن ها کتاب «محمد، ناپلئون آسمانی» است که به عربی نیز ترجمه شده است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از دیدگان «جان بروا»

او درباره پیامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله می گوید: «اخلاق محمّدصـلی الله علیه وآله بی نظیر بود. او علاقه شدیدی به فقرا و کودکان داشت و با آنان انس می گرفت و وسایل آسایش آنان را فراهم می ساخت و به هر قلبی

نزدیک بود. همیشه لبخندی بر لب داشت و شیرین سخن می گفت. چیزی را برای خود ذخیره نمی کرد و هر چه به دستش می رسید به دیگران می داد. کم حرف می زد و با وفا بود و کم می شد کسی مثل او وفادار باشد».(۱۰۴)

او نیز می گوید: «پیشروی و نصرت الهی پی در پی نصیب مسلمانان می گشت و غنیمت ها پشت سر هم به سوی آنان سرازیر می شد ولی با این همه، پیامبر در همان حالت اولیش باقی ماند. او همچنان ساده زیست و رنج زندگی را تحمل کرد...». (۱۰۵)

او نیز می گوید: «دمکراسی اسلامی در زندگی پیامبر به بهترین وجه نمایان بود و در حالی که ایشان در بالاترین مقام قرار داشت، مردم به تنهایی یا دسته جمعی نزد او می آمدند، و در واقع خانه او خانه همه ملت بود. عرب هایی که ذوق اجتماعی نداشتند در این جهت بیش از حد تجاوز کرده و با رفت و آمد زیادی، پیامبر را در تنگنا قرار می دادند تا این که آیه ای نازل شد که قبل از دیدار با پیامبر باید صدقه دهند».(۱۰۶)

او نیز می گوید: «یک بار پیامبر بعد از آن که لباس های خود را شسته و آن ها را در آفتاب پهن کرده بود بر درختی تکیه داد و خوابش برد. یکی از دشمنانش به نام "عثور" از تنهایی او استفاده کرد و به سوی او حمله نمود و در حالی که شمشیرش را بالای سر او گرفته بود گفت: ای محمد! اینک چه کسی تو را از دست من نجات می دهد؟ حضرت در حالی که به اعصاب خود مسلط بود فرمود: خدا. از این سخن حضرت، دست "عثور" لرزید و شمشیرش به زمین افتاد. پیامبر

آن را برداشت و به رویش کشید و فرمود: حال چه کسی تو را از دست من خلاص می کند؟ "عثور" در جواب گفت: گذشت و عفو تو. حضرت از کشتن او صرف نظر کرد و با این کار خود بهترین درس یعنی گذشت و عفو را به دشمن ترین فرد یاد داد».(۱۰۷)

۶ – گوستاو لوبون «Gustav Lebon»

او که فردی فرانسوی است در شهر «نوژان لورترو» از ایالت «اورلوار» در سال ۱۸۴۱ در فرانسه به دنیا آمد و روز نهم دسامبر ۱۹۳۱ در پاریس درگذشت.

وی در جوانی به علم طب اشتغال داشت و سپس به امور اجتماعی و تحصیل علوم طبیعی پرداخت و کتاب های متعددی را در فنون مختلف نگاشت که به زبان های زنده دنیا ترجمه شده است. یکی از تألیفات ارزنده او کتاب «تمدن اسلام و غرب» است که به چندین زبان ترجمه و چاپ شده است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از دیدگاه «گوستاو لوبون»

او درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می گوید: «پیامبر فوق العاده به نفس خویش مسلط بود. کم سخن می گفت ولی زیاد فکر می کرد و دارای عزم و اراده بی نهایت قوی بود. گرچه وارستگی و سادگی وی حیرت انگیز بود ولی با این حال فوق العاده مقید به پاکیزگی بود. پیامبر در تمام عمر حتی اوقاتی که دارای ثروت بود هیچ وقت کارهای شخصی خود را به دیگران واگذار نمی کرد. قدرت و توانایی او در تحمل مشقت و رنج کار فوق العاده بود. چنانچه یکی از غلامانی که مدت هجده سال در خدمت وی بوده می گوید: در تمام این مدت یک حرکت یا سخن ملالت آوری از پیامبر مشاهده نکردم...». (۱۰۸)

او نیز می گوید: «اگر بخواهیم عظمت و اهمیت مردان بزرگ عالم را از

روی آثار و کارهای آنان بسنجیم باید بگوییم که پیامبر اسلام در میان رجال تاریخ مردی بسیار بزرگ و نامی است، گرچه تاریخ نگاران قدیم به واسطه تعصبات مذهبی اهمیتی به کارهای او نداده اند، ولی در عصر حاضر مورخان مسیحی حاضر شده اند که در این باب از روی انصاف سخن بگویند».(۱۰۹)

او نیز می گوید: «چیزی که قابل توجه است این که پیامبر همچنان که از شکست مرعوب نمی شد هنگامی که بر دشمن غالب می آمد غروری در او پیدا نمی شد و از اعتدال خارج نمی شد».(۱۱۰)

او نیز می گوید: «با این که اهل مکه بیش از بیست سال دشمن جانی پیامبر بودند و از هیچ گونه صدمه و آزاری نسبت به او فروگذاری نمی کردند، با این حال هنگام فتح مکه نهایت انسانیت و جوان مردی را درباره آنان به کار برد، و لذا با جوش و خروش جهادی که در یارانش بود کوشش نمود تا اهل مکه را از محاصره و هجوم آن ها محفوظ دارد و فقط دستور داد تا ۳۶۰ بتی را که در کعبه جمع شده بود بشکنند و آن خانه را کعبه اسلام قرار داد که تا امروز به همان حال باقی است».(۱۱۱)

او نیز می گوید: «من شما را به بدعتی حادث شده و به گمراهی مستهجن دعوت نمی کنم، بلکه شما را به دین عربی مستحکمی می خوانم که خداوند آن را به نبیش محمّد وحی نمود، او که در گسترش دعوتش بین قبایل سرگردان امین بود، قبائلی که غرق در پرستش سنگ های کر و در لذت خرافات جاهلیت به سر می برند، او کسی بود که صفوف پراکنده آنان را جمع کرده و همه را با وحدت کلمه بر پرستش یک خالق جمع

نمود».(۱۱۲)

۷ – واشنگتن ایروینگ «washington Irving»

او که دانشـمند و تاریخ نویس مشـهوری است در سال ۱۷۸۳ میلادی در شـهر نیویورک آمریکا به دنیا آمـد. او در سال ۱۸۰۴ برای معالجه پزشـکی به اروپا سـفر کرد و از آثار باسـتانی و کتابخانه ها و جاهای دیـدنی اروپا دیدن نمود. این مسافرت باعث شد که وی به پژوهش و مطالعه در تاریخ علاقه پیدا کند. پس از آن، چندین بار دیگر به اروپا و اسـپانیا سفر کرد، و در اسپانیا با کتاب های عربی و اسلامی آشنا شد و چندین کتاب درباره تاریخ عرب و اسلام تدوین نمود.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از دیدگاه «ایروینگ»

او دربـاره پیـامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله می گویـد: «تمـام رفتـار پیـامبر کاشف از رحمت عظیمی در کیان وجود او بود. او مردی سـریع الانتقال و دارای حافظه ای قوی و نظری بلنـد و اسـتعدادی سـرشار بود. بسـیار کم غـذا می خورد و زیاد روزه می گرفت و میلی به خوشـگذرانی نـداشت. نسبت به دنیا زاهـد و در پوشاک به سادگی تمایل داشت ولی در عین حال زیبایی را بسیار مراعات می کرد...

او در پـاکیزگی ممتـاز و پیامبری عادل بود و رفتارش با ثروتمنـدان و نیازمنـدان و فقرا و دوسـتان و ناآشـنایان و قوی دسـتان و بیچارگان یکسان و مساوی بود، و لذا عموم مردم از آن جهت که از آنان اسـتقبال کرده و به شکایاتشان گوش می دادند او را دوست می داشتند و او پیامبری خوش طبع و رحیم و بردبار بود».(۱۱۳)

او نیز می گویـد: «ایمـان و یقین محمـد بود که او را وا می داشت تـا در برابر شدایـد و گرفتاری ها پابرجا باشـد، این بود که با تمام وجود روی به خدا می کرد و از او طلب رحمت

می نمود... او تا آخرین دقایق عمرش به خدا و این که او پیام آور اوست ایمان کامل داشت».(۱۱۴)

او نیز می گوید: «زندگی محمدصلی الله علیه وآله با زندگی مسلمانان فرقی نداشت... خوراکش بیشتر اوقات نان و رطب بود، و گاهی بعضی از اقسام شیر و عسل را تناول می کرد. خودش اتاق خودش را جارو می کرد و آتش برای خود فراهم می ساخت و کارهایش را خودش انجام می داد و لباسش را خود می دوخت...».(۱۱۵)

۸ – امیل درمینگهام «Emile Dormengham»

او که خاورشناس و تاریخ نویس فرانسوی است در کتاب خود «حیاه محمّد» تاریخ زندگی پیامبرصلی الله علیه وآله را به طوری مفصّل شرح داده است. این کتاب که به زبان عربی است ترجمه اصل کتاب است که توسط «عادل زعیتر» به عربی ترجمه شده است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از دیدگاه «درمینگهام»

او درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می گوید: «پیامبر، آن مرد درس ناخوانده در برابر نادانی ها و تاریکی ها بپا خواست. درون او پاک و کامل و از فساد به دور بود. او از دانشمندان جهان دعوت کرد تا بفهمند که او چه می گوید... هنگامی که مردم به سخنان او گوش می دادند با خدای خود پیوند برقرار می کردند و خود را در مقابل پروردگار عالم خاشع می دیدند...».(۱۱۶)

او نیز می گوید: «امروز کسی قدرت آن را ندارد که در اخلاص محمّدصلی الله علیه وآله شک و تردید نماید؛ زیرا زندگی او بزرگ ترین دلیل بر اعتقاد او به پیامبری اش بود. رسالتی که در راه آن تمام زحمات را شجاعانه تحمل کرد، و با آن همه عظمت و استعداد سرشار و بصیرت و تسلط بر نفس و اراده قوی و محافظت و حسن تدبیر و... که داشت هرگز کسی به خود

اجازه نمی داد چنین انسانی که به او وحی می شود و از مواهب خاصه برخوردار بوده را جزء جن زدگان بدانـد... آنان که این مرض را به او نسـبت می دهنـد بسـیار در غفلت و خیالند؛ زیرا زندگی محمّدصـلی الله علیه وآله قبل از بعثت زندگی موزون و منظمی بود همان گونه که بعد از آن نیز چنین بود...».(۱۱۷)

او نیز می گویـد: «با این که پیامبرصـلی الله علیه وآله به نعمت های دنیوی بی میل نبود لکن طمع و حرص زیادی از خود نشان نمی داد. بسـیار مهربـان و بردبار بود و به همه مهربانی می کرد. ظاهرش بسـیار بسـیط و ساده بود. بارها اتاق خود را با دسـتش جارو می کرد و رخت و کفش خویش را خود وصـله می نمود.... هر چه از اموال نزد او جمع می شـد صدقه می داد، و هر چه نشانه پادشاهی بود از دور و بر خود دور می کرد و نمی گذاشت کسـی او را پادشاه صدا زند. نه درباری داشت و نه اطرافی و نه وزیری، جز چند نفر مشاور و نویسنده وحی».(۱۱۸)

۹ – ولتر «Wolter»

او که نویسنده مشهور فرانسوی است در سال ۱۶۹۴ در فرانسه متولد شد و در سال ۱۷۰۴ نزد روحانیون مسیحی مبانی علوم آن روز را فرا گرفت. او از کـودکی نسـبت به مسـیحیت بـدبین بود و لـذا هنگـامی که از مـدرسه بیرون آمـد به بی بنـد و بـاری و سرودن اشعار عشقی روی آورد...

او از سال ۱۷۵۹ به بعد به جنگ با ادیان پرداخت. نخست بر مسیحیت تاخت و خدای انسان نمای آن را به باد مسخره گرفت و به مسیحیان آنچه توانست ایراد گرفت. سپس به جان ادیان دیگر افتاد و در دنیای آن روز آشوبی بر پا

کرد و به عنوان مرتـد و رهبر بی دینـان معرفی گشت ولی او در واقع مخـالف ادیـانی بود که بـا عقـل و روشن بینی او سازگار نبود. او با یهود و مسیحیت و بت پرستی مخالف بود.

«ولتر» در آغاز به جهت بی اطلاعی از اسـلام تحت تأثیر نوشته های دشمنان اسلام قرار گرفت و لذا به اسلام نیز می تاخت. در همان ایام بدترین نمایشنامه را بر ضدّ اسلام ساخت. ولی بعد از آن که با ترجمه قرآن آشنا شد به مطالعات اسلامی روی آورد و لذا به اسـلام و پیامبر آن خوش بین شد و سـرانجام فهمید که سخنان هم کیشان او درباره آن حضرت جز تهمت چیز دیگری نبوده است. و لذا از کار خود پشیمان گشت و با اندوه اعلام کرد که من در حق محمّدصلی الله علیه وآله بسیار بد کرده ام.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از دیدگاه «ولتر»

او درباره پیامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله می گوید: «در وجود محمّدصلی الله علیه وآله چیز عجیبی است که بسیار پسندیده و دلنشـین می باشـد و انسان را به تعجب و تقـدیر او وا می دارد و آن این که او با جان خود در این نبردها به تنهایی در برابر آن همه مردم مشـرک که در برابر او بودند و می خواستند افکار او را از بین ببرند ایستادگی کرد و مردم را به عبادت خدای یگانه دعوت نمود و سـال هـا در راه دعوت به خـدا شـکنجه و آزار را تحمـل کرد. بنـا بر این، هر چه می خواهیـد بگوییـد!! این مرد سزاوار تقـدیر و تمجید است. گذشـته از این، شـما ببینید که ایشان در دوران زندگی خود هیچ گاه دوست و رفیق خود را تنها نگذاشت. بچه ها

را دوست می داشت و از کنـار کودکی نمی گـذشت مگر آن که بـا او مهربـانی می کرد. در میـان کودکان با کمال تواضع و لبخنـد بر لب می ایسـتاد، و در حقیقت مزایـا و اوصاف کمالی که محمّـد داشت به طور کلّی انتقاداتی را که به او می کننـد از میان می برد و برای آنان راهی جز تقدیر از شخصیت او و بزرگ داشت مقام شامخ او باقی نمی گذارد».(۱۱۹)

او نیز می گویـد: «محمّـد، بی گمـان مردی بسـیار بزرگ بود و مردانی بزرگ را در دامـان فضـل و کمال خویش پرورش داد. قانون گذاری خردمند، جهان گشایی توانا، سـلطانی دادگستر، پیامبری پرهیزکار بود و بزرگ ترین انقلاب روی زمین را پدید آورد».(۱۲۰)

او در جایی دیگر از آثار خود، دین اسلام را بدین گونه معرفی کرده و از آن دفاع نموده است: «دین محمّد دینی است معقول و جـدّی و پاک و دوسـتدار بشریت، معقول است؛ زیرا هرگز به جنون شـرک گرفتار نگشت و برای خـدا هماننـد و همدسـت نسـاخت و اصول خود را بر پـایه اسـراری متناقض و دور از عقل اسـتوار نکرد. جـدّی است؛ زیرا قمار و شـراب و وسایل لهو و لعب را حرام دانست و به جای آن پنج نوبت نماز را در روز تعیین نمود. پاک است؛ زیرا تعداد بی حدّ و حصـر زنانی را که بر بستر فرمانروایان آسـیا می آرمیدند به چهار زن محدود کرد. دوسـتدار بشـریت است؛ زیرا زکات و کمک به همنوع را از سفر حجّ واجب تر شمرد. این ها همه نشانه های حقیقت اسلام است، فضیلت تساهل را نیز بر آن ها بیفزایید ...».(۱۲۱)

۱۰ – لورا واکیسا واگلیری «laura waccia vagliry»

او پروفسور ادبیات عرب و استاد تاریخ تمدن اسلام در دانشگاه ناپل ایتالیا بود که رساله مختصری به

زبان ایتالیایی درباره اسلام به نام «پیشرفت سریع اسلام» نوشت که توسط «آدلو کاسیلی» به انگلیسی ترجمه شد و سپس توسط غلام رضا سعیدی این رساله به فارسی ترجمه گشت.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از دیدگاه «واگلیری»

او درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می گوید: «نیرومندترین دشمنان اسلام که تعصب چشمانشان را کور کرده سعی نموده اند که پیامبر خدا را به تهمت های ناروایی آلوده سازند. آن ها فراموش کرده اند که محمّدصلی الله علیه وآله قبل از آن که دعوت خود را آغاز کند به جهت عفت نفس و نزاهت وجدانی در زندگی خود نزد ملت خویش بی اندازه مورد احترام بوده است. این اشخاص حتی در این حد توقف نمی کنند که از خود بپرسند که اگر پیامبرصلی الله علیه وآله راستگو نبود چگونه می توانست درغگویان و منافقان را تا این اندازه با کلمات آتشین قرآن با آتش جاودان جهنم تهدید کند؟... اگر آن عده از مسلمانان شریف و هوشمند، به ویژه علی بن ابی طالب علیه السلام در کلمات و بیانات پیامبر روح صفا و صداقت و حقیقت را درک نکرده بودند چطور ممکن بود به او ایمان آورند و به آیین او بگروند؟... محمّد به عنوان مبلغ دین خدا حتی به دشمنان شخصی خودش مهربان بود و در نهاد او دو صفت ممتاز عدالت و رحمت که مورد احترام انسانی است به هم آمیخته بود».(۱۲۲)

او نیز می گوید: «عمل این مصلح بسیار نجیبانه و با شرافت بود. همان مصلحی که در مدت چند سال مردمی بت پرست و وحشی را به جامعه ای متّحد و یکتاپرست مبدل نمود و افراد آن جامعه را به عالی ترین درجه احساسات اخلاقی ترقی داد. حقایقی را که

بیان خواهیم کرد اشتباه کسانی را که پیروان محمّد را فقط عده ای مردم خودخواه و متجاوز و حریص و غارت گر دانسته اند و معتقدند که او عرب را به غارت گری و فتح ترغیب کرده، روشن خواهد ساخت».(۱۲۳)

۱۱ – فیونیس اتین دینتا «Funis Etin Dineta»

او مستشرق و دانشمند معروف فرانسوی است که در سال ۱۸۶۱ میلادی در پاریس به دنیا آمد. او از کودکی همراه پدر و مادرش به کلیسا می رفت و تحصیلات خود را به نحو متعارف در کیش مسیحیت به پایان رسانید. او پس از مدتی به کتاب های تاریخی درباره اسلام برخورد نمود و با حقایق اسلام آشنا شد تا آن که مسلمان شد و کتاب های زیادی را درباره اسلام و برتری آن بر مسیحیت نوشت که برخی از آن ها به زبان عربی ترجمه شده است، و از جمله آن ها عبارت است از: «اشعه خاصه بنور الاسلام»، «الشرق کما یراه الغرب»، «محمّد رسول اللَّه صلی الله علیه وآله» و «الحج الی بیت اللَّه».

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از دیدگاه «دینیته»

او درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می گوید: «واقع این است که ما در بین تمام پیامبرانی که دین نوینی را آورده اند تنها محمّدصلی الله علیه وآله را می بینیم که به سادگی و روشنی دیانت خود متکی بود...و احتیاجی به کمک و استمداد گرفتن از خوارق عادات و معجزات مادی نداشته است، و همین بی نیازی محمّدصلی الله علیه وآله بهترین و بزرگ ترین معجزه اوست». (۱۲۴)

او نیز می گوید: «قناعت پیامبرصلی الله علیه وآله به اندازه ای بود که ضرب المثل شده بود. روایت شده که ایشان دو نوع غذا را با هم نمی خوردند مگر به طور تصادف، اگر گوشت میل می کرد دیگر خرما نمی خورد، و اگر خرما

میل می کرد دیگر گوشت نمی خورد. خیلی شیر را دوست داشتند؛ چون شیر هم سیر و هم سیرابشان می کرد. چه بسا ماه به ماه در خانه پیامبر آتش برای پختن نان یا غذایی روشن نمی شد و در این مدت برای خود و خانواده اش جز خرما و آب نبود. هنگامی که گرسنگی سختی پیش می آمد سنگی را به شکمش می بست تا کمتر احساس گرسنگی کند. او از دنیا رحلت کرد در حالی که غذا حتی نان جوی سیر نخورد. اغلب روی حصیر خشک و خشتی می خوابید و برخی اوقات آثار آن حصیر بر بدنش باقی می ماند. متکای ایشان یک بسته از لیف خرما بود، و بستری که گاه روی آن می خوابید عبایی بود که تا می کرد...».(۱۲۵)

۱۲ – فرد گیوم «Fred Gium»

او که استاد زبان عربی در دانشگاه لندن و رئیس بخش خاورمیانه و در دانشگاه زبان های شرقی بوده، کتاب های زیادی از فلسفه اسلام را به زبان های خارجی ترجمه کرده و کتاب هایی نیز درباره اسلام نوشته است. که یکی از آن ها به نام «الاسلام» است که از انگلیسی توسط «محمد مصطفی هداره» و «دکتر شوقی یمانی» به عربی ترجمه شده است. او در بخشی از این کتاب به شرح حال پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله پرداخته است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از دیدگاه «فرد گیوم»

او درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می گوید: «ما قبل از این که بحث خود را شروع کنیم باید بگوییم از مسلمات است که پیامبر محمّدصلی الله علیه وآله یکی از عظیم ترین شخصیت های تاریخی است که غرق در ایمان به وجود خدای یگانه شده بود...».(۱۲۶)

او نیز می گوید: «در گذشته یک نسل از مستشرقین معتقد بودند که پیامبرصلی الله علیه

وآله به مرض غش و صرع مبتلاـ بوده است. اصل این تهمت را یک نویسنده رومی پدید آورده بود ولی چنین تهمتی ابداً اساسی ندارد و ما می توانیم با کمال اطمینان آن را ساختگی بدانیم. بالاتر از این، محمّد مردی بود که ادراکاتش هیچ وقت از کنترل او بیرون نرفت و آن هایی که منظم کار کردن عقل و قوای نفسانی او را منکرند، شواهد زیادی که دلالت قطعی بر سلامتی نظرش دارد را نادیده می گیرند. آن ها مدیریت او را نمی پذیرند و نمی خواهند بدانند که چگونه در مقابل آن همه مبارزات پایداری کرد تا این که عرب ها را بر دین اسلام جمع نمود. اگر پیامبر در میدان جنگ به این حالت می افتاد یا به هنگام پیچیده شدن امور از خود بی خود می شد جا داشت که این تهمت را به ایشان روا دارند، ولی شواهدی در دست است که درست عکس آن را اثبات می کند. به نظر من نسبت دادن مرض صرع به او هیچ گونه سند تاریخی ندارد، گذشته از این چنین تهمتی مسلمانان را تحریک می کند. و این مطلبی است که بیشتر تاریخ نویسان با من در آن موافق اند. وانگهی استناد چنین نظریه ای به قصه ای که در تاریخ از آن اثری نیست یک گناه به حساب می آید».(۱۲۷)

۱۳ – ی. هیل «Y. Hill»

او از مورخان و دانشمندان غربی است که کتابی را درباره تمدن عرب نوشته و در آن به زندگانی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله اشاره کرده است. این کتاب توسط آقایان «دکتر ابراهیم احمد عدوی» و «دکتر حسین مونس» به نام «الحضاره العربیه» ترجمه شده است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از دیدگاه «هیل»

او درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می گوید:

«می توانیم از وضع زندگانی عمومی پیامبر که همیشه ساده و بی آلایش بوده چنین استفاده کنیم که ایشان برای خود هیچ گونه برتری و امتیاز مادی قائل نبوده و در زندگی با دیگران فرقی نگذاشته است. هنگامی که می خواست برای مسلمانان سخن بگوید و خطبه جمعه بخواند به یکی از ستون های مسجد که از تنه خرما بود تکیه می داد. برای صحبت کردن جای بلندی را مثل منبر انتخاب نکرد مگر دو سال قبل از وفاتش، و روی همین منبر به کارهای اجتماعی مردم رسیدگی می کرد و برای آنان قوانین و دستورات لازم را تدوین می نمود و میهمانان را به حضور می پذیرفت...».(۱۲۸)

او نیز می گوید: «مردم دسته دسته از تمام اطراف بلاد عربی نزد پیامبر می آمدند و اسلام را می پذیرفتند و او نیز بدون آن که از آنان چیزی یا شرایطی بطلبد، اسلام آنان را قبول می کرد؛ زیرا پیامبر تمام تلاش و همت خود را فقط در راه پیشبرد دین صرف می کرد. او رسالت پیامبری خود را چنین دانسته بود که مردم را به سوی ایمان حقیقی به خدا و راضی شدن نسبت به مشیت او وادارد. با بت پرستان به نام خدا جهاد کرد، و آنان را از زنده به گور کردن دختران بازداشت. قبیله های متفرق و از هم پاشیده را کنار هم جمع نمود و به دوستی یکدیگر متفق ساخت، و از جنگ های خانمان سوز جلوگیری نمود و برای کمک به بیچارگان و بهبود زندگی آنان برنامه هایی را تدوین نمود».(۱۲۹)

۱۴ – هاندریک. وان. لون «Handric Van Lon»

او که مورّخ مشهور هلندی است سال ۱۷۸۳ میلادی در شهر «آمستردام» چشم به دنیا گشود. او از خود آثاری را بر جای گذاشت که اکثر آن ها به زبان های

زنده دنیا ترجمه شده است، که یکی از آن ها کتاب «تاریخ بشر» است که به توسط «علی اکبر بامداد» به فارسی ترجمه شده و در آن سخن از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به میان آمده است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از دیدگاه «هاندریک»

او درباره پیامبر اسلام می گوید: «محمّدصلی الله علیه وآله از این زمان تا واپسین دم زندگی در تمام اقدامات خویش به دو علت توفیق پیدا کرد؛ یکی این که آیینی را که بر پیروانش تبلیغ می کرد بسیار ساده بود. او می گفت: باید اللّٰه را دوست داشت و باید به پدر و مادر احترام گذاشت و با نیازمندان و بیماران متواضع و مهربان بود. او درباره همسایگان تقلب و اعمال دور از شرافت انجام نداد. به آنان دستور داد تا از خوردن مشروبات الکلی بپرهیزند و در غذا امساک داشته باشند... دیگر این که در جنگ های خود با عیسویان، به آنان وعده داده بود مجاهدینی که در برابر دشمن به زمین می افتند بدون حساب وارد بهشت خواهند شد. از این رو آنان مردن در میدان جنگ را بر زندگی طولانی و پر از رنج و مشقت ترجیح می دادند و بدین جهت آنان بر عیسویان که از ظلمات آن دنیا می ترسیدند و بیش از حد پایبند خوشی های این جهان بودند، تفوّق داشتند. این است که امروز نیز سربازان اسلام شمشیر به دست در مقابل توپ های اروپائیان بدون فکر کردن به سرنوشتی که در انتظارشان است ایستاده اند...».(۱۳۰)

۱۵ – ال. آ. سیدیو «L. A. Sidua»

او که دانشمند معروف و مورخ عرب زبان فرانسوی است در سال ۱۸۰۸ به دنیا آمد. پس از پایان تحصیلات به سمت استادی در دانشگاه «مربون» و سپس در دانشکده «هنری

چهارم» و بعد از آن در دانشکده «سان لویس» انتخاب شد. او بیش از چهل سال در دانشکده فرانسه و دانشگاه زبان های زنده شرقی با سمت منشی مشغول به کار بوده است. او کتاب های زیادی دارد که بیشتر آن ها درباره تاریخ اعراب مسلمان است، که یکی از آن ها «تاریخ العرب العام» است که توسط «عادل زعیتر» به عربی ترجمه شده و در آن سخن از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به میان آمده است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از دیدگاه «سیدیو»

او درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می گوید: «بی رحمی و قساوت قلب و ترسی که برخی از نویسندگان به محمّدصلی الله علیه وآله نسبت می دهند از جنایات تاریخی شمرده می شود. اینان فراموش کرده اند که او تمام همّت خود را برای از بین بردن عادات زشت موروثی که اهمیت شایانی نزد عرب داشت، به کار گرفت. مثل این که این نویسندگان، آیات قرآنی را که در آن، محمّدصلی الله علیه وآله به رسومات فجیع از قبیل زنده به گور کردن دختران پایان داد، نخوانده اند، و گو این که آنان درباره آن همه عفو و گذشتی که پیامبرصلی الله علیه وآله نسبت به سرسخت ترین دشمنان خود بعد از فتح مکه نشان داد ملاحظه نکرده اند. آنان در رحمت و محبتی که پیامبر نسبت به قبایل به هنگام جنگ های شدید از خود نشان داد نمی اندیشند... کیست که نداند او تا آخر عمرش از وضع فقیرانه بادیه نشینان و از زندگی رقّت بار بیرون نرفت و هرگز زندگی امراء را با آن همه قدرتی که داشت نپذیرفت. او به اندازه یک شیخ عشیره نیز برای خود مقامی قائل نبود تا اصحاب

و بستگانش دور او را گرفته و محافظتش کنند، با آن که مهر پیامبر در واداشتن مردم به اطاعت از خود کمتر از مراسم پادشاه ایران و قیصر روم نبود. محمدصلی الله علیه وآله حلم معتدلی داشت، فقرا را به خانه می آورد تا طعام خود را بین آنان تقسیم کند. هر کس که سؤالی داشت با کمال لطف و محبت از او استقبال می کرد و خنده در چهره درخشانش سحرانگیز بود. از زیاد حرف گوش کردن خسته نمی شد، حرف نمی زد مگر اندک...».(۱۳۱)

او نیز می گوید: «این ظلم بس بزرگی است که ما وضع بد زن شرقی را به محمّدصلی الله علیه وآله نسبت دهیم؛ زیرا ایشان کوشش داشت تا حال زن را بهبود بخشد... او ازدواج با زنان را تا چهار عدد پایین آورد و مردم را نصیحت کرد که داشتن یک زن بهتر است، و اگر خودش مخالف این دستور را انجام داد روی یک سلسه جهات سیاسی بود که در نتیجه ازدواج او عده ای از قبایل به اطاعت او در آمدند... انسان از عنایتی که محمّدصلی الله علیه وآله به کودکان داشت احساس آرامش می کند؛ زیرا او عادت زنده به گور کردن دختران را حرام کرد و همیشه در فکر یتیمان بود. او از محبت به کودکان بی اندازه لذت می برد. چقدر شیرین است سخنان محمّدصلی الله علیه وآله درباره محبت مادر و دوست داشتن پدر و مادر و چقدر زیباست معنای این سخن محمّد که: بهشت زیر پای مادرهاست».(۱۳۲)

۱۶ – جولیوس ولهاوزن «Julius Welhausein»

او که پدری روحانی و یکی از دانشمندانی است که درباره دین یهود و مسیحیت تخصص کامل داشته در سال ۱۸۴۴ متولد شد. او بعد از

مدتی شروع به مطالعه درباره اسلام کرده و کتاب هایی را در زمینه تاریخ اسلام می نویسد که یکی از آن ها کتاب «الدوله الاسلامیه و سقوطها» است که توسط «دکتر یوسف العش» به عربی ترجمه شده است. او در این کتاب به زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله اشاره کرده است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از دیدگاه «ولهاوزن»

او درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می گوید: «او نخست از خود شروع کرد و قبل از هر چیز سرتاپای او را ایمان به خدا و ایمان به روز قیامت و رستاخیز فرا گرفت. آن یقینی که دل او را پر کرده بود به قدری زیاد بود که از او به بیرون تراوش می کرد. او فهمید که مجبور است نور اسلام را منتشر سازد تا مردم را از گمراهی برهاند. روی همین جهت به سرعت جامعه کوچکی را در مکه تأسیس نمود. چیزی که این جماعت را به هم مرتبط می کرد اعتقاد به خدایی بود که به چشم دیده نمی شد و او خالق دنیا و مالک جان ها بود...».(۱۳۳)

۱۷ – ل. ژ. شینی «L. J. Cheney»

او که مورخ غربی است کتابی را به نام «تاریخ العالم العربی» تألیف و در آن به ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و پیشرفت مسلمانان اشاره کرده است. این کتاب به توسط «مجدالدین حفنی ناصف» به عربی ترجمه شده است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از دیدگاه «ل. ژ. شینی»

او درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می گوید: «محمدصلی الله علیه وآله که مردی عرب بود و در سال ۵۷۰ م در مکه متولد شد مردم را بعد از ظهورش به آیین جدیدی فراخواند. به مردم یاد داد که فقط خدای یگانه را

ستایش کنند و یک زندگی آبرومندانه با محافظت شغلی داشته باشند. شراب و موسیقی جنون آمیز را حرام نمود و به آنان آموخت تا به نیازمندان و مظلومان کمک کنند و اوامر بزرگان و اولی الامر خود را اطاعت نمایند. عبادت بت و ساختن و کشیدن تمثال هر جانداری را حرام کرد، و اکنون تمام آثار عرب در فن معماری خالی از هر گونه عکس جانداران است ولی ساختمان ها با نقش و خطوط زیبای عربی مزین شده است. و به آنان آموخت افرادی که واقعاً به خدا ایمان دارند همه برادر یکدیگرند...».(۱۳۴)

۱۸ – جواهر لعل نهرو «Nehru»

او رئیس جمهور سابق هندوستان است که در طی نامه های خود که از زندان به دخترش «ایندیریا» می نویسد و آن ها را به صورت کتابی تحت عنوان «نگاهی به تاریخ جهان» درآورده به طور اختصار مطالبی را درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله آورده است. این کتاب توسط آقای «تفضّلی» به فارسی ترجمه شده است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از دیدگاه «نهرو»

او درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می گوید: «محمّدصلی الله علیه وآله بیش از همه چیز مردم را به پرستش خدای یگانه ای دعوت می کرد که پیامبر و رسول او بود و در واقع خلاصه دعوت او این جملات بود (لا اله الاّ اللّه، محمّد رسول اللّه)». (۱۳۵)

او نیز می گوید: «محمّد هفت سال پس از هجرت پیروزمندانه به مکه بازگشت. او حتی پیش از تسخیر مکه از همان شهر مدینه پیامی برای حکمرانان و پادشاهان جهان فرستاد و آنان را به قبول وجود خدای یگانه و رسالت خویش دعوت کرد. «هراکلیوس» امپراطور قسطنطنیه هنگامی که این پیام را دریافت کرد هنوز در سوریه با ایرانیان در حال

جنگ بود و پادشاه ایران نیز این پیام را دریافت کرد، حتی گفته شده که پیام به «تای تسونگ» امپراطور چین نیز رسید.

لابد این پادشاهان و حکمرانان حیرت کرده اند که این مرد گمنام کیست که جرأت کرده تا برای آنان دستور صادر کند؟ از فرستادن این پیام ها می توان تصور کرد که محمّدصلی الله علیه وآله چه اعتقاد و اطمینان فوق العاده ای به خود و به رسالتش داشته است و لذا توانست همین اعتقاد و ایمان را به مردم کشورش منتقل سازد و به آنان الهام بخشد به طوری که آن مردان بیابان گرد توانستند بدون دشواری بر نیمی از جهان آن زمان مسلّط گردند... محمّد در سال ۶۳۲ م یعنی ده سال پس از هجرت درگذشت در حالی که توانسته بود از قبایل فراوان عربستان که دائم در حال جنگ با یک دیگر بودند یک امت بسازد و آنان را از شور خدمت در راه هدف بزرگ سرشار کند».(۱۳۶)

۱۹ – برناردین کایلتی «Bernardine»

او در ایالت «ماساچوست» آمریکا به دنیا آمد و پس از مدتی در مجلّه «استوری» به سمت نویسندگی انتخاب شد و نیز در قسمت رمان نویسی در مجله «لیدیزهوم ژورنال» شرکت داشته است. او کتاب های رمان بسیاری از خود به جای گذاشت که یکی از کتاب های او درباره فتح قسطنطیه است که توسط «شکری محمّد ندیم» به عربی به نام «القسطنطنیه» ترجمه شده است. او در این کتاب به زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نیز پرداخته است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از دیدگاه «برناردین»

او درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می گوید: «... محمّدصلی الله علیه وآله بت ها را لعنت کرد و عبادت آن ها را حرام و باطل دانست، و

این کـار او در مکه مرکز بت پرسـتان عرب بسـی شـجاعانه بود. آن روز در مکه بت هـای جمع شـده هر یک جای مخصوص داشـتند. بت پرسـتان از بیابان ها به جهت زیارت بت ها به آن جا می آمدنـد به جز محمّـد و پیروان او؛ زیرا تمام اهل مکه بت پرست بودند. آن ها تا مدتی او را مسخره می کردند و می پنداشتند که آن حضرت سلامت اندیشه خود را از دست داده است و لذا بت پرسـتان به اذیت و آزار او می پرداختند. محمّدصـلی الله علیه وآله سیزده سال اذیت های آن ها را تحمل کرد و چون مخالفت و مبارزه آن ها شدید شد تصمیم گرفت به مدینه مهاجرت کند...».(۱۳۷)

۲۰ – لوئیس پاولتن «Lewis Puvlton»

او یکی از نویسـندگان کتاب «سیر تکاملی تمدن» است که توسط آقایان «هاشم رضـی» و «مجید رضی» به فارسی ترجمه شده است. او در آن کتاب به زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله اشاره کرده است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از دیدگاه «پاول ناد»

او درباره پیامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله می گوید: «در حقیقت از سن چهل سالگی دعوت حقیقی خود را به پرستش خدای یگانه آغاز نمود. آن زمان مردم در بربریت کامل زندگی می کردند و ارزشی برای دختران خود قائل نبودند و حتی بنا بر نقل راویاتی، دختران خود را زنده به گور می کردند. پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به جهت شناساندن اللّه به این مردم بدوی که در تاریکی و جهل و بی تمدن کامل زندگی می کردند راهی بسیار سخت و طاقت فرسا در پیش داشت. با کوشش های شبانه روزی و پی گیر و جنگ ها و غزوات فراوان، مشعل اجتماعی ترین و مترقی ترین آرمان های آن روز را برافراشته و نه تنها شبه جزیره عربستان را منوّر کرد بلکه

بسیاری از کشورهای هم جوار و دور و نزدیک را نیز از مزایای بی شمار آن آگاه ساخت».(۱۳۸)

۲۱ – جان باژت گلوپ «John Baslt Gelup M.S»

او از نویسندگان غربی است که کتاب تاریخی بزرگی را درباره فتوحات عربی نوشته که توسط «خیری حماد» به نام «الفتوحات العربیه الکبری» به عربی ترجمه شده است. او در آن کتاب به زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نیز پرداخته است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از دیدگاه «گلوپ»

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می گوید: «محمّدصلی الله علیه وآله به رفتن در غار جهت تفکر و تأمل و عبادت در ماه رمضان خو گرفته بود. هنگامی که او در غار حرا بر طبق عادت خویش مشغول عبادت بود ناگهان جبرئیل بزرگ ترین فرشته الهی بر او نازل شد و گفت: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ»».(۱۳۹)

و نیز می گوید: «او می گفت من فرستاده خدایم و رستاخیز در پیش است که مردم در آن روز برای حساب دسته دسته از گورهای خود بیرون می آیند؛ نیکوکاران و مؤمنان به سوی بهشت نعیم رهسپار می شوند و اشرار و بدکاران تا ابد در آتش دوزخ می مانند».(۱۴۰)

او نیز می گوید: «آنچه ما می توانیم تشخیص دهیم فقط یک رشته عوامل مادی است که موجب غلبه و نصرت مسلمانان بر مردم مکه شد، ولی آن قداست و معنویتی که بر پیامبر احاطه داشت فوق درک و فهم ما می باشد و مسلّم است که در این شخصیت چیزی بوده که چنین اخلاص در پیروانش پدید آورده است، و همین عامل یکی از بزرگ ترین اسباب پیشرفت اسلام بوده است...».(۱۴۱)

او نیز می گوید: «این مطالب شاید برای اروپائیان تعجب آور باشد که چگونه پیامبر یازده زن و یک کنیز داشت، ولی این تعجب با در نظر

گرفتن علل این ازدواج ها خود بخود برطرف می شود. وانگهی، اسلام یک مسأله را رعایت کرده که درک آن برای غربی ها خیلی دشوار است. درست است که مرد مسلمان می تواند چهار زن بگیرد ولی باید دانست که هر گونه رابطه نامشروع در اسلام ممنوع شده و دارای مجازات سخت و طاقت فرسایی است. غرب به خود می بالد که قانون خانواده اش بر پایه یک زن گرفتن است ولی رابطه های نامشروع را نادیده می گیرد».(۱۴۲)

او نیز می گوید: «با این که پیامبرصلی الله علیه وآله در مکه سختی های فراوانی دید و هنوز نیز سرسخت ترین دشمنانش در آنجا زندگی می کردند، ولی با گذشت عمومی و محبتی که در روز فتح مکه از خود نشان داد تمام دل های مردم را به سوی خدا جلب کرد. و لذا جای هیچ گونه تردیدی نیست که چنین گذشت یا شعور سیاسی پیامبر با داشتن بزرگ ترین قدرت، آن هم در میان عرب های انتقام جو و کینه توز، از ویژگی های بی نظیر ایشان است و در حقیقت یک امتیاز حیرت انگیز است. پیامبر در این فتح، جنبه سیاسی و دیپلماسی را بیش از عملیات جنگلی به کار برده، استفاده کرد. بدون شبهه، عظمت پیامبر در این است که او در آن عصری که زور و کشتار رایج بود دریافت که اندیشه، بزرگ ترین نیرو و قوی ترین قدرت انسانی است».(۱۴۳)

او نیز می گوید: «پیامبر هیچ گاه در زندگی حتی آن روزی که قدرت داشت بزرگ ترین ثروت ها را جمع کند اعتنایی به مال دنیا نکرد. او هنگام وفاتش بی چیز و تقریباً فقیر به تمام معنا بود و خوراک ساده او نیز در طول زندگی اش تغییر نکرد. او تا آخرین لحظه زندگی در یک خانه عادی و بسیار

ساده ای که مناسب با حال یک حاکم متعارف نبود زندگی کرد...».(۱۴۴)

۲۲ – ویل دورانت «Will Durant»

او در تاریخ نوامبر ۱۸۸۵ در ایالت «ماساچوست» آمریکا به دنیا آمد، و پس از تحصیلات مقدماتی در سال ۱۹۱۷ با درجه دکترا در فلسفه از دانشگاه کلمبیا در نیویورک فارغ التحصیل شد. او در سال ۱۹۱۴ به سخنرانی در کلیسای «پرسبیترین» نیویورک درباره تاریخ فلسفه و ادبیات پرداخت و همین کار باعث شد که او تاریخ مفصّلی به نام «قصه الحضاره» یا «سیر تاریخ تمدن» بنگارد. این کتاب توسط عده ای از ایرانیان به فارسی ترجمه شد. او در بخشی از کتاب خود به زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله اشاره کرده است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از دیدگاه «ویل دورانت»

او درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می گوید «محمّدصلی الله علیه وآله ظاهری بامهابت داشت و کمتر می خندید گرچه استعداد مزاح و شوخی داشت ولی اختیار خود را به دست آن نمی داد و لذا کمتر شوخی می کرد؛ چون می دانست مزاح از کسی که امور مهم مردم را به دست گرفته خطرناک است...».(۱۴۵)

او نیز می گوید: «محمّدصلی الله علیه وآله با بزرگان با ملاطفت و خوش برخورد بود و به روی ضعیفان می خندید و در مقابل گردن کشان و خودپسندان با عظمت و باهیبت بود. بر یارانش سختگیری نمی کرد. در تشییع جنازه هر فردی که برخورد می کرد شرکت می نمود. هیچ وقت هیبت و قدرت شاهی از خود نشان نداد و هیچ گاه حاضر نبود که نسبت به او به نحو خاصی احترام قائل شوند. دعوت هر کس حتی بردگان را جهت غذا می پذیرفت و تا جایی که فرصت انجام کاری را داشت از خادمان خود طلب نمی کرد. با آن که

از غنیمت و امور دیگر اموال فراوانی به او می رسید ولی برای خانواده خود خیلی کم خرج می کرد و آنچه را که برای شخص خود خرج می نمود بسیار اندک بود. و عمده اموالی که به دستش می رسید به مصرف صدقات می رسانید».(۱۴۶)

او نیز می گوید: «پیامبرصلی الله علیه وآله ده زن و دو کنیز گرفت و همین امر سبب خرده گیری مردم مغرب زمین از وی شد، ولی ما باید همیشه این را در نظر داشته باشیم که مرگ و میر بسیار مردم در عصر سامیان سبب شده بود که تعداد زوجات یکی از لوازم زندگی بلکه یکی از وظایف اخلاقی به شمار آید. در نظر پیامبر نیز تعدد زوجات یک امر عادی و بی اشکال بود و لذا زن های متعدد گرفت. او در این جهت خاطری آسوده داشت ولی هیچ وقت با این کار درصدد اشباع غریزه جنسی خود نبود... برخی از ازدواج های او با بیوه زنان فقیری بود که از اصحاب یا دوستانش به جای مانده بود و او از روی ترحم و اظهار محبت و دلداری آن ها را می گرفت. و نیز برخی از ازدواج هایش روی جهات سیاسی مصلحت آمیزی بود که آن را اقتضا می کرد... او با دختر ابوسفیان ازدواج کرد زیرا می خواست دشمن دیرینه اش را از این راه با خود دوست نماید...». (۱۴۷)

او نیز می گوید: «هنگامی که محمّدصلی الله علیه وآله مکه را رها کرد روابط خویشاوندی خود را برید ولی هنگامی که به مدینه آمد تصمیم گرفت جای آن روابط را به برادری و اخوت تبدیل کند و همچنین از رقابت مهاجرین و انصار جلوگیری کرد. از این رو هر یک از انصار را با یکی از مهاجرین

برادر ساخت و از هر دو طائفه خواست تا هنگام نماز در یک جا باشند...».(۱۴۸)

او نیز می گوید: «محمّدصلی الله علیه وآله گرچه همانند معاصران خود رسم برده داری را به صورت یک قانون طبیعی پذیرفت ولی تا توانست برای تحقیق مشکلات بردگی و معایب برده داری کوشید. او وضع زن را بهبود بخشید ولی طبیعی می دانست که زن مطیع مرد باشد و به مردان نیز دستور می داد تا بنده شهوات نباشند».(۱۴۹)

او نیز می گوید: «محمّد از بزرگ ترین بزرگان تاریخ است که با خود عهد و پیمان بسته تا کمال روحی و اخلاقی افرادی را بالا برد که در محیطی عقب افتاده و بیابانی خشک زندگی می کردند، و چنان توانست تأثیرگذار باشد که هیچ مصلحی در طول تاریخ چنین کاری را نتوانست انجام دهد... او در میان یک نسل با صد معرکه و در طول یک قرن توانست دولتی عظیم ایجاد کند که تا کنون توانسته است با قدرتی عظیم در نصف کره زمین باقی بماند».(۱۵۰)

۲۳ – دیسون «Dosun»

او که نویسنده فرانسوی است کتابی را درباره اسلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نوشته که به توسط «عمر ابوالنصر» به عربی با نام «محمّد و الاسلام» ترجمه شده است. او در بخشی از این کتاب به زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله پرداخته است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از دیدگاه «دیسون»

او درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می گوید: «سزاوار نیست ما به دین محمّدصلی الله علیه وآله مانند یک دین خرافی و دروغین بنگریم؛ زیرا چنین تصوری دور از واقع است. تعالیم اسلام بسیار شریف و عالی است و اخلاق آن بسیار پسندیده است. در اسلام عقاید و آرایی وجود دارد

که می باید فلاسفه و جامعه شناسان از آن قدردانی نموده و در مقابل آن تعظیم کنند».(۱۵۱)

او نیز می گوید: «محمّدصلی الله علیه وآله به زیبایی صورت و سیرت آراسته بود تا آنجا که برخی را به اسلام دعوت کرد. آن ها در پـذیرفتن اسـلام به هیـچ دلیلی جز آنچه از اخلاق سابق او و آوازه راسـتگوئیش در مکه و خارج آن می دانسـتند احتیاج نداشـتند. وقتی کسـی می خواست امانتی نزد کسـی بگذارد غیر از محمّدصـلی الله علیه وآله کسـی را لایق نمی دید و این کار قبل از اسـلام بوده و بعـد از آن هم ادامه یافت... گاهی با اصـحابش شوخی می کرد و با آنان رفت و آمد می نمود و صـحبت می کرد و دعـوت فقرا و بردگـان را می پـذیرفت و مریض را در دورتریـن نقـاط مـدینه عیـادت می کرد... و عـذر افراد را می پذیرفت. هنگام برخورد با کسـی نخست او سلام می کرد و با اصحابش جلوتر از آنان دست می داد، و هر کس بر او وارد می شـد به او احترام می نمود و چه بسـا عبایش را زیر او پهن می کرد و یا در جای خود که روی فرش بود او را می نشانیـد و اگر قبول نمی کرد به اصرار او را بر آن می نشانید. بیش از هر کس تبسم می کرد و خوش برخورد بود.

هنگـامی کـه جمـاعتی از طرف نجاشـی پادشـاه حبشـه آمـده بودنـد حضـرت بـه آن هـا خـدمت می کرد. اصـحابش گفتنـد: خدمتگـذاری به آن ها را به ما واگذار کن. حضـرت فرمود: این ها به اصـحاب من خدمت کرده اند، من دوست دارم زحمات آن ها را خودم تلافی کنم. او بیش از هر کس تواضع و کمتر از همه تکبر داشت. به عیادت فقرا می رفت و

با نیازمندان نشست و برخواست می کرد و در میان اصحابش هر جا که خالی بود می نشست. محمّدصلی الله علیه وآله زنان گوناگونی داشت نه به آن مقدار که تورات درباره زنان ابراهیم و سلیمان نوشته اند».(۱۵۲)

۲۴ – ادوار لین «Edwar Lin»

او که مستشرق انگلیسی است در سال ۱۸۰۳ به دنیا آمد و در سال ۱۸۷۷ وفات یافت. او در کتاب خود به نام «اخلاق و عادات مصری ها» به زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نیز اشاره کرده است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از دیدگاه «ادوار لین»

او درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می گوید: «اوصاف شایسته محمّدصلی الله علیه وآله مانند صحبت و شهامت بقدری عالی است که هر انسانی را تحت تأثیر قرار داده و مانع هر گونه اعتراضی به او می شود. چرا چنین نباشد در حالی که محمّدصلی الله علیه وآله گذشته از این که دشمنی خانواده اش را با صبر عظیمی تحمل کرد، در متانت و وقار به حدی رسیده بود که دستش را به هنگام مصافحه برای یک بار هم زودتر از دست دیگر ی بیرون نکشید، و به جمعی که گذر می کرد لبخندزنان سلام می نمود.

محمّدصلی الله علیه وآله مردی غیور و پر شور و با نشاط بود و همیشه از حق دفاع کرده و با باطل می جنگید. او پیامبر آسمانی بود و همواره می خواست رسالت آسمانی خود را به بهترین وجهی ادا کند و همان طور هم موفق شد؛ زیرا حتی یک روز هم از هدفی که برای آن مبعوث شده بود غافل نشد و هر گونه مصیبتی را در راه رسیدن به هدف خود تحمل می کرد تا این که به آنچه می خواست رسید».(۱۵۳)

۲۵ – آرلونوف «Arlonof»

او که نویسنده مشهور روسی است در مقاله ای که در مجله دانش روسی شماره ۹ جلد هفت نوشته به زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله اشاره کرده است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از دیدگاه «آرلونوف»

او درباره پیامبر اسلام صلی الله

علیه وآله می گوید: «در شبه جزیرهالعرب در نزدیکی فلسطین دینی پدید آمد که اساس آن بر اعتراف به یگانگی خدا بود. این دین به نام محمّدیت یا به قول پیروانش "اسلام" خوانده شد و به سرعت انتشار یافت.

مؤسس این دین مردی عرب به نام محمّدصلی الله علیه وآله بود که بر عادات قبایل محیط خود چیره شد و آنان را با هم متحد ساخت و افکار و بینش آن ها را با شناساندن خدای یگانه روشن ساخت و اخلاق آن ها را مهذب نموده و طبیعت آنان را تغییر داده و ملایم نمود و قلبشان را نرم ساخته و آماده پیشرفت و ترقی کرد. آن ها را از خونریزی و زنده به گور کردن دختران بازداشت. این کارهای عظیم و پرارجی که محمّد انجام داد بهترین دلیل بر آن است که او از مصلحان جهان بوده و دارای یک توان فوق قدرت بشری بودن است. او دارای فکر روشن و ادراکی قوی بود و به خوش اخلاقی و خوش رفتاری با مردم مشهور بود. در مدت چهل سالی که پیش از بعثت با مردم زندگی کرد یک زندگی رضایت بخش و با کمال آرامش داشت و لذا تمام خویشانش او را بیش از حد دوست داشتند. پیامبر بر اساس مبادی قوی و اخلاق شایسته و عزت نفس و پاکدامنی که داشت همه اهل شهرش نسبت به او احترام فوق العاده ای می گذاشتند».(۱۵۴)

۲۶ - مونتگمری وات

پروفسور «مونتگمری وات» انگلیسی که یکی از پژوهشگران خاورشناس معاصر است در سال ۱۹۶۱ میلادی، تلاش «کارلیل» در کاهش بدبینی نسبت به قرآن و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و اسلام را ستوده و خود نیز کتابی را به عنوان

«محمّد – صلی الله علیه وآله – پیامبر و سیاستمدار» بدین جهت تألیف نموده است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از دیدگاه «وات»

او در آن کتاب می نویسد: «در قرن دوازدهم، افکار درباره اسلام و دخالت مسلمانان در جنگ های صلیبی چنان ناروا تعبیر شد که اثر نامطلوبی در روحیه مردم گذاشت، در حالی که دقت و توجه عملی توأم با شرافت و غیرت و امانتِ تحقیق، برای مطالعه و کسب اطلاعات کامل و صحیح درباره دین محمّد – صلی الله علیه وآله – لازم است. از آن زمان تا کنون مخصوصاً در دو قرن اخیر پیشرفت های بسیاری حاصل شده است ولی هنوز مقداری از داوری های غلط گذشته ادامه دارد. در دنیای کنونی که رابطه مسلمانان و مسیحیان از گذشته بهتر و محکم تر شده است جای آن دارد که هر دو بکوشند تا درباره رفتار محمّد توافق پیدا کنند. بدنام کردن او توسط نویسندگان اروپایی موجب آن شده است که جنبه خیالی و تصوّری او به وسیله نویسندگان دیگر اروپا و اسلام به کمال مطلوب برسد... یکی از تهمت هایی که معمولاً به محمّد می بندند آن است که او را شیادی معرفی می کنند که برای اقناع حسّ جاه طلبی و شهوت خود، تعالیم دینی را تبلیغ می کرد که خود نیز به دروغ بودن آن اعتماد داشت!!...

این مطلب، نخستین بار در صد سال پیش در خطابه های «توماس کارلایل» درباره قهرمانان، شدیداً مورد اعتراض قرار گرفت و از آن پس، مورد قبول محققان نیز واقع شد که فقط ایمان عمیق به مأموریت خود بود که محمّد را حاضر کرد سختی ها و آزارهای ایام اقامت در مکه را تحمّل کند، در حالی که از نقطه نظر اوضاع جاری، امید

موفّقیت در آن بسیار ناچیز بود».(۱۵۵)

او نیز می گوید: «بر طبق نظر علمای برجسته امروز مسیحی، پیامبر شخصی است که پیام های خدا را برای قومش در شرایط مکانی و زمانی مربوط به آنان ابلاغ می کند... در تمام نوشته هایم درباره محمدصلی الله علیه وآله از چهل سال پیش تا کنون همواره این نظر را ابراز کرده ام که محمدصلی الله علیه وآله در این گفته که قرآن تصنیف او نبوده بلکه از بالا ـ به او الهام شده، صداقت داشته است. از این رو در مورد احکام قرآنی هیچ نگفته ام: (محمد می گوید)، هر چند متهم به آن شده ام بلکه ترجیح داده ام تا بنویسم: (قرآن می گوید). از سال **۱۹۵۳** که کتاب «محمد در مکه» را نوشتم تا کنون مدافع این هستم که قرآن فعل الهی است...».(۱۵۶)

ادامه تعصب توسط برخی مستشرقان

این ندامت و پشیمانی، جریان غالبی را در اسلام شناسی غربی نشان می دهد؛ زیرا مستشرقان و خاورشناسانی در این دو قرن اخیر می زیسته اند که آرای ایشان تفاوت چندانی با متعصبان و دروغ پردازان قرون وسطی نداشته است.

از جمله افرادی که با کینه ای شدید به بررسی اسلام پرداخته کشیش خاورشناس بلژیکی به نام «هانری لامَنس» است. او که بدبینی و تعصب، ذهنش را از آغاز تسخیر کرده بود نتوانست در مطالعاتش درباره تاریخ اسلام به نتایج مطلوب و صحیحی برسد.

جرج جرداق درباره او می نویسد: «... غرض ورزی های لامنس، دانش فراوان وی را به تباهی کشید؛ زیرا او علم خود را در خدمت حقیقت قرار نداد و اسناد بسیاری را که در تصنیفاتش آورد برای نمایاندن چهره واقعیت به کار نبرد و نخواست تا اموری را که درباره شرقِ قدیمِ عربی بر دیگران پنهان مانده بود، به درستی روشن

کند، بلکه متأسفانه باید بگوییم این خاورشناس دانشمند، در لحظه های بزرگ، به دانش و وسعت اطلاعات خود خیانت کرد. در لحظه هایی تصمیم گرفت تا آنچه را که تاریخ ثبت کرده و عقل و منطق و طبیعتِ حوادث بدان ها گواهی می دهند، معکوس جلوه دهد، بلکه تصمیم گرفت عواطفی را که انسان نسبت به بزرگان مسلمین در صدر اسلام احساس می کرد واژگون سازد... و چیزی که تو را بیش از این به تأسّف وامی دارد آن است که هدف روشن «لامنس» در بدگویی از بزرگان راستین شرق، او را از رسالت علمیش به کلّی بیرون برده است. از این رو اگر امری دو وجه یا دو احتمال داشته باشد، اسناد و مدارک فراوانی را که به تأیید وجه صحیح و رأی درست دلالت دارند، همه را رها می سازد و به سندی غریب و مقطوع که احتمالِ نادرست را به خیال خودش تقویت می کند اعتماد نشان می دهد، و هنگامی که ببیند اسناد و دلایل فراوانی که مؤید یکدیگرند فضیلتی از فضایل آن بزرگان را اثبات می کنند، خاموش گرفته و سست می شود یا اساساً موضوع را نادیده گرفته و دم برنمی آورد، اما همین که ملاحظه کند یک عبارت کوتاه به بدگمانی او کمترین اشارتی دارد به نشاط می افتد و دلیری می نماید و چه پرگویی ها می کند؟! و این صفت، از صفات مردم دانشمند و عادل و منصف نیست بلکه به افترا و بهتان نزدیک تر است... و «لامنس» به کمک چنین روشی با حوادث شرق قدیم عربی روبرو می شود...».(۱۵۷)

از جمله خاورشناسان و شرق شناسان مغرض و متعصب که درصدد مشوّه کردن چهره اسلام و پیامبرصلی الله علیه وآله برآمده «إیگناس گلدزیهر» یهودی

الاصـل است. او در کتـاب «سـخنرانی هـایی در مورد اسـلام» که به زبـان آلمانی تألیف کرده و به زبان عربی به نام «العقیـده و الشـریعه فی الاسـلام» ترجمه شده است می نویسد: «در یک روایتِ متواتر اسلامی... پیامبر اسلام لقبی را که در تورات آمده با خود حمل می کند که همان پیامبر پیکار و جنگ باشد».(۱۵۸)

این در حالی است که مطابق روایات اسـلامی، پیامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله به عنوان (پیامبر رحمت و توبه و پیکار) معرفی گشته است.(۱۵۹)

وانگهی در انجیل لوقا آمده است که حضـرت مسـیح علیه السـلام به حوّاریون خود فرمان داد: «کسـی که شمشـیر ندارد، جامه خود را فروخته و آن را بخرد».(۱۶۰)

سلمان رشدی، ملعبه دست مسیحیان صلیبی

سلمان رشدی در سال ۱۹۴۷ در بمبئی دو ماه قبل از اسـتقلال هند و تشکیل دولت پاکستان متولد شد. پدرش فردی مسلمان از منطقه کشمیر بود.

از آنجا که زبان غالب مردم آن منطقه انگلیسـی بود پدرش او را به مدرسه انگلیسـی برد و چون به سن سـیزده سالگی رسید او را به انگلسـتان فرسـتاد تـا آنچه را که نزد مبشـرین کلیسـا در هنـد فرا گرفته در آنجـا پیگیری نمایـد. او که می خواست به هند بازگردد پدرش اصرار نمود تا به دانشگاه «کمبریج» رفته تا به سِمَت استادی در تاریخ دست یابد.

او بعد از گرفتن مدرک از آن دانشـگاه به پاکستان آمد و در مدت هفت سال با تلویزیون پاکستان همکاری نمود، ولی بعد از آن مدت به انگلستان بازگشت و بعد از گذشت از چند کار رو به حرفه نویسندگی آورد.او دو بار ازدواج کرد یک بار با زنی انگلیسی که بعد از مدتی از او جدا شد، و بار دوم با

زنی نویسنده و آمریکایی ازدواج نمود که در نوشته هایش اعتقاد مسیحیت را به نقد و استهزا کشیده بود.

تا کنون پنج کتاب از او به چاپ رسیده که یکی از آنها کتاب «آیات شیطانی» است که در اکتبر ۱۹۸۸ به چاپ رسید.

آری، او کسی است که به جهت دوری از وطنش و فرا نگرفتن تعلیمات و فرهنگ امتش، به اسلام پشت کرد. او تنها اسلام را از کانال دشمنان آن ملاحظه نموده است.

او مهاجری است که در اجتماعِ مردمی رشد کرده که به جهت نژادش از ناحیه آن مردم مورد سرزنش و مطرود بوده است، و از آنجا که از فرهنگ غنی اسلامی بی خبر بوده دائماً برای آنکه مورد قبول جامعه غربی قرار گیرد دست به هر کاری می زند که یکی از آن ها نوشتن همین کتاب ضد اسلامی بلکه ضدّ اخلاقی و وجدانی است.

او که دارای شذوذ فکری و عقیدتی است در به کارگیری تعابیر و کلمات زشت بر ضدّ معانی اصیل آن متجرّی بوده و نهایت کوشش خود را به کار گرفته است که از باب نمونه به کارگیری «حجاب» برای لانه های فساد و فحشاء و اطلاق «جاهلیت» بر تمدن اسلامی است. او تنها به دنبال روایات و قصه های شاذ تاریخی همچون افسانه غرانیق است تا از این طریق بر اسلام به خیال خود ضربه بزند.

او کسی است که در جامعه خود و نیز جامعه غربی به جهت نژاد و اسلامی بودنش تحقیر شده و لذا درصدد جبران این حالت حقارت خود از هر طریق ممکن است. او می خواهد مردم نام او را زنده کرده و بین آنان معروف و سرشناس گردد گرچه به واسطه

عمل او جنگی در سطح جهان برپاشده و بین تمدن ها برخورد ایجاد گردد و میلیون ها نفر به قتل برسند.

آری، او می خواهد خودش را نابود کند تا عکسش در روزنامه ها چاپ گردد و صدایش در جهان منتشر گردد؛ زیرا که عقده حقارت داشته و از کودکی تحقیر شده است. ولی او نمی داند که دشمنان اسلام این چنین افرادی را از هر طریق ممکن به سوی خود جذب می کنند تا به اهداف شوم خود برسند. و لذا تمام کسانی که پیشنهاد جایزه ادبی نوبل را بر این کتاب دادند همگی دارای سابقه ای طولانی در ضدیت و دشمنی با اسلام را داشته و مصلحت خود را در این کار می دیدند.

روزنامه «ساندی تایمز» که صاحب امتیازش یهودی معروفی است اولین روزنامه ای است که معرفی این کتاب را به عهده گرفت و شروع به مدح آن نمود. و لذا به طور حتم می توان گفت که دستان یهود در پشت این قضیه بوده و از آنجا سرچشمه گرفته است؛ زیرا از طرفی یهود از حیث تاریخی کسانی بوده اند که پیامبران خود را به هر نحو ممکن دشنام داده و آن ها را به قتل می رساندند و از طرفی دیگر مشاهده می کنند که مسلمانان – علی الخصوص در غرب – درصدد پیشرفت بوده و در حال تبدیل شدن به قدرتی عظیم می باشند و لذا درصدد برآمدند تا غرب مسیحی را رودرروی مسلمانان قرار دهند. و به همین جهت است که ناشر این کتاب ۸۵۰ هزار دلار به عنوان حق التألیف به سلمان رشدی می دهد.

آری پشتیبان این کتاب «آریل شارون» بود که پیشنهاد پناهندگی سیاسی را به او داد و دستور داد تا در اسرائیل

کتابش را به لغات زنده دنیا ترجمه کنند.

خلاصه ای از کتاب «آیات شیطانی»

سلمان رشدی در کتاب «آیات شیطانی» درصدد مشوه جلوه دادن اسلام و طعن به مقدسات آن و هتک حرمت آن ها است و هیچ چیز را در این زمینه استثنا نکرده و همه را مورد طعن قرار داده است. او از رسول اکرم صلی الله علیه وآله و ملائکه شروع کرده و یک یک به کتاب های آسمانی حمله کرده و در آخر زنان پیامبر و اصحاب او را مورد سرزنش و هجوم قرار می دهد.

او متعرّض سبّ پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و اصحاب و همسران او به طور علنی شده و با زبان ادبیات قبیحی که هر کسی را که دارای کمترین درجه اخلاق است ناراحت می کند آنان را ناسزا می گوید.

در مورد قرآن کریم، آن را کتاب آسمانی و وحیانی ندانسته بلکه از ابداعات خود پیامبرصلی الله علیه وآله همراه با تحریفات سلمان فارسی در آن در جلوی دید پیامبرصلی الله علیه وآله می داند.

او هنگام یاد از مکه مکرمه از آن به شهر جاهلیت یاد کرده و مدعی می شود یکی از تجار آن به نام «ماهوند» که به معنای شیطان است ادعای نبوت کرده و دین جدیدی در آن شهر تأسیس می نماید. آنگاه به نوع علاقه بین رسول اکرم صلی الله علیه وآله و یکی از اصحاب بزرگ او به نام سلمان می پردازد و آن را علاقه ای ناشایست دانسته که ناشی از خباثت طولانی سلمان بوده است!! او سلمان را فردی شرابخوار معرفی کرده که چنان در آن افراط داشته که بیشتر اوقاتش را در شرابخواری به سر می برده است. او به علاقه بین سلمان و شاعری اشاره می کند که

خودش او را جعل کرده و اسمش را «بعل» گذاشته است، کسی که اهل همه گونه فسق و فجور از آن جمله شرابخواری بوده است. او به این حد اکتفا نکرده بلکه مدعی می شود که سلمان آیاتی را که از پیامبرصلی الله علیه وآله می شنیده آن ها را با تحریفی که در آن ها وارد می کرده به دلخواه خود می نوشته است، و چنین ادعا می کند که همه این ها با علم و آگاهی رسول خداصلی الله علیه وآله از آن ها بوده است، و لذا از آن ها غفلت کرده و برخی از موارد نیز می خندیده است...

او بار دیگر شخصیت رسول اکرم صلی الله علیه وآله را متعرض شده و او را مردی شهوت ران و غوطه ور در مسایل جنسی معرفی می نماید که در خانه خود به صورت جبّارانه زندگی می کرده است...

او متعرض اصحاب پیامبر شده و سلمان فارسی و بلال حبشی و خالد بن ولید را مثلث شوم معرفی می کند...

او حجاب را با تعبیرات ادبی به مشهورترین لانه های فساد در شهر جاهلیت تعبیر و تشبیه کرده و خانمی را که در آن رفت و آمد می کند را به اسم خانم حجاب معرفی می کند، و زنانی که در آن وجود دارند را نمونه و الگوی زنان پیامبرصلی الله علیه وآله قرار می دهد و مدعی می شود که تعداد زنان آن به عدد همسران پیامبرصلی الله علیه وآله بوده است...

نقل کلماتی از کتاب «آیات شیطانی»

اینک برخی از کلمات و جملات او را در اینجا می آوریم و قضاوت را به خوانندگان وامی گذاریم.

۱ - او به پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نسبت اعمال بد را داده و می گوید: «در شهر جاهلیت مردی که دارای اعمالی است تبدیل به پیامبری می شود

که اسـمش ماهوند می باشد او درصدد برپایی و تأسیس بزرگ ترین دین در عالم برمی آید در آن هنگام صدایی در گوشش وزیدن گرفت: تو کدامین فکری هستی؟انسانی یا مارمولک؟».(۱۶۱)

۲ – به حضـرت ابراهیم علیه السـلام نسبت زنا داده و می گوید: «بطریرک ابراهیم همراه همسـرش هاجر و فرزندشان اسـماعیل وارد این وادی شـد، در آنجا و در آن منطقه وحشـتناک همسـر خود را رها کرد. از او می پرسم: آیا می تواند در این کار میل خداوند باشد؟ او در پاسخ می گوید: آری، در این کار میل و رغبت خداوند است، آنگاه زنازاده از آنجا می رود».(۱۶۲)

۳ – او بلال را وحشـی و سـلمان را شـرور معرفی کرده و می گوید: «در آنجا سقائی است به نام خالد و انسان شروری است از فارس که اسم غریبش سلمان است، و به جهت آنکه مثلث شوم کامل گردد در آنجا برده ای است به نام بلال که او را ماهوند – محمّد – آزاد کرده که شخصی وحشی و بسیار سیاه است».(۱۶۳)

۴ – او در توهین به وحی الهی می گویـد: «مؤمنان بـدون قانون زنـد گی کردنـد، ولی در سال ها ماهونـد یا بهتر بگوییم خدای واحـد رئیس ملائکه جبرئیل، یا بهتر از آن دو، خـدا نزدش وسواسـی در جعل قوانین پدید آمد. جبرئیل بر پیامبر ظاهر شد او را دیـد که از جانب خود دسـته دسـته حکم صادر می کنـد تا به حـدّی که مؤمنان تحمل هیـچ گونه وحی جدیـد مگر با زحمت نداشـتند، آنجا بود که سـلمان گفت: بر هر چیزی احکامی گفتی؟ ای لعنت بر این احکام!! شخصی بادی از او خارج می شود، رویش را به سوی بادها می کند تا معین کند که کدامین دست

را برای تنظیف محلّ خروج باد به کار گیرد».(۱۶۴)

او نیز در این باره می گوید: «وحی به مؤمنان گفت: چه مقدار می خورید؟ چه قدر می خوابید؟ ...».(۱۶۵)

۵ - او در توهین به ساحت پیامبرصلی الله علیه وآله می گوید: «آنچه علاقه سلمان به ماهوند - محمّد - را به نهایت رسانید قضیه زنان و آیات شیطانی بود. سلمان در حالی که مست بود آنچه را که در نفسش بود بیرون ریخت که گوش فرا ده، من از کسانی نیستم که قیل و قال فراوان نمایم، ولی ماهوند بعد از وفات همسرش چیزی نداشت، تو می فهمی که می خواهم چه بگویم، او در یثرب به مرادش رسید، در آنجا زنان یثرب نصف ریشش را در مدت یکسال تبدیل به سفیدی کردند».(۱۶۶)

۶ - او درباره حجاب می گوید: «حجاب، نام مشهورترین خانه زنان فاحشه در مدینه جاهلیت بود». آنگاه آن خانه را به قصرهای بهشت تعبیر می کند آن گونه که در قرآن آمده است، مثل قصرهایی که از زیر آن نهرهایی جاری است با درختان انگور و خرما... او می گوید در آن خانه دوازده زن زناکار است که همگی از ماهوند تقاضا کردند تا با آن ها ازدواج کرده و همسران او شوند، آنجا بود که اسم او را «بطل» نامیدند.

۷ - او درباره آیات قرآن کریم می گوید: «آیات بر ماهوند تداخل می کند؛ یک بار شیطان بر او وحی می نماید. جبرئیل بر او وحی می کند «أَفَرَءَيْتُمُ اللَّتَ وَالْعُزَّى وَمَنَوٰةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى شیطان در آن هنگام کلمات او را کامل کرده و می گوید: «تلك الغرانیق العلی و انّ شفاعتهنّ لترتجی».(۱۶۷)

سلمان رشدی و بازگشت به قرون وسطی

با مراجعه به کتاب سلمان رشدی به نام «آیات شیطانی» پی می بریم که قصد

او بازگشت به قرون وسطی در اتهام زدن به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و تمسخر کردن و مشوّه نشان دادن چهره اوست.

او رمان نویسی و قصه پردازی را بهانه قرار داده تا به مقدسات اسلام ناسزا بگوید، او تخیل را با واقعیت درهم آمیخته تا به آسانی، بزرگان دین را در معرض توهین قرار دهد، و لذا کار تازه او درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نوعی ارتجاع و واپس گرایی و بازگشتی انحطاط‌آمیز به قرون وسطی است، روزگاری که استدلال جای خود را به افتراء و استهزاء داده بود.

او در نگارش کتاب خود از سبک «رئالیسم جادویی» پیروی کرده که ذهنی گرایی محض بوده و با واقعیت سازگاری ندارد و درصدد تسخیر و تسلط بر عقول مردم است. او اسامی تاریخی را تغییر داده و رویدادها را دگرگون ساخته است و تخیل را با واقعیت می آمیزد و در این کار هیچ قانون و ضابطه ای را رعایت نمی کند.

حمایت های گسترده از کتاب آیات شیطانی

فاجعه ای که با چاپ این کتاب اتفاق افتاد دارای جوانب مختلفی بود؛

۱ – مراکز غربی و صهیونیستی سعی بلیغ و گسترده ای را برای آماده کردن و نشر آن به لغات مختلف به تمام دنیا نمودند و بر این کار ثروتمندان و سرمایه دارانی بین المللی از حیث مالی سرمایه گذاری هنگفتی کردند.

۲ – دولت های غربی جوایز بسیاری برای آن قرار داده و به آن اعتبار دادند که از جمله آن در سال ۱۹۸۸ میلادی کتاب سال در انگلستان شناخته شد.

۳ – دولت های غربی نیز این کتاب را پشتیبانی کرده و هیچ گونه اعتنایی به اعتراضات و مخالفت ها بر ضد آن نکردند و حتی شدیدترین محافظت ها را برای مؤلّف کتاب برقرار کرده و با

مخالفان نشر کتاب با شدت تمام از حیث فیزیکی برخورد کردند و در برخی موارد کشورهایی را که مخالفت علنی با نشر آن داشتند و موضع گیری تندی می کردند برخورد سیاسی و اقتصادی نمودند.

۴ – از ده ها مؤسسه و نویسنده پشتیبانی کرده و آنان را تحریک نموده تا تحت عنوان شعار آزادی اندیشه از نویسنده کتاب – سلمان رشدی – پشتیبانی نمایند.

بررسی و تحلیل عملکرد سلمان رشدی

اینک قبل از بررسی حکم فقهی، حقوقی سلمان رشدی به تحلیل و بررسی عملکرد او می پردازیم.

مفهوم اهانت

«اهانت» در لغت به معنای استهزاء و تحقیر کردن آمده است. در «المنجد» آمده است: «هان یهون هونا و هوانا و مهانه الرجل: ذلّ و حَقُر، ضعف و سکن. تهاون به تهاوناً و استهان به استهانه: استحقره و استهزأ به واستخفّه»؛(۱۶۸) «اهانت کرد، اهانت می کند، اهانت کردنی از مردی یعنی ذلیل و تحقیر و تضعیف و خوار نمود. تهاون به تهاونا و استهان به استهانه یعنی طلب حقارت و استهزا و استخفاف او را کرد.»

در فرهنگ عمید آمده است: «اهانت یعنی خوار کردن، سبک داشتن، زایل گردانیدن و تحقیر کردن».(۱۶۹)

«اهانت» و «توهین» در اصطلاح قضایی عبارت است از نسبت دادن هر فعل یا ترک فعلی که عرفاً مخالف حیثیت طرف تلقی می شود، و عنوان توهین مفهومی کلّی است و فحّاشی یکی از مصادیق آن است.(۱۷۰)

مفهوم «سبّ»

راغب در «مفردات» می گوید: «و السبّ، الشتم الوجیع»؛(۱۷۱) «سب عبارت است از دشنام دردناک و زشت.»

و درباره مفهوم اصطلاحی آن، مجلسی رحمه الله می فرماید: «و فی اصطلاح الفقهاء هو السبّ الذی لم یکن قذفاً بالزنا و نحوه؛ کقولک: یا شارب الخمر او یا آکل الربا او یا ملعون... او یا فاجر و امثال ذلک ممّا یتضمّن استخفافاً و اهانه»؛(۱۷۲) «و در اصطلاح فقها، سب چیزی است که شامل قذف به زنا و نحو آن نمی شود همچون نسبت شرب خمر یا رباخوار یا ملعون یا فاجر و امثال آن به کسی دادن است از کلماتی که متضمّن استخفاف و اهانت باشد.»

مفهوم «مقدسات»

اشاره

«مقدسات» جمع مقدس از ماده قدس به معنای پاکی است. «تقدّس تقدساً» یعنی مطهّر و پاکیزه شد.(۱۷۳)

و در اصطلاح، کلیه اشخاص، اشیاء، امکنه و ازمنه ای است که دارای ارزش معنوی و طهارت بوده و شایسته تکریم و تعظیم

است. و میزان در قداست هر چیز به اندازه انتساب آن به خداوند متعال است که همه چیز به دست او است و از مصادیق آن خداوند متعال، قرآن، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، امامان معصوم علیهم السلام، ضروریات دین، بندگان صالح خدا، ملائکه، اماکن مشرفه، لیالی مبارکه و ایام مبارک است.

خداوند متعال درباره برخی از اماکن مقدس می فرماید: «... یا مُوسَی * إِنِّی أَنا رَبُّکَ فاخْلَعْ نَعْلَیکَ إِنَّکَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًی»؛(۱۷۴) «... ای موسی!

من پروردگار توام! کفش هایت را بیرون آر، که تو در سرزمین مقدّسِ طوی هستی.»

و نیز می فرماید: «یاقَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِی کَتَبَ اللَّهُ لَکُمْ»؛(۱۷۵) «ای قوم! به سرزمین مقدّسی که خداوند برای شما مقرّر داشته، وارد شوید.»

و می فرماید:«فَلَمَّآ أَتَیاها نُودِیَ مِن شاطِیِ الْوَادِ الْأَیمَنِ فِی

الْبُقْعَهِ الْمُبارَکَهِ...»؛(۱۷۶) «هنگامی که به سراغ آتش آمد، از کرانه راست درّه، در آن سرزمین پر برکت ...».

و درباره یکی از شب های مبارک می فرماید: «إِنّا أَنزَلْناهُ فِی لَیلَهٍ مُّبارَکَهٍ إِنّا کُنّا مُنذِرِینَ»؛(۱۷۷) «که ما آن را در شبی پر برکت نازل کردیم؛ ما همواره انذارکننده بوده ایم.»

صیانت از مقدسات دینی

با مطالعه آثار تاریخی و تمدن های اوّلیه بشری می توان روح عبودیت و پرستش را در وجود آدمی جستجو کرد؛ این بدان دلیل است که انسان به طور فطری دوست دارد معبودش را مورد تقدیس قرار دهد. و لذا وقتی سخن از مقدسات به میان می آید این به دین خاصی مربوط نمی شود، بلکه پدیده ای است که با انسانیت انسان و فطرت او در ارتباط است و سابقه اش به قدمت حیات آدمی برمی گردد و بدین جهت است که صیانت از مقدسات در حقیقت دفاع از مقام عالی انسانی است. آری مقدساتی که با فطرت و عقل سلیم بشری سازگاری نداشته و در حقیقت خرافه ای بیش نیست دارای هیچ گونه تقدس نیست و لذا پیامبران الهی با مقدسات بت پرستان و عقاید خرافی مشرکان به مقابله می پرداختند.

وانگهی آن چیزی که انسان را از سایر جانداران ممتاز می کند قوه اختیار اوست که از لوازم آن داشتنِ اندیشه، تفکّر و تعقل، و از توابع آن مسئولیت پذیری است. و لذا وقتی انسان با استفاده از عالی ترین نیروهای وجود خود به بینشی دست یافت و با اراده و اختیار خود آن را پذیرفت، باید برای آن حرمت ویژه و قداستی قایل شود و لذا کسی حق ندارد تا به آن دست درازی کرده و مورد اهانت و استهزاء قرار دهد. بدین جهت است که ممنوعیت توهین به

مقدسات از مصادیق دفاع از انسانیت و حفظ حقوق بشر است.

صیانت از شخصیت ها

به طور کلّی، توهین به اشخاص و امور محترم، به حکم عقل، ممنوع و قبیح است، و این حکم، ریشه در بنای عقلا دارد؛ زیرا عقلای عالم و کلیه نظام های حقوقی، اهانت را ممنوع دانسته و مطابق شأن و مقام شخص توهین شده برای آن مجازات تعیین کرده اند.

در کلیه مقررات کشورهای جهان، توهین به رئیس مملکت، از شدیدترین انواع توهین محسوب می شود و مجازات شدیدتر هم دارد؛ زیرا بی احترامی نسبت به متصدیان امور مملکتی در صورتی که از قانون کشور و احکام الهی تخطی نکرده باشند نوعی بی حرمتی به حکومت و اقتدارات عمومی جامعه است.(۱۷۸)

در بخش یکم از ماده ۱۶۶ قانون جزای آلمان تحت عنوان اهانت به مقدسات مذهبی و جهان بینی افراد چنین آمده است: «اگر کسی آشکارا و یا از طریق انتشار نوشته ای، معتقدات مذهبی و یا به طور کلّی، جهان بینی دیگران را به هر شکل، مورد اهانت قرار بدهد، به طوری که سبب اختلال در نظم عمومی شود، فرد مذکور به زندان تا سه سال و یا به پرداخت جریمه نقدی محکوم می گردد».(۱۷۹)

در قانون اساسی نروژ مصوّب ۱۸۱۴ میلادی، در اصل ۱۰۰ آمده است: «مطبوعات در بیان مطالب آزادند. هیچ کس را نباید به خاطر چاپ و انتشار نوشته ها، قطع نظر از مضمون آن ها مجازات کرد، مگر آنکه شخص، عاملاً و عامداً به نافرمانی از قانون، تحقیر دین، یا اخلاقیات... اقدام نموده یا دیگران را به انجام این کار تحریک نموده باشد».(۱۸۰)

در پاکستان قانونی وضع شده که بر اساس آن، اهانت به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مجازاتی برابر با حداقل

دو سال زندان دارد، و در صورت شدت جرم، کیفر اعدام در انتظار مجرم خواهد بود.(۱۸۱)

حفظ و حراست از مقدسات، یکی از ضـروریات انسانی و اسـلامی است، ولی سخن درباره نحوه و شیوه حراست و دفاع از آن در سطح بین الملل است.

می توان ادعا کرد که زبان مشترک کلیه ملت ها و دولت ها، علم حقوق است، و لذا با انجام مطالعات و پژوهش های علمی و حقوقی می توان به راه حل های مؤثر و پایدار در جامعه انسانی رسـید. بایستی ابتدا مبانی متقن و محکمی را در مسایل حقوقی به دست آورد، و سپس مواد قانونی کارآمد یا قراردادهای بین المللی را بر اساس آن ها به تصویب رسانید.

دوگانگی در غرب

با وجود این همه سـر و صدا در غرب درباره حکم اعدام سلمان رشدی و دفاع از او به عنوان دفاع از آزادی بیان و اندیشه، پی می بریـم که این دفـاع هـا از سـلمان رشـدی و کتـاب او، به جهت تـوهینی است که در آن کتـاب به سـاحت مقـدس اسـلام و مسـلمین و قرآن و پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله شـده است، آن ها هرگز دلسوز آزادی انـدیشه و بیان نیسـتند بلکه آزادی را ابزاری برای رسیدن به مطامع شوم خود می خواهند.

شاهـد این مطلب این که هر گـاه آزادی قلم و بیـان عملکرد آنـان را زیر سؤال می برد چنـان بر قلم و بیـان و کتاب و نویسـنده حمله می کنند که دیگر هرگز کسی جرأت چنین سخنی را نداشته باشد. اینک به نمونه هایی از این دو گانگی غرب در شعار آزادی اشاره می کنیم؛

یکی از متفکران فرانسـوی به نـام «پرفسور روژه گـارودی» است. این متفکر بعـد از تحقیقـات فراوان در مورد «هولوکـاست» و تبلیغات گسترده

صهیونیست ها در مورد کوره های آتش سوزی نازی های آلمانی در جنگ جهانی که به قول آن ها میلیون ها یهودی در آتش این کوره ها سوختند، به این نتیجه رسید که این هجم کشتار و تبلیغات واقعیت نداشته و همگی جنبه مظلوم نمایی صهیونیست را دارد تا غرب درصدد غرامت از آن برآمده و موطنی به آن ها هدیه کند که همین فلسطین کنونی است.

این نتیجه گیری بعد از آن که در کتاب «روژه گارودی» منتشر شد، چنان سروصدایی بر ضدّ او در همین کشورهایی که ادعای آزادی و تمدن دارند ایجاد شد که در فرانسه محل تولد او، به دستور محاکم قضایی، نویسنده این کتاب را دستگیر کرده و محاکمه نمودند و دادگاه او را بیست هزار دلار جریمه کرد.

این گونه برخورد و دوگانگی اختصاص به فرانسه نداشته و تنها در مورد «روژه گارودی» نبوده و آخرین مورد نیز نخواهد بود، بلکه این گونه برخوردهای دوگانه در اغلب کشورهای غربی مشاهده می شود، بلکه قوانینی در آن کشورها وجود دارد که مانع انتشار افکار و آرایی است که با منافع شوم و استکباری آنها سازگاری ندارد.

در سال ۱۹۹۱ «جنتر دیکیرت» رئیس حزب وطنی دمکراسی آلمان از جناح راست میانه رو، هنگام سخنانش ادعا کرد که کشتن یهودیان با گاز هرگز اتفاق نیفتاده است. این سخن از جانب او باعث شد تا ایشان را محاکمه کرده و عقوبت شود. و در ماه مارس ۱۹۹۴ او را دستگیر و بار دیگر محاکمه نمودند و مدت یکسال او را به زندان محکوم کرده و جریمه ای را نیز برای او بریدند. کار به جایی رسید که اعتراض قضات منصف در غرب را برانگیخت و لذا این انتقادات

باعث شد تا دادگاه فدرال آلمان دخالت کرده و حکم را ابطال نماید.

در ماه آوریل سال ۱۹۹۴ قوه قضائیه آلمان اعلام نمود که هر گونه فعالیت برای انکار اتفاق «هولوکاست» مشمول حمایت از آزادی بیان که در قانون آلمان آمده نمی شود. این قانون باعث شد تا پارلمان آلمان قانونی را وضع کند و در آن هرگونه فعالیت در انکار اتفاق «هولوکاست» را جرم به حساب آورده و برای آن عقوبت پنج سال زندان قرار داد، چه آن که آنچه را گفته اعتقاد داشته یا نداشته باشد.

در سال ۱۹۹۵، ماه فوریه، مجله «مارکوپولو» که در ژاپن به چاپ می رسد مقاله ای را منتشر ساخت و در آن مدعی شد که ادعای صهیونیست هابه اینکه یهود به دست هیتلر در اتاق های گاز کشته شدند بی اساس بوده و سند تاریخی ندارد. این عمل باعث شد که در غرب چنان عکس العمل شدیدی بر ضدّ او صورت گیرد که ناشر مجله مجبور شد تا تمام نسخه های آن ها را از بازار جمع آوری کرده و در نهایت درب ساختمان مجله مهروموم شود.

در انگلستان قانونی است که تا کنون به آن عمل می شود و آن جلوگیری از دشنام دادن به مقدسات است. و لذا هنگامی که فیلم ساز دانمارکی شروع به ساختن فیلم «زندگانی جنسی» برای حضرت مسیح علیه السلام کرد از مراکز متعددی مورد اعتراض قرار گرفت و بعد از اعتراضات گسترده خصوصاً از واتیکان و اسقف کانتری بری، نخست وزیر وقت انگلستان «جیمس کالاهان» از ساختن آن تحت قانون منع از ناسزا گفتن به مقدسات، جلوگیری کرد و لذا او نتوانست آن را کامل کند.

ولی در سال ۱۹۸۸ میلادی بعد از انتشار کتاب «آیات شیطانی»

مسلمانان انگلستان هر چه کردند تا از این قانون استفاده کرده و بر ضدّ مؤلّف آن اقدام کنند و از انتشار کتاب جلوگیری نمایند نتوانستند؛ زیرا این قانون تنها بر ضدّ کسانی بود که مقدسات مسیحیت را دشنام می داد. و دوگانگی و قباحت کار به جایی رسیده بود که دولت انگلستان حتی از فیلمی که در پاکستان بر ضدّ سلمان رشدی و کتاب او ساخته شده بود از ورود به انگلستان و انتشار آن جلوگیری کرد.

در سال ۱۹۹۰ میلادی مجلس انتخابی فرانسه قانونی را تصویب کرد که طبق مقتضای آن کسی حق ندارد تا در حقیقت واقعه «هولوکاست» در جنگ جهانی دوم مناقشه نماید.

در سال ۱۹۹۵ «برنارد لویس» استاد دانشگاه برنستون آمریکا را محاکمه کرده و او را به مبلغ ده هزار فرانک فرانسه جریمه نمودند، به اتهام اینکه قصّه کوچ دادن دسته جمعی مسیحیان و ارمنیان ترکیه به توسط دولت عثمانی را انکار کرده و ادعا کرده که بسیاری از آن ها به جهت بیماری یا گرسنگی یا سرما به هلاکت رسیدند. کار به جایی کشیده شد که برخی از مؤسسات ارمنی در پاریس و ۳۰ استاد دانشگاه، در نامه ای او را به خیانت در یک حقیقت و اهانت به کشته های وحشی گری ترک ها متهم ساختند. و حتی آنان درصدد برآمدند تا «برنارد لویس» را به محکمه جنایات کشیده و طبق قانون «جیسو» محاکمه کنند، ولی این قانون که در سال ۱۹۹۰ تصویب شد مخصوص کسانی بود که «هولوکاست» را انکار کرده بودند. و این در حالی بود که «لویس» تاریخ دان مشهوری است که تخصص او درباره تاریخ دولت عثمانی بوده است.

در سال ۱۹۹۸ میلادی، «روژه

گـارودی» به جهت انکار قصه «هولوکاست» محاکمه می شود و به بیست هزار دلار محکوم می گردد. در پی آن تلفن هایی بر او زده می شود و در آن او را به قتل تهدید می کنند. سپس به کتابفروشی هایی حمله می کنند که کتابهای او را به فروش می رساندنـد و حتی ناشـر کتاب های او که در سرتاسـر دنیا نماینـدگی داشت را مورد تعرّض قرار داده و کتابفروشـی او را غارت نموده و سـپس بـا بمب آن را به آتش کشـیدند و حتی خبرنگـاران و روزنامه نگاران عرب و ایرانی که برای گزارش از جلسـه دادگاه «روژه گارودی» آمـده بودنـد را نیز مورد تعرّض قرار داده و دسـتگاه فیلمبرداری خبرنگار ایرانی را خورد نمودند که بر اثر جراحاتی که بر خبرنگار وارد شده بود او را به بیمارستان منتقل کردند.

روزنـامه هـای فرانسوی هرگز پیـام هـایی را که در پشتیبـانی از «روژه گـارودی» به آن ها ارسال شـده بود، به چاپ نرساندنـد. آری، این است آزادی بیانی که غرب آن را ادعا کرده و خود را سردمدار آن می داند.

در سـال ۱۹۹۴، مـورّخ انگلیسـی «دیویـد ایرفینـج» در سـفری کـه بـه کانـادا داشـت در برخی از سـخنرانی هـای خـود به قصـه «هولوکاست» پرداخته و آن را انکار نمود. این مسأله باعث شد که حکومت کانادا او را دستگیر کرده و فوراً او را از آن کشور اخراج نمود.

و هنگـامی که یکی از اساتیـد مـدرسه ای در کانـادا از شـاگردش خواست تـا قصه «هولوکـاست» را به عنوان حقیقتی تـاریخی تصدیق نکند، مسؤلین عذر او را خواسته و او را به پلیس تحویل دادند.(۱۸۲)

در سال ۱۹۸۸ میلادی بعد از انتشار کتاب «آیات شیطانی» گروه اتحاد مسلمانان انگلیس درصدد برآمد تا به هر

نحو ممکن از انتشار این کتاب جلوگیری کرده و از راه قانونی سلمان رشدی را به مجازات برساند، و لذا در نامه ای که به نخست وزیر وقت انگلستان «مارگارت تاچر» نوشتند از او درخواست نمودند تا از انتشار این کتاب در انگلستان جلوگیری کند. او در جواب آنان گفت: دولت او به هیچ وجه نمی تواند از انتشار این کتاب جلوگیری کند؛ زیرا جزء اساسی نظام دمکراسی ما این است که هر کس به قانون احترام می گذارد حق دارد تا با آزادی تمام دیدگاه خود را منتشر سازد.

مسلمانان به نامه نوشتن به او اکتفا نکرده بلکه درصدد برآمدند تا مجلس لورد و نمایندگی عمومی و وزارت خارجه انگلستان را راضی کنند تا از انتشار این کتاب جلوگیری کند ولی هرگز موفق به این کار نشدند، و سخنگوی وزارت خارجه انگلستان در ردّ درخواست مسلمانان آن کشور گفت: «در دولت انگلستان دو اصل حاکم است: یکی آزادی رأی و فکر و بیان، و دیگری رهبری قانون».

آری، آنان درصدد پاسخ دادن قانونی و منطقی به مسلمانان نبودند بلکه با این گونه حرف ها می خواستند تا صدها هزار مسلمان آن کشور را مسخره کنند؛ چرا که در آن کشور قانونی است که دشنام دادن به مقدسات مسیحیت را منع می کند، ولی با وجود آنکه کتاب آیات شیطانی نه تنها اسلام و پیامبر آن را مسخره کرده بلکه به تعبیر برخی از مسیحیان تمام مقدسات دینی را مسخره نموده است، ولی از آنجا که آن ها با اسلام سر ستیز دارند، در این مورد دم از آزادی بیان می زنند.

غرب و استکبار غربی بداند که هرگز سبک شمردن و مسخره کردن اعتقادات دیگران

به نفع آن ها نخواهد بود. آنان چه سودی از این کار خود به جز نفرت و دشـمنی آن ها در قلب های میلیون ها مسلمان بردند؟ آیـا هـدف آن هـا از این کـار ایجـاد تنش و برخـورد بین تمـدن هـا است؟ به طـور حتم می توان ادعـا کرد که دست هـایی از صهیونیست های دشـمن اسـلام و مسـلمین در پشت قضیه وجود دارد تا غرب مسیحی را همراه خود کرده و جنگ های صلیبی را بین اسلام و مسیحیت دوباره به راه اندازند.

کتاب «آیات شیطانی» از نگاه روزنامه نگاران

اینـک به بازتـاب روزنـامه هـا و مجله هـایی دربـاره انتشار کتاب «آیات شـیطانی» می پردازیم که در سـطح بین المللی چاپ و منتشر می شود.

۱ – مجله «المسـتقبل» چاپ پاریس می نویسـد: «غرب، آزادی عقیـده را تقـدیس می کنـد، در حالی که شـرق یعنی اسـلام نیز مقـدساتش را تقـدیس می کنـد، حال چرا بایـد مقدس ترین چیزها نزد غرب محترم باشد ولی مقدس ترین مسایل نزد دیگران این چنین نباشـد بلکه مورد تعدّی و تجاوز و اهانت قرار گیرد؟... و تنها به این حد اکتفا نشده بلکه افرادی را که بر ضدّ مؤلّف هتّاک این کتاب تظاهرات کننـد و درخواست اجرای حکم او را نمایند مطابق قانونی که در غرب تصویب شده تحویل محاکم قضایی نمایند تا حکم به زندانی شدن او به مدت پنج سال نمایند...».(۱۸۳)

۲ – روزنامه «المجاهـد» چاپ الجزایر می نویسـد: «دفاع غرب از سـلمان رشـدی و تدابیر امنیتی بسـیار گسترده از او که بیش از تدابیری است که برای پاپ اندیشـیده اند، و نیز پشتیبانی گسترده ای که از کتاب او از طرف کسانی که حامی اسـرائیل اند می شود نشانگر ریائی بزرگ و نفاقی بی حد و حصر از ناحیه غرب است. و لذا بر ما – خصوصاً ازهر – است

که از این خواب غفلت در مقابل توطئه هایی که بر ضدّ ما تدارک می شود بیدار شویم».

۳ – مجله «الشراع» لبنانی می نویسد: «... اگر موضوع آزادی اندیشه و سخن نزد غرب مسأله ای مسلم و حقّی قطعی برای هر انسان است، ولی موضوع سلمان رشدی فرق می کند و مسأله از محدوده آزادی و دمکراسی بیرون آمده است؛ زیرا کتاب او دربرگیرنده دسّ و تزویر و تهمت به اسلام و حقیقت آن در طول تاریخ است، تهمت هایی که نه تنها مسلمانان را آزار داده بلکه حقیقت وجود و پیشرفت و تمدن انسانیت را آزار داده است».(۱۸۴)

انتقاد روشنفکران غرب

گرچه بسیاری از غیرمنصفان غربی درصدد دفاع از کتاب «آیات شیطانی» و مؤلّف آن برآمدند ولی برخی از منصفان آن ها نیز به مخالفت با کتاب و نویسنده آن برخواسته و به مسلمانان نیز حق دادند تا اعلام مخالفت نمایند.

۱ – در زمان اتحاد جماهیر شوروی «میخائیل نناشوف» رئیس گروه حکومتی انتشارات می گوید: «اتحاد جماهیر شوروی ملتزم است که اجازه طبع هر کتابی را که متعرّض اهانت به عواطف دینی یا وطنی برای هر امتی باشد را ندهد».(۱۸۵)

۲ – خبرگزاری فرانس پرس از قول رئیس جمهور سابق فرانسه «ژیستکار دستن» می گوید: «ما حق داریم تا از تظاهراتی که در تأیید قتل سلمان رشدی برپا می شود خشمگین شویم و در مقابل آنها موضع بگیریم، ولی سزاوار است که در احترام به عقائد دیگران نیز کوشا باشیم».(۱۸۶)

۳ – پرفسور «جرجس صابع» مدیر مرکز شرق شناسی دانشگاه کالیفورنیا و لس آنجلس می گوید: «سلمان رشدی در بدترین انواع کفر غوطه ور شده است و به حق او کافر و مرتد از عقیده خود است».(۱۸۷)

۴ – هفت نفر از نویسندگان و

پژوهشگران غیرمسلمان هند و مسیحی در شهر بمبئی زادگاه سلمان رشدی بیانیه ای مشترک داده و در آن اعلام کردند «مصیبتی که از ناحیه این هجوم زشت به عالم مقدسات پیدا شده تنها اصول گرایان مسلمان را در برنگرفته است بلکه آن مصیبتی است مشترك بین همه اقوام ...».(۱۸۸)

۵ - کاردینال «دوکوتری» رئیس کنگره اسقفی فرانسه می گوید: «کتاب آیات شیطانی درصدد طعن به مسلمانان فرانسه و معتقدات آنان است همان گونه که «سکورسندی» مسیحی فرانسوی درصدد طعن به مسیحیان فرانسه بوده است».(۱۸۹)

۶ - مورّخ کلیسای مسیحی آمریکایی معروف به «روبرت گراماهر» از پاپ می خواهد تا در برابر این کتاب موضع گیری نمایند؛ چرا که سلمان رشدی مشاعر دینی تمام مؤمنان به ادیان آسمانی را اهانت نموده است.(۱۹۰)

عکس العمل مسلمانان

بعد از انتشار کتاب «آیات شیطانی» مسلمانان پی به اصل قضیه برده و فهمیدند که اهداف شومی بر ضدّ اسلام تدارک دیده شده است، تا از طریق اتهام و استهزاء مقدسات مسلمانان و اهانت به شخص رسول خداصلی الله علیه وآله ضربه مهلکی بر پیکره اسلام وارد کنند و لذا آنان تا حدودی به هوش آمده و از خود عکس العمل نشان دادند. اینك به نمونه هایی از عکس العمل مسلمانان اشاره می کنیم؛

۱ - در تاریخ پنج اکتبر ۱۹۸۸ یعنی دو هفته قبل از انتشار کتاب «آیات شیطانی» در بریطانیا، یکی از اعضای حزب جاناتا درخواست کرد تا این کتاب در هند منتشر نشود، و لذا نخست وزیر وقت، این درخواست را پذیرفت و از انتشار آن در هند جلوگیری کرد.(۱۹۱)

چون قضیه به پارلمان هند رسید در بمبئی خشم نماینده های مسلمان را در پارلمان برانگیخت و لذا از مسئولان هند خواستند تا فروش این

کتاب را در هند ممنوع کنند که دولت نیز درخواست آنان را پذیرفت.

۲ – بعد از انتشار این خبر در کشورهای اسلامی و عربی، این کتاب در غالب آن کشورها از قبیل مصر، عربستان، پاکستان، ایران و آفریقای جنوبی ممنوع شد و حتی مسلمانان از مسئولان کشورهای خود خواستند تا از ورود او در کنفرانس هایی که تشکیل می شود جلوگیری کنند.

۳ – در اولین شهری که این کتاب در انگلستان منتشر شد تظاهراتی اسلامی بر ضدّ انتشار و توزیع آن برپا گشت، و نیز از آنجا به پایتخت کشیده شد که هزاران نفر در آن شرکت کردند و حتی در شهر «براد فورد» انگلستان یکی از اعضای اتحادیه مساجد بریطانیا، کتاب «آیات شیطانی» را به آتش کشید و در مقابل نیروهای امنیتی گفت: هر مسلمان پاکی می تواند سلمان رشدی را به قتل برساند؛ زیرا او درصدد ضربه زدن به اسلام برآمده است و کسی که چنین کند من جایزه اش را می پردازم. (۱۹۲)

۴ – بعد از سه ماه و نیم از انتشار کتاب در لندن و همین که امام خمینی رحمه الله زمینه را مساعد دید فتوای معروف خود را صادر کرد و در آن فتوا فرمود: بر هر مسلمان در جهان است که حکم اعدام را در مورد مؤلّف کتاب آیات شیطانی و ناشران آن هر جا که یافتند سریعاً اجرا کنند، در صورتی که ناشران از محتوای آن آگاه بوده اند. و هر مسلمانی که از مکان مؤلّف آگاه است ولی از اجرای حکم اعدام درباره او عاجز است باید از مکان او به کسی که قدرت بر اجرای حکم را دارد مطّلع سازد، تا دیگر کسی جرأت

اسائه ادب به ساحت مقدسات مسلمین را پیدا نکند. ایشان در ادامه می فرماید: و هر مسلمانی که در این راه کشته شود شهید خواهد بود ان شاء اللّه.

از طرفی دیگر رئیس جمهور وقت ایران حضرت آیت اللّه خامنه ای بر ضرورت تنفیذ حکم اعدام سلمان رشدی تأکید کرده و فرمود: «جامعه اسلامی در مقابل حکم امام مسئول است». و بیان داشت که: «نقد ادیان از طریق اسائه ادب و اهانت به احکام شرعی امکان پذیر نیست و پاسخ مثل این گونه کارهای زشت را نمی توان با منطق و استدلال داد».

بعد از اعلام این فتوا از سوی امام خمینی رحمه الله تظاهرات گسترده ای بر ضدّ کتاب «آیات شیطانی» و مؤلف و ناشر آن در شهرهای ایران برپا شد و مغازه ها و ادارات و دروس حوزوی و دانشگاه ها تعطیل گشت.

۵ – در پاکستان نیز تظاهرات گسترده ای برپا شد که در آن چهار نفر به شهادت رسیدند، و در کراچی هزاران نفر تظاهرات کرده و دست به اغتشاش زدند.

۶ – در آلمان غربی پنج هزار مسلمان بر ضد مؤلّف این کتاب تظاهرات کردند.

۷ – در سرینگر هندوستان مسلمانان بر ضد این کتاب به حدی قیام کردند که دبیر کلّ وقت سازمان ملل متحد خاویر پرز دکوئیار از مسلمانان خواست تا مسأله را تمام نمایند.

در کشمیر نیز در تظاهراتی که بر ضد سلمان رشدی برپا شد عده ای کشته و صدها نفر مجروح شدند.

۸ – در تایلند، شهر بانکوک صدها نفر تظاهرات آرامی را بر ضد او و کتابش برپا کردند.

۹ – پلیس ایتالیا اعلام کرد در شهری که یکی از نمایندگی های این کتاب، آن را توزیع کرده بود آتش سوزی اتفاق افتاده

است و بعد از تحقیقی پی بردند که این کتابفروشی طعمه حریق شده است.

۱۰ – در تورنتو کانادا حدود ۱۵۰۰ مسلمان دست به تظاهرات بر ضد مؤلف این کتاب زدند.

۱۱ – در خارطوم سودان جمعیت بسیاری بعد از نماز جمعه در مقابل سفارت انگلستان بر ضد سلمان رشدی و کتاب او تظاهرات کردند.

۱۲ – در ترکیه تظاهرکنندگان خشمگین مسلمان پرچم انگلستان را در اولین عکس العمل خود به آتش کشیدند.

۱۳ – گروه اخوان المسلمین مصر بیانیه ای را به این شرح صادر کردند: «آنچه در کتاب «آیات شیطانی» آمده مفهومی غیر از کفر ندارد، از آنجا که گفته می شود که سلمان رشدی مسلمان است لذا حکم شرع درباره او این است که به جهت نوشتن این کتاب مرتد است. و مفروض این است که به او فرصت توبه با شرایط آن داده شود ولی او در حدّ کفر با انکار ضروری دین که قطعی است توقف نکرده بلکه درصدد سبّ و دشنام و نسبت ناروا به رسول خداصلی الله علیه وآله و همسران او برآمده است. و کدامین عاقلی است که این امور را داخل در آزادی عقیده بداند.

مسلمانان متعرض اهل کتاب از یهود و نصارا نمی شوند و مقدسات آن ها را دشنام نمی دهند، بلکه از حضرت موسی و عیسی و مریم دفاع می کنند، و در محیط کشورهای خود به هیچ وجه اجازه تعرض و اسائه ادب و نسبت ناروا به او نمی دهند و اگر کسی در جایی چنین کاری کند او را عقوبت و محاکمه می کنند. مگر نبود هنگامی که فیلم «مصائب مسیح» پخش شد فرانسوی های خشمگین سینما را بدین جهت به آتش کشیدند. ما شورش را

پشتیبانی نمی کنیم، ولی از تمام دولت ها می خواهیم که به عقل های هزار میلیون مسلمان احترام بگذارند، به این نحو که ابتدا از چاپ و انتشار این گونه کتاب هایی که در آن از اخلاق و ادب و حیا خبری نیست جلوگیری کنند.

آنچه مشاهده می شود این است که در پشت این هجوم بر ضد اسلام دست های یهود صهیونیست وجود دارد تا از این طریق مسلمانان را به خود مشغول کرده و از اهداف خود باز دارند... و لذا ما از دولت های اسلامی و شرکت های رسمی و غیر رسمی اسلامی می خواهیم تا رابطه خود را با دولت هایی که اجازه پخش این گونه اتهامات و اهانت ها را می دهند قطع نمایند ...».(۱۹۳)

عملکرد ضعیف حوزه های علمی اهل سنت

از آنجا که مراکز علمی و حوزه های دینی اهل سنت در کشورهای اسلامی تحت سلطه حکومت های خود هستند و حکومت ها نیز غالباً تحت سلطه غرب می باشند لذا برخی در مقابل کتاب «آیات شیطانی» موضعی نگرفته و آن هایی هم که موضعگیری کردند غالباً ضعیف برخورد نمودند. برخی گمان می کردند که پیروی از حکم امام خمینی رحمه الله و حکم به ارتداد و کفر و وجوب قتل او تأیید شیعه به حساب می آید و برخی نیز در زیر سلطه حاکمان خود از بیان حکم واقعی سرباز زدند. اینک به برخی از عملکردهای ضعیف آن ها اشاره می کنیم؛

۱ – مرکز «رابطه العالم الاسلامی» در مکه مکرمه که مرکزی نسبتاً مترقّی و روشنفکر در عربستان است اعلام نمود که کتاب «آیات شیطانی» دربرگیرنده کفر و استهزاء به اسلام است و لذا از مؤلّف آن درخواست نمود تا به صواب برگشته و از عمل خود توبه کند و اشاره به شکایت در محاکم قضایی بر ضد

او نمود، ولی سخن از امکان اقامه دعوا و شکایت بر ضدّ او به میان نیاورد.(۱۹۴)

۲ – دکتر عبـداللّه مرشدی، رئیس گروه فتوا در «جامعه الأزهر» بیانیه ای را به عنوان دانشـگاه الأزهر اعلام کرد که در آن آمده بود: «... بیانیه [امام] خمینی به ریختن خون مؤلف کتاب "آیات شیطانی" مخالف با قواعد و اصول اسـلامی است؛ زیرا اسـلام به کسـی اتهام نمی زند مگر بعد از آن که بینه ای اقامه کرده یا دلیل از جانب خود بر اتهامش اقامه نماید... اگر سلمان رشدی کافر و مرتـد است باید او را خواست و در ادعایش و یا آنچه که به او نسـبت داده شده با او مناقشه کرد... و لذا حکم کردن بر سلمان رشدی به مجرّد اتهام، مخالف با کتاب خدا و سنت رسول او است...».(۱۹۵)

۳ – خالد محمد خالد یکی از علمای اهل سـنت می گوید: «حق آن است که سـلمان رشدی باید با اختیار خودش توبه کند، و اگر توبه نکرد و بر او این اتهام ثابت شد، این، نوعی از الحاد و دشـمنی است و دلالت بر دشمنی او با مسلمانان دارد. و در این صـورت، اگر مقصـود او از نوشـتن این کتـاب اهـانت به اسـلام و هزار میلیون مسـلمان است، این کـار ربطی به آزادی اندیشـه ندارد. گویا فتوای ایرانی که [امام] خمینی صادر کرده برگرفته از حدیث صحیحی است که می گوید: "هر کسی که دینش را تغییر داد او را به قتـل برسانیـد" ولی به نظر من مقصود آن است که هر کس بـا اختیـار و بعـد از مباحثه با او دینش را تغییر داد باید او را به قتل رسانید.

و لذا امر او را به خدا واگذار کردن اولی است ...».(۱۹۶)

۴ - «شیخ محمّد سید طنطاوی» در این مورد می گوید: «بهترین علاج برای امثال این افراد آن است که کتاب او خوانده شود و ردّی علمی بر آن نوشته شود به نحوی که باطل های آن از بین رفته و خطای نویسنده آن روشن شود و ثابت شود که او در آنچه گفته بر خداوند افترا زده است ...».(۱۹۷)

۵ - و نیز مجلس مجمع فقهی اسلامی در مکه مکرمه در موضعگیری خود در مقابل این کتاب و نویسنده آن تنها به پیشنهاد برپایی محکمه قضایی به جهت محاکمه نویسنده و ناشر کتاب در محاکم مرتبط به دولت انگلستان اکتفا کرده و طرح کننده ادعا را سازمان کنفرانس اسلامی می داند.

۶ - داستان نویس مشهور عرب «نجیب محفوظ» که برنده جایزه ادبی نوبل شد در عکس العملی نسبت به این کتاب و موضعگیری ایران در مقابل آن می گوید: «... من پیشنهاد می کنم که دولت های اسلامی موضع خود را اعلام کنند که ما با ترور و ریختن خون به اسم اسلام مخالفیم، و اینکه از دولت های دیگر بخواهند تا به مقدسات اقوام دیگر احترام بگذارند، ولی متعرّض آزادی بحث علمی که قابل مناقشه است نشوند ...».(۱۹۸)

۷ - مجموعه ای از اصحاب فرهنگ در سوریه بیانیه ای صادر کرده و در آن از سلمان رشدی دفاع کرده و نوشتار او را از مصادیق حقوق بشر دانسته که می تواند هر چه را که بخواهد به رشته تحریر درآورد.(۱۹۹)

این مواضع ضعیف و یا جانبدارانه در مقابل کتاب سلمان رشدی حداقل ناشی از بی اطلاعی آنان از توطئه بزرگ و همه جانبه غرب بر ضدّ اسلام و

مسلمین است و یا ناشی از تحت سلطه و تأثیر قرار گرفتن حکومت هایشان می باشد. و این بی جهت نیست چرا که دولت ها و حکومت ها سیاستشان این بوده که حوزه ها و مراکز فرهنگی را از سیاست جدا سازند و اجازه ندهند در حوزه سیاسی جامعه دخالت نمایند.

آنان نمی دانند کتاب «آیات شیطانی» را که هیچ منطق و استدلال و برهانی به جز دشنام و مسخره کردن ندارد و هدف اصلی از تألیف آن اتهام محض به اسلام و مسلمانان است چه جای ردّ و پاسخ به آن است!!

۸ - شیخ جاد الحق علی جاد الحق از شیوخ ازهر درباره سلمان رشدی و کتاب او در بیانیه ای می نویسد: «انّه صدر فی بریطانیه کتاب بعنوان (آیات شیطانیه) لمن یدعی سلمان رشدی، من اصل هندی و یحمل الجنسیه البریطانیا یتعرض بالتجریح لسید الخلق سیدنا محمّدصلی الله علیه وآله، و یسی ء الی زوجاته و اصحابه رضی اللَّه عنهم، فی اسلوب قصصی، فیه أکاذیب و افترائات من وهم الخیال لبعدها عن حقائق الاسلام.

و یبدو انّ ما دفعه الی هذا حنق الملاحده علی الاسلام، و الرغبه فی الارتزاق من ایدی اعداء هذا الدین الحنیف...

و یدعو الأزهر الشریف منظمه المؤتمر الاسلامی الی ان تأخذ دورها فی مواجهه مثل هذا التزییف لتاریخ الاسلام و حقائق سیره رسول اللَّه صلی الله علیه وآله.

و یشکر الأزهر کلاً من حکومه باکستان و حکومه الهند علی مسارعتها الی التقریر بمنع دخول هذا الکتاب و حظر تداوله بالبلدین.

و یدعو الأزهر الشریف کافه الهیئات و المؤسسات الاسلامیه اعضاء المجلس الاسلامی العالمی للدعوه و الإغاثه للقیام بما یجب ازاء هذا النشر الخبیث...

هذا، و لخطوره المعلومات التی وردت الی الأزهر عن هذا الکتاب و کاتبه

و ما فیه من الحاد و اباطیل عن الاسـلام و عن رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله و آله و اصحابه قد وجّهت الإداره العامه للبحوث و التـألیف و الـترجمه بمجمع البحوث الاسـلامیه الی اتخـاذ اجراءاتهـا لمنع دخول هـذا الکتـاب الی جمهوریه مصـر العربیه و حظر تداوله فیها»؛(۲۰۰) «در بریطانیا کتابی به عنوان (آیات شیطانی) از سلمان رشدی هندی الاصل و تبعه انگلستان چاپ شد. او در کتـاب خود متعرّض سـید خلق، آقای ما محمّدصـلی الله علیه وآله شـده و به همسـران پیامبرصـلی الله علیه وآله و اصـحاب او – رضی اللَّه عنهم – در اسلوب قصه گویی اهانت کرده است. کتابی که مملو از دروغ پردازی و اتهامات برخاسته از وهم و خیال است، چرا که از حقایق اسلام به دور می باشد.

ظاهر قضـیه آن است که انگیزه او در این کار کینه کفار بر اسـلام و میل و رغبت آنان در روزی خوردن به توسط دشمنان این دین حنیف است...

ازهر شـریف از سازمان کنفرانس اسـلامی می خواهـد تا موضع خود را در مقابل این انحراف و تحریف تاریخ اسـلام و حقایق سیره رسول خداصلی الله علیه وآله اعلام دارد.

ازهر از حکومت پاکستان و هند به جهت جلوگیری از ورود این کتاب و رسیدن آن به کشورشان تشکر می نماید.

ازهر شـریف از تمامی هیئت ها و مؤسسات اسلامی، اعضای مجلس اسلامی عالم می خواهد که به وظیفه خود در مقابل انتشار این کتاب خبیث، عمل نماید...

به جهت خبرهـای مهمی که دربـاره این کتـاب و نویسـنده آن و مطـالبی که در آن از الحـاد و اباطیـل دربـاره اسـلام و رسـول خداصلی الله علیه وآله و اصحاب او به ازهر رسیده، اداره عامه بحوث و

تألیف و ترجمه در مجمع بحوث اسلامی موظّف شده تا اقدامات عملی برای جلوگیری از ورود این کتاب به جمهوری عربی مصر نموده و از دسترس مردم دور داشته شود.»

۹ – شیخ عبداللّه مشدّ که رئیس هیئت استفتاء و عضو مجمع بحوث اسلامیه ازهر است درباره سلمان رشدی می گوید: «انّ سلمان رشدی یستحق القتل؛ لانّه سبّ رسول اللّه صلی الله علیه وآله بعد التحقیق معه و سماع دفاعه عن نفسه، و له حق الرجوع و التوبه، و عندها یسقط عنه حدّ القتل»؛(۲۰۱) «سلمان رشدی مستحق کشته شدن است؛ زیرا او رسول خداصلی الله علیه وآله را بعد از بحث با او و شنیدن دفاعیه اش از خود، سبّ نموده است. آری او می تواند توبه کند و رجوع نماید و در آن هنگام است که حدّ کشتن از او برداشته می شود.»

۱۰ – دکتر جمال الدین محمود که مدیر کل مجلس اعلای شؤون اسلامی مصر است درباره سلمان رشدی می گوید: «انّ ما نسب الی سلمان رشدی... و أیاً کانت عباراته الماسه بشخص الرسول صلی الله علیه وآله و زوجاته بما یخرجه عن الاسلام، فانّ له الحق فی ان یحاکم محاکمه عادله طبقاً للشریعه الاسلامیه... و له ان یدافع عن نفسه اذا کانت عباراته تحتمل معانی لا تخرجه عن الاسلام و عقائده الاساسیه – و مثلها احترام و توقیر الرسول صلی الله علیه وآله – و لابدّ من اقامه الدلیل القاطع علی انّه فعل مایقطع بارتداده عن الاسلام و من حقه ان یعلن توبته و رجوعه و اعتذاره عن ذلک الإساءه لمقام رسول اللّه صلی الله علیه وآله، و اذا فعل ذلک حتی بعد الحکم علیه بالردّه لا یحکم علیه بالعقوبه المحدوده شرعاً القتل.

و انّ القتـل لا یوقع علیه الاّ بعـد محاکمه عادله یعرفه القضاه بعـدها بخطئه و ان یزیلوا عنه الشـبهات التی دعته الی الضـلال... ثم یسـتتاب ایام کفرصه أخیره فاذا لم یتب خلالها و یرجع عن موقفه... یقتل شـرعاً»؛(۲۰۲) «آنچه که به سـلمان رشدی نسبت داده شده، هر چه که باشد از عباراتی که شـخص رسول خداصلی الله علیه وآله و همسران او را به گونه ای متعرض شده که او را از اسـلام خارج کرده است، او حق دارد که مطابق شـریعت اسلامی عادلانه محاکمه شود... و او می تواند از خودش دفاع کند در صورتی که عباراتش متحمل مفاهیمی باشـد که او را از اسـلام و عقایـد اسـلامی خارج نکنـد و برای پیامبرصـلی الله علیه وآله احترام قائل باشد. باید دلیل قطعی اقامه کرد که او کاری کرده که موجب ارتداد از اسلام است. ولی حق اوست که اعلان توبه و بازگشت و عـذرخواهی از توهین به مقام رسول خداصـلی الله علیه وآله کند، و در این صورت – حتی بعد از حکم به ارتداد او – نمی تـوان او را محکـوم به عقوبت قتـل از نـاحیه شـرع نمود. و حکم قتـل بر او جـاری نمی شود مگر بعـد از محـاکمه ای عادلانه که قضات بعد از آن به اشتباه او پی برده و شبهاتی که او را به گمراهی کشانده از او دفع نمایند... سپس او را چند روز به عنوان آخرین فرصت مهلت دهنـد تـا توبه کنـد که اگر توبه نکرد و از حرف هـای خود دست برنـداشت... شـرعاً کشـته می شود.»

کلام احمد ابوکد

استاد احمد ابوکد از نویسندگان مصری می گوید: «الشیطان سلمان رشدی لیس هو اوّل المبشرین و لا هو

المنصرین، انّه حلقه فی سلسله طویله من هؤلاء الشیاطین التی اعدتهم و تعدّهم مراکز التنصیر و الاستشراق و الاستعمار فی العالم. و هذه المره جاء التطاول علی الاسلام فی صوره روایه اسمها «الآیات الشیطانیه»، کتبها سلمان رشدی بحقد علی الاسلام و بنی الاسلام، و اعطته مراکز التبشیر جوائز سخیه علی ذلک.

و سلمان رشدی هو أداه، علی علمائنا ان یفقهوهم و یؤکدوا لهم انّ الاسلام هو دین اللّه... الدین المؤمن الذی نزل من عنده، و علی السیاسیین المسلمین ان یتعاملوا مع هذه المراکز و یکشفوها و لیس مع الأدوات.

انّ ما حدث من اهدار دم سلمان رشدی دون مکمله، هذا ضدّ تعالیم الاسلام فینبغی... فینبغی محاکمه سلمان رشدی کمرتد، و اذا عاد الی حظیره الدین یعفی عنه، و هذا هو الاسلام السمح الذی ینبغی ان یسود و هو سید ان شاء اللّه»؛(۲۰۳) «شیطان، سلمان رشدی اولین مبشّر کلیسا و اولین مسیحی نیست که دست به این کار زده است، بلکه او جزء حلقه یک سلسله طولانی از آن شیطان هایی است که مراکز مسیحی و مستشرقان و استعمار جهانی، آن ها را برای این گونه کارها آماده کرده است، و این بار دست آن ها بر ضدّ اسلام به شکل داستانی درآمده به نام «آیات شیطانی» که مؤلف آن سلمان رشدی با کینه توزی بر ضدّ اسلام و بنیه های آن به رشته تحریر درآورده و مراکز تبشیری مسیحیت به آن جایزه ارزشمندی داده است.

سلمان رشدی در این جهت ابزاری بیش نیست، و بر علمای ماست که این گونه افراد را تعلیم داده و به آن ها تأکید کنند که اسلام همان دین خداست... دین مؤمنی که از ناحیه او صادر شده است.

و بر سیاستمداران مسلمان است که با این گونه مراکز برخورد کنند نه با افرادی که ابزار آن ها شده اند.

این که برخی خون سلمان رشدی را بدون هیچ گونه توجیهی برای او، هدر دانسته اند، ضدّ تعالیم اسلام است، و لذا سزاوار است که او را همانند یک مرتد محاکمه کنند، و اگر به دامان اسلام بازگشت او را عفو نمایند. و این برخورد، همان اسلام باگذشتی است که سزاوار است آقایی کند و او آقاست اگر خدا بخواهد.»

او نیز می گوید: «... و قد جاءت تصریحات خمینی باهدار دم سلمان رشدی بضجه کبیره، بل هی قدمت التبریر لقوی التبشیر فی العالم لیقولوا انّ المسلمین لیس لدیهم وسیله للحدیث عن دینهم سوی العنف... فانّ سلمان رشدی مسلم محسوب علی الاسلام تستخدمه جهات الاستشراق و التبشیر للنیل من الرسول و زوجاته و القرآن؛ لانّ مسلماً حینما یهاجم دینه فهو أوقع، بمعنی انّ سلمان رشدی باع دینه فی سبیل مصلحته الشخصیه و هی الشهره و المال.

و لهذا فمن حق المسلمین فی العالم ان یغضبوا لما ورد فی روایه سلمان رشدی، فهو مروق عن الدین و اعتداء علی شعور المسلمین، فحیاه الرسول صلی الله علیه وآله قد سجّلت بأوثق الأسانید و البحث و التحری و التسجیل، بمعنی انّ سلمان رشدی لا یعرف شیئاً عن الاسلام و لا هو صاحب قضیه حقیقیه. و مع ذلک فانّ سلمان رشدی کما یؤکد مشایخ الاسلام ینبغی ان تکون له محاکمه عادله طبقاً لشریعه الاسلام، یدافع فیها عن نفسه، و لابدّ من اقامه الدلیل القاطع انّه فعل مایقطع بارتداده عن الاسلام. و من حقه ان یعلن توبته و رجوعه و اعتذاره عن تلک الإساءه للإسلام و للرسول... و

اذا فعل ذلک بعد صدور الحکم علیه بالردّه لا یحکم علیه بالعقوبه المحدده شرعاً.

و الاسلام یقضی بمحاکمه عادله کما قلت، و اعطی للمتهم حق الدفاع عن نفسه، و أوجب الاسلام ایضاً ان یطلب منه قضائه اثناء المحاکمه التوبه، بل علیهم ان یکشفوا له عن خطئه و ان یزیلوا الشبهات التی دعته الی الضلال، و یترک له الفرصه للتوبه اقلّها مدّه ثلاثه ایام؛ بمعنی الّایهدر دم سلمان رشدی - کما فعل آیات اللّه فی طهران - دون محاکمه عادله.

هذا مایقوله الدین الاسلامی الذی اساء الیه سلمان رشدی... فشریعه الاسلام توجب المحاکمه العادله؛ بمعنی انّ آیات اللّه اساؤوا الی الاسلام... ربما من حیث لا یدرون...»؛(۲۰۴) «... تصریح [امام خمینی به ریختن خون سلمان رشدی سر و صدای زیادی در عالم نمود، بلکه به مراکز مبشرین کلیسا در سطح عالم جرأت داد تا بگویند که مسلمانان به جز زور حرفی برای گفتگو و سخن از دینشان ندارند...

سلمان رشدی فردی مسلمان بوده و داخل اسلام به حساب می آید ولی مراکز شرق شناسی و تبشیری کلیسا او را استخدام کرده تا متعرض رسول و همسران او و قرآن شوند؛ زیرا اگر مسلمانی دین را مورد تهاجم قرار دهد بیشتر تأثیر دارد، و این بدان معناست که سلمان رشدی دین خود را در راه مصلحت شخصی خود که همان شهرت و مال است فروخته است.

و لذا مسلمانان جهان وظیفه دارند تا از آنچه سلمان رشدی در کتاب خود آورده متنفّر شده و غضبناک شوند، که آن خروج از دین و تعدّی بر شعور مسلمانان است؛ زیرا زندگانی پیامبرصلی الله علیه وآله با محکم ترین سندها نوشته شده و درباره آن بحث و

کنکاش و محکم کاری شده است، و این بدان معناست که سلمان رشدی چیزی از اسلام نمی داند و او کسی نیست که قابل بحث در این باره باشد. ولی در عین حال همان گونه که مشایخ اسلام گفته اند باید برای سلمان رشدی محاکمه ای عادلانه، مطابق شریعت اسلامی باشد تا بتواند از خودش دفاع نماید. و باید برای او دلیل قطعی اقامه نمود که او کاری کرده که به طور قطع از اسلام خارج شده است. و او حق دارد که توبه و بازگشت نموده و از اهانتی که به اسلام و رسول کرده عذرخواهی نماید... و چون چنین کرد گرچه بعد از صدور حکم به ارتداد او باشد، حکم به عقوبت شرعی کشتن بر او نمی شود. اسلام آن گونه که گفتیم حکم به محاکمه عادلانه می کند و به متهم حق دفاع از خود را می دهد. و نیز در اثناء محاکمه به متهم حق توبه را داده است، بلکه علما وظیفه دارند تا اشتباه او را کشف کرده و شبهات او را که منجرّ به گمراهی او شده زایل نمایند، و حداقل سه روز به او فرصت توبه دهند، به این معنا که خون سلمان رشدی را بدون محاکمه عادلانه به هدر ند□......آن گونه که آیت اللّٰه های تهران چنین کردند.

این آن چیزی است که دین اسلامی که سلمان رشدی به آن اهانت کرده می گوید...؛ زیرا شریعت اسلام محاکمه عادلانه را واجب می کند،به این معنا که آیت اللّٰه ها به اسلام اهانت کرده اند: چه بسا از راهی که نمی دانند...».

پاسخ

اولاً: دولت ایران از آنجا که می دانست دولت انگلستان از این کتاب و نویسنده آن پشتیبانی می کند لذا ارتباط محدودی را که

داشت با آن ها قطع کرد و شدیداً از راه های متداول قانونی اعتراض خود را به دولتمردان انگلستان رسانید.

ثانیاً: پشتیبانان این کار زشت همگی از غیرمسلمانان بودند ولی نویسنده آن کسی است که می گوید: من مسلمانم و از کشورهای اسلامی به آن دیار هجرت کرده است، و لذا حکم اسلام را باید بر او که ادعای اسلام دارد، جاری نمود.

ثالثاً: عقلا قاعده ای دارند و آن این که «المیسور لا یسقط بالمعسور» یعنی اگر کاری در حدّ گسترده دشوار است نباید دست از اصل آن برداشت و در حدّ ممکن عمل نکرد.

در مورد مبارزه با غرب درباره تألیف کتاب «آیات شیطانی» نیز می گوییم: اگر برخورد فیزیکی با دولت انگلستان و در حقیقت غرب و آمریکا در این موضوع ممکن نیست، باید با شدت تمام با افرادی که از مسلمانان ملعبه دست آن ها شده و دین و مقدسات آن را به استهزاء گرفته اند سرسختانه مبارزه نمود.

رابعاً: چگونه حکم اعدام سلمان رشدی با تعالیم اسلامی ضدّیت دارد در حالی که اجماع مسلمین و اتفاق علمای اسلام اعم از شیعه و سنّی بر این است که حکم چنین شخصی اعدام می باشد، همان گونه که در جای خود به آن اشاره کردیم.

خامساً: از آنجا که سلمان رشدی ادعای اسلام کرده و خود را مسلمان زاده می داند، لذا حکم او به طور مطلق اعدام است و عفو در مورد او معنا ندارد، خصوصاً که او به طور صراحت از عملکرد خود دفاع کرده و هرگز راضی به پس گرفتن حرف هایش در کتاب خود نیست.

وظیفه مسلمین

برای پیشگیری و جلوگیری از تکرار چنین حوادث که مقدسات مسلمانان را نشانه گرفته است باید کاری از روی تدبیر و

اندیشه و با فکر انجام داد، تا بتواند جلوی تکرار این گونه کارها را بگیرد. این هدف از چند راه تأمین خواهد شد؛

۱ – تأسیس شرکت های انتشارات جهانی تا دربرگیرنده وظیفه ترجمه و انتشار حقایق و معارف قرآنی به طور دائم و مستمر باشد.

۲ – بازگرداندن باب گفتگو در مسایل مختلف دینی با مخالفان تا از حقایق و معارف اسلامی آگاه شوند.

۳ – طرح گفتگوی تمدن ها به جهت نزدیک کردن نظریات دانشمندان و روشنفکران جهانی بر اساس اصول انسانی که مورد قبول بین همه مردم است.

۴ – تذکّر مردم جهان به عواقب خطرناک این گونه اعمال که آثار آن متوجّه همه، از جمله بانیان این توطئه خواهد بود.

۵ – تحلیل و توجیه سیره پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و اصحاب آن حضرت و دفاع از قرآن کریم.

۶ – محو کردن یا توجیه نمودن روایاتی که در کتاب های اسلامی وجود دارد که می تواند سوژه ای برای تهاجم مخالفان و معاندان گردد.

۷ – آگاه کردن مردم از اهداف شومی که در پشت قضیه نهفته است که از این راه می خواهند به اغراض و اهداف پلید خود نائل آیند.

حکم دشنام دهنده به پیامبرصلی الله علیه وآله از منظر عقل

با چند مقدمه می توان به حکم عقل درباره دشنام دهنده به پیامبرصلی الله علیه وآله رسید؛

۱ – عقل، ضرورت مجازات را برای متخلّف درک می نماید و عقلا نیز بر آن اعتماد دارند.

۲ – عقل، تناسب میان جرم و مجازات و کیفر را یک امر ضروری می داند و عقلا نیز این موضوع را ناشی از عدالت در تشریع و قانون گذاری می دانند.

۳ – شدّت و عمق هر جنایت و جرمی را از تأثیر آن بر افراد و جامعه می توان تشخیص داد.

۴ –

توهین به مقدسات چون پـایه های اعتقادی یک دین را در هم فرو می ریزد خصوصاً دین اسـلام که کامل ترین دین است که بر اساس عقل اسـتوار شده، لذا نزد عقل، جرمی بسیار بزرگ به شمار می آید که کسی دین را مسخره کرده و مقدسات آن را به طـور علنی به بـاد اسـتهزا و تهمت بگیرد. بـدین جهت، مجـازات آن - بر اسـاس قاعـده تنـاسب میـان جرم و عقوبت - بـاید مجازاتی بس شدید و کیفری بازدارنده باشد.(۲۰۵)

حدود آزادی

آیا هر نویسـنده یا مؤلّفی حق دارد در وسط خیابان یا کوچه ای بایسـتد و هر کسـی را که از آنجا عبور می کند سبّ و شـتم و دشـنام داده و به او در قالب شعر ادبی و نثر زیبا تهمت بزند به مجرّد اینکه انسان آزاد است و حق هر فرد در جامعه آزادی بیان و قلم می باشد، و کسی که مورد دشنام و تهمت قرار داده شده، حق نداشته باشد که جلو او را گرفته و رد نماید؟!

اگر این عمل در حق عوام مردم کوچه و بازار روا نیست، آیا می توان آن را در حق انبیا و بزرگان جایز دانست؟

اگر یک فرد عامی حق احترام دارد و عقیـده و آبرویش مقـدس است، آیا یک امت میلیاردی را که دارای ایمان و اعتقادات و فضایل اخلاقی است می توان مورد تعرض و بی احترامی قرار داد؟

آیا آزادی شخصـی و فردی به این معناست که مقـدسات و الگوهای امت ها که دارای فضایل اخلاقی و کمالات فراوانی بوده اند و از فرستادگان خداوند به حساب می آیند، را با این شعار می توان مورد طعن و لعن و سب قرار داد؟

حدود آزادی از دیدگاه اسلام

حدود آزادی از دیدگاه اسلام

برای آزادی حدّ و مرزهایی ذکر شده است:

۱ – عدالت

در اسـلام یکی از حـدود آزادی «عـدالت» شـمرده شـده است. قرآن کریم می فرمایـد: «لا یجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْم عَلی أَلّا تَعْدِلُوا إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی ؛(۲۰۶) «دشـمنی با جمعیتی، شـما را به گناه و ترک عـدالت نکشاند. عدالت کنید، که به پرهیزکاری نزدیک تر است.»

اسلام بر خلاف دیگران اگر عدالت را حدّ آزادی می داند، معیار شـناخت آن را نیز به صورت منطقی مشخص کرده است. از یـک سو عقـل قطعی، و از سوی دیگر و در موارد نارسـایی عقـل بشـری، شـریعت و وحی، معیار شـناسایی آن است؛ به عنوان مثال: ظلم عقلاً ممنوع است، امّا مصادیق ظلم به خدا را وحی مشخص می کند و شناسایی ظلم به مردم در مواردی نیاز به شرع ندارد و در مواردی نیاز به این امر است.

۲ – ربوبیت و مالکیت تکوینی

راز دست یابی به حدّ صحیح آزادی، توجه به عنصر مسئولیتی است که انسان نسبت به هدف خلقت و عوامل وجودی خود بر عهده دارد.

انسان نسبت به همه کسانی که به نوعی نسبت به شخص و شؤون وجودی او سلطه دارد، مسؤول است و از این رو در برابر آنان به طور مطلق آزاد نیست و آنان کم و بیش می توانند او را امر و نهی کنند. اما کسانی که دارای چنین علّیتی نسبت به او نیستند، حق ندارند که به او فرمان دهند.

خدای متعال نسبت به انسان، ربوبیت و مالکیت تکوینی دارد، در نتیجه آدمی نسبت به هیچ چیز حق اصیل ندارد و طبعاً همه تصرفاتش در اشیای عالم مشروط به اذن و اجازه خداوند متعال است؛ یعنی او حق دارد بر انسان فرمان براند و چگونگی تصرفات او را تعیین کند؛ یعنی اگر کسی

اذن فرمانروایی دارد او صاحب حکومت بر آدمیان می شود.

۳ – قانون

در اعلامیه جهانی حقوق بشر حدّ دیگر آزادی، قانون بشری است؛ این اعلامیه، قانونی را معتبر می انگارد که موافق با خواسته های نفسانی انسان باشد. و منشأ اعتبار قانون را آرا و امیال مردم می داند، امّا اسلام قانونی را معتبر می داند که مطابق با مصالح واقعی انسان ها باشد.(۲۰۷)

در حالی که حدّ آزادی را کسی می داند و می شناسد و می تواند به طور صحیح آن را بیان کند که انسان را آفریده است. آن کس که آزادی را – همانند همه نعمت های دیگر – به انسان عطا کرده است می تواند حدّ استفاده از آن را نیز تعریف کند.

در یک کلام، از دیدگاه اسلام حدّ آزادی و خطّ قرمز آن، احکام و موازین اسلام است چرا که این موازین که از سوی خدای عالم به حقایق و عادل مطلق صادر شده عین عدالت است.

محدودیت آزادی قلم و بیان

آزادی قلم و بیان محدودیتی دارد و نمی توان آن را مطلق فرض کرد.

«لرد شاکراس» می گوید: «شکی نیست که آزادی مطلق منشأ هرج و مرج محض است، و آزادی در یک امر اجتماعی تا بدان حد قابل تحمّل است که موجب سلب یا تهدید آزادی نشود».(۲۰۸)

«جان استوارت میل» متفکر و نظریه پرداز مکتب لیبرالیسم در این خصوص می گوید: «... در میدان عمل، آزادی فرد را حق مساوی فرد دیگر بر آزادی محدود می کند... عمل ما در کارهایی که صرفاً به خود ما مربوط است نامحدود است. و از این قبیل است آزادی در ذوق و سلیقه و اعتقادات از هر قبیل که باشد و اعمالی که نتیجه آن صرفاً به خود ما باز می گردد. امّا وقتی به اعمالی می رسیم که نتیجه آن به دیگران سرایت می کند آزادی

ما محدود می شود. ما آزاد نیستیم تا کارهایی را انجام دهیم که موجب زیان و آسیب دیدن دیگران شود، و اگر چنین آسیب و زیانی به دیگران برسانیم اجتماع، حق مداخله و تنبیه و کیفر دادن ما را خواهد داشت».(۲۰۹)

او نیز در جای دیگر می گوید: «حدّ آزادی آن است که مخلّ دیگران نشود».(۲۱۰)

فلسفه آزادی

برای تبیین صحیح آزادی و جایگاه آن در نظام سیاسی و حقوقی و نیز حدود آن، ابتدا باید مبنا و فلسفه آن معلوم شود. در این خصوص دیدگاه های مختلفی وجود دارد.

۱ - برخی ارزش آزادی اجتماعی را امری محرز و بی نیاز از استدلال و به عبارتی ذاتی قلمداد می کنند و معتقدند که انسان باید در اجتماع آزاد باشد، چون تکویناً آزاد آفریده شده است. در حالی که آزادی تکوینی، یک واقعیت و یک امر وجودی و نعمت الهی است که انسان دوستش دارد. امّا با مطلوبیت این آزادی نمی توان نتیجه گرفت که هر آزادی ای مطلوب است. بنابراین، آنچه مهم است تبیین فلسفه بهره وری از این آزادی تکوینی است.

در غرب، ریشه و منشأ آزادی را تمایلات و خواسته های انسان می دانند.

«آربلاستر» می نویسد: «از دیدگاه اومانیسم خواست و اراده بشر ارزش اصلی، بلکه منبع ارزش گذاری محسوب می شود و ارزش های دینی که در عالم اعلی تعیین می شود تا سرحدّ اراده انسان سقوط می کنند».(۲۱۱)

اومانیست ها معتقدند که انسان آزاد به دنیا آمده و باید از هر قید و بندی جز آنچه خود برای خود تعیین می کند آزاد باشد، و بنابراین اساس ارزش های الهی و لازم الرعایه را مردود و ناپذیرفتنی می دانند. در نتیجه، آزادی ابزاری خواهد شد برای تأمین امیال و خواسته های شخصی، که قانون نمی تواند ورای آن

برای انسان ها طرح و برنامه ای را در نظر داشته باشد. در اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز در بسیاری از موارد به نحو تلویحی گفته شده که در اصل، وضع قانون و تعیین حاکم، حقّ خود انسان ها است و هیچ منبع دیگری صلاحیت دخالت در این دو امر مهم را ندارد.(۲۱۲)

منشأ این طرز تفکر، نظریه حقوق طبیعی است که در فلسفه حقوق مطرح است و بر اساس آن، آزادی ریشه در طبیعت عالم انسان دارد و به همین دلیل محترم بوده و به خاطر خودش مطلوب است.

۲ – در اسلام آزادی ارزش ذاتی ندارد بلکه ارزش آن به هدف و مقصد آن است. اگر آزادی در مسیر سعادت انسان قرار گرفته و باعث تعالی فرهنگی و آموزشی و پرورشی جامعه باشد امری کاملاً ارزشمند می باشد و در غیر این صورت، بی ارزش و یا احیاناً ضدّ ارزش خواهد بود.

استاد شهید مطهری رحمه الله در این باره می فرماید: «بشر اروپایی برای آزادی ارزش فوق العاده ای قائل است و حتی آن را لایق پرستش می داند، در حالی که اگر ارزش واقعی آزادی را در نظر بگیریم، نسبت به سایر عوامل سعادت، آزادی عامل نفی موانع از مسیر سعادت است، و ارزش عوامل مثبت چون فرهنگ و تعلیم و تربیت مهم تر است. آزادی، ایده آل انسان نیست، شرط است. عقیده ما در باب ریشه احترام آزادی همان حیثیت ذاتی انسان است، ولی این حیثیت ذاتی از آن جهت مبنای لزوم احترام است که ناموس غایی خلقت یعنی حق ایجاب می کند و منشأ حق، نظام غایی وجود است.

از نظر ما، فلسفه اروپایی از لحاظ بیان فلسفه و منشأ آزادی و همچنین از

لحاظ بیان علت لزوم احترام آزادی، عقیم است؛ زیرا قادر نیست حیثیت ذاتی بشر را آن طور که سبب گردد برای همه لازم الاحترام باشد توجیه کند و نتیجه آن را ذکر نماید».(۲۱۳)

حق این است که آزادی تکوینی و آزادی اجتماعی هر کدام فلسفه و حکمت خاص خود را دارند. انسان تکویناً آزاد خلق شده تا به کمال مطلوب خود برسد، امّا از آنجا که او مختار است که از این آزادی در راه کمال و یا زوال خود بهره گیرد، بنابراین حق ندارد از این آزادی برای سقوط جامعه استفاده کند چون اهداف هر جامعه ای حدّ آزادی انسان در آن را تعریف می کند.

آثار دشنام دهنده پیامبر از نظر قرآن

اشاره

خداوند سبحان در قرآن به حکم دشنام دهنده به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اشاراتی نموده است؛

۱ – مشمول لعنت خدا

خداوند در جایی می فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ یؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَهِ»؛(۲۱۴) «آن ها که خدا و پیامبرش را آزار می دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور می سازد.»

۲ – عذاب دردناک

و نیز می فرماید: «وَالَّذِینَ یؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ»؛(۲۱۵) «و آن ها که رسول خدا را آزار می دهند، عذاب دردناکی دارند.»

گفته شده که «اذیت» به معنای شرّ خفیف است.(۲۱۶)

۳ – دستگیری و قتل

خداوند متعال درباره منافقان و کسانی که در قلب هایشان مرض است و نیز شایعه پراکنان می فرماید: «مَّلْعُونِینَ أَینَما ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِیلًا»؛(۲۱۷) «و از همه جا طرد می شوند، و هر جا یافته شوند گرفته خواهند شد و به سختی به قتل خواهند رسید.»

۴ – ذلت و خواری

و نیز می فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ یحَآدُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ کُبِتُوا کَما کُبِتَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ»؛(۲۱۸) «کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می کنند خوار و ذلیل شدند آن گونه که پیشینیان خوار و ذلیل شدند.»

و در جای دیگر می فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ یحَآدُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولئِکَ فِی الْأَذَلِّینَ»؛(۲۱۹) «کسانی که با خدا و رسولش دشمنی

می کنند، آن ها در زُمره ذلیل ترین افرادند.»

۵ – مورد مذمت خداوند متعال قرار گرفتن

و می فرماید: «وَمِنْهُم مَّن يلْمِزُكَ فِي الصَّدَقتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِن لَّمْ يعْطَوْامِنْها إِذَا هُمْ يسْخَطُونَ»؛(۲۲۰) «و در میان آن ها کسانی هستند که در [تقسیم غنایم به تو خرده می گیرند؛ اگر از آن [غنایم، سهمی به آن ها داده شود، راضی می شوند؛ و اگر داده نشود، خشم می گیرند، [خواه حقّ آن ها باشد یا نه .»

و «لمز» به معنای عیب وارد کردن و طعن زدن است.

۶ – بی دین و ایمان بودن

خداوند متعال می فرماید: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يؤْمِنُونَ حَتَّى يحَكِّمُوكَ فِيما شَجَرَ بَينَهُمْ ثُمَّ لَا يجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجاً مِّمّا قَضَيتَ وَيسَلِّمُوا تَسْلِيماً»؛(۲۲۱) «به پروردگارت سوگند که آن ها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند؛ و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملا تسلیم باشند.»

می دانیم که دشنام دهنده به پیامبرصلی الله علیه وآله و مسخره کننده او و آیینش از جمله مصادیق بارز این آیه شریفه است؛ زیرا نه تنها در برابر آیات الهی و سنت نبوی تسلیم نبوده بلکه آن ها را استهزاء کرده است و لذا مشمول آیه فوق می شود.

۷ – حبط اعمال

خداوند متعال می فرماید: «لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِی ِوَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ»؛(۲۲۲) «ای کسانی که ایمان آورده اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید، و در برابر او بلند سخن مگویید [و داد و فریاد نزنید] آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می کنند، مبادا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی دانید.»

کسی که بلندپروازی کرده و حتی به پیامبرصلی الله علیه وآله بی ادبی و جسارت می کند به طریق اولی مشمول آیه فوق است.

و نیز می فرماید: «وَمَن يرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَيمُتْ وَهُوَ كافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ»؛(۲۲۳) «کسی که از آیینش برگردد، و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک [گذشته او، در دنیا و آخرت، بر باد می رود.»

و شکی نیست کسی که مسلمان بوده و به اسلام پشت کرده و مقدسات اسلامی را مسخره می کند مصداق بارز این آیه است.

و نیز می فرماید: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا ما أَنزَلَ

اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمالَهُمْ»؛(۲۲۴) «این بخاطر آن است که از آنچه خداوند نازل کرده کراهت داشتند؛ از این رو خدا اعمالشان را حبط و نابود کرد.»

و نیز می فرماید: «وَما مَنَعَهُمْ أَن تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ»؛(۲۲۵) «هیچ چیز مانع قبول انفاق های آن ها نشد، جز اینکه آن ها به خدا و پیامبرش کافر شدند، و نماز بجا نمی آورند جز با کسالت، و انفاق نمی کنند مگر با کراهت.»

۸ – امر به بر حذر شدن از فتنه

خداوند متعال می فرماید: «لَّا تَجْعَلُوا دُعَآءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَآءِ بَعْضِكُم بَعْضاً قَدْ يعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يتَسَلَّلُونَ مِنكُمْ لِوَاذاً فَلْيحْذَرِ الَّذِينَ يخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَهٌ أَوْ يصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛(۲۲۶) «صدا کردن پیامبر را در میان خود، مانند صدا کردن یکدیگر قرار ندهی؛ خداوند کسانی از شما را که پشت سر دیگران پنهان می شوند، و یکی پس از دیگری فرار می کنند می داند! پس آنان که فرمان او را مخالفت می کنند، باید بترسند از اینکه فتنه ای دامنشان را بگیرد، یا عذابی دردناک به آن ها برسد.»

۹ – کشتن یا به دار آویختن یا قطع اعضا یا تبعید

خداوند متعال می فرماید: «إِنَّما جَزَ ؤُا الَّذِينَ يحارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيسْعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَساداً أَن يقَتَّلُوا أَوْ يصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلفٍ أَوْ ينفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْی فِی الدُّنْيا وَلَهُمْ فِی الْأَخِرَهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ»؛(۲۲۷) «کیفر آن ها که با خدا و پیامبرش به جنگ برمی خیزند، و اقدام به فساد در روی زمین می کنند، [و با تهدید اسلحه، به جان و مال و ناموس مردم حمله می برند،] فقط این است که اعدام شوند؛ یا به دار آویخته گردند؛ یا [چهار انگشت از] دست [راست و پای [چپ] آن ها، بعکس یکدیگر، بریده شود؛ و یا از سرزمین خود تبعید گردند. این رسوایی آن ها در دنیاست؛ و در آخرت، مجازات عظیمی دارند.»

و می دانیم که دشنام دادن به رسول خداصلی الله علیه وآله و مسخره کردن احکام الهی و مقدسات اسلام از مصادیق بارز محاربه با خدا و رسول خداصلی الله علیه وآله و اشاعه فساد در جامعه اسلامی است؛ زیرا دشنام دادن و تألیف این گونه کتاب ها در حقیقت یک نوع اعلام جنگ با خدا و رسول او بوده و

درصدد ایجاد درگیری بین مسلمانان و پیروان سایر ادیان است.

حمایت کیفری از مقدسات در ادیان دیگر

توضیح

در ادیان دیگر غیر از اسلام نیز مقدسات دینی مورد حمایت قانون کیفری قرار گرفته است؛

۱ – آیین زردشت

در آیین زردشتیان چنین آمده است: «اگر کسی آتش و آب را آلوده و ناپاک کند به مجازات اعدام محکوم می شود».(۲۲۸)

و در قانون زردشت آمده است: «از میان گناهانی که مردم در این دنیا مرتکب می شوند، کدام گناه بی توبه و بی کفاره به نام پشوتن نامیده می شود؟ اهورا مزدا پاسخ داد و گفت: گناه پشوتن ای زردشت مقدس، بر پنج قسم است: نخستین از این گناه، کردار و عمل کسی است که با علم و شعور کامل، مرد پارسا را از دین خود منحرف سازد و به دین دیگر و قانون دیگری و به آیین پست، گرویده نماید. چنین شخصی به گناه پشوتن گرفتار می شود ...».(۲۲۹)

۲ – عهد قدیم

در عهد قدیم نیز به حفظ حرمت مقدسات و قانون کیفری آن اشاره شده است؛

در کتاب ارمیای نبی آمده است: «و خداوند به موسی علیه السلام گفت: به کاهنان یعنی به پسران هارون، خطاب کرده و به ایشان بگو: برای خدای خود مقدس باشند و نام خدای خود را بی حرمت ننمایند».(۲۳۰)

و در سفر لاویان آمده است: «اوامر مرا نگاه داشته، آن ها را بجای آورید. من یهوه هستم و نام مقدس مرا بی حرمت نسازید». (۲۳۱)

و نیز در سِفر لاویان آمده است: «خداوند، موسی علیه السلام را خطاب کرده و گفت: هر کس از بنی اسرائیل یا از غربیانی که در اسرائیل مأوا گزینند از ذریت خود به مولک بدهد، البته کشته شود؛ زیرا که از ذریت خود به مولک داده است تا مکان مرا نجس سازد و نام مقدس مرا بی حرمت کند».(۲۳۲)

و در رساله عبرانیان آمده است: «هر که شریعت موسی علیه السلام را خوار شمرد، بدون رحم، به دو یا سه شاهد کشته

می شود».(۲۳۳)

در سِفر لاویان آمده است: «سنت های مرا نگه دارید و مکان مقدس را احترام کنید».(۲۳۴)

و نیز آمده است: «چیزهای مقدس بنی اسرائیل را که برای خدا می گذرانند، بی حرمت نسازند».(۲۳۵)

۳ – عهد جدید

و در عهد جدید رساله پولس به رومیان آمده است: «... دشمنان خداوند و اهانت کنندگان ...، مستوجب موت هستند».(۲۳۶)

و در انجیل یوحنا آمده است: «من تاک هستم و شما شاخ ها، آن ها که در من می ماند و من در او، میوه بسیار می آورد؛ زیرا که جدا از من هیچ نمی توانید کرد. اگر کسی در من نماند مثل شاخه بیرون انداخته می شود و می خشکد، و آن ها را جمع کرده و در آتش می اندازند و سوخته می شود».(۲۳۷)

شاید بر همین مبناست که در قرون وسطی، ارتداد را با سوزاندن مجازات می کردند، و نیز مجازات سوزاندن جسد برای اشخاصی بوده که به مقدسات توهین می کرده است.(۲۳۸)

حکم دشنام دهنده پیامبرصلی الله علیه وآله از دیدگاه اهل بیت علیهم السلام

در روایات اهل بیت علیهم السلام اشاره بلکه تصریح به حکم دشنام دهنده پیامبرصلی الله علیه وآله شده است؛

۱ – کلینی به سندش از امام صادق علیه السلام درباره کسی که رسول خداصلی الله علیه وآله را دشنام داده نقل می کند که فرمود: «یقتله الأدنی فالأدنی قبل ان یرفع الی الامام»؛(۲۳۹) «قبل از آنکه خبر به امام برسد هر کس به او نزدیک تر است او را به قتل می رساند.»

۲ – او نیز به سندش از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «اخبرنی ابی انّ رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله قال: الناس فی اسوه سواء، من سمع احداً یذکرنی فالواجب علیه ان یقتل من شتمنی و لایرفع الی السلطان، والواجب علی السلطان اذا رفع الیه ان یقتل من نال منّی»؛(۲۴۰) «مرا خبر داد پدرم که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: مردم نزد من همگی یکسانند، هر کس شنید از شخصی که مرا یاد می کند بر او واجب است که هر کس مرا دشنام می دهد به

قتل برساند، و بر سلطان واجب است هر گاه خبر به او رسید دشنام دهنده مرا به قتل برساند.»

۳ – و نیز به سندش از امام باقرعلیه السلام نقل کرده که فرمود: «انّ رجلاً من هـذیل کان یسبّ رسول اللّه صلی الله علیه وآله فبلغ ذلک النبی صلی الله علیه وآله فقال: من لهذا؟ فقام رجلان من الأنصار فقالا: نحن یا رسول اللّه، فانطلقا حتی أتیا عربه فسألا عنه فاذا هو یتلقی غنمه، فقال: من أنتما و مااسمکما؟ فقالا له: انت فلان بن فلان؟ قال: نعم. فنزلا فضربا عنقه. قال محمّد بن مسلم: فقلت: لأبی جعفرعلیه السلام: ارأیت لو انّ رجلاً الآن سبّ النبی صلی الله علیه وآله أیقتل؟ قال: إن لم تخف علی نفسک فاقتله»؛(۲۴۱) «مردی از قبیله هذیل همیشه رسول خداصلی الله علیه وآله را سبّ و دشنام می داد. خبر آن به رسول خداصلی الله علیه وآله رسید، حضرت فرمود: چه کسی است که از عهده او برآید؟ دو نفر از انصار گفتند: ما ای رسول خداصلی الله علیه وآله. آن ها حرکت کرده و به منطقه او رسیدند و دنبال او را گرفته و در حالی که گوسفندانش را می چراند یافتند. او گفت: شما چه کسانی هستید و اسم شما چیست؟ آن دو گفتند: تو فلان شخص هستی؟ گفت: آری. آن دو پایین آمده و او را به قتل رساندند. محمّد بن مسلم می گوید: به امام باقرعلیه السلام عرض کردم: اگر الآن کسی پیامبرصلی الله علیه وآله را سب نمود کشته می شود؟ حضرت فرمود: اگر بر جان خودت خوف نداری او را به قتل برسان.»

۴ – در کتاب «فقه الرضا» آمده: «و روی انّه من ذکر

السید محمداً او أحداً من اهل بیته الطاهرین علیهم السلام بالسوء و بما لایلیق بهم او الطعن فیهم وجب علیه القتل»؛(۲۴۲) «و روایت شده که هر کس آقا محمّدصلی الله علیه وآله یا یکی از اهل بیت طاهر او را با حرف زشت یا آنچه که لایق آن ها نیست یاد کند یا درباره آن طعن وارد کند، بر او قتلش واجب است.»

۵ – از امام رضاعلیه السلام از پدر و اجدادش نقل شده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «من سبّ نبیاً من الأنبیاء فاقتلوه، و من سبّ وصیاً فقد سبّ نبیاً»؛(۲۴۳) «هر کس پیامبری از انبیا را دشنام داد او را به قتل رسانید، و هر کس وصیی را دشنام داد گویا پیامبری را دشنام داده است.»

حکم سابّ النبی صلی الله علیه وآله در احادیث اهل سنت

در روایات اهل سنت نیز به حکم دشنام دهنده پیامبرصلی الله علیه وآله اشاره شده است؛

۱ – از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «انّ یهودیه کانت تشتم النبی صلی الله علیه وآله و تقع فیه فخنقها رجل حتی ماتت، فابطل رسول اللّه صلی الله علیه وآله دمها»؛(۲۴۴) «زنی یهودی همیشه پیامبرصلی الله علیه وآله را دشنام می داد و متعرض حضرت می شد، مردی گلوی او را چنان فشار داد تا او را کشت. رسول خداصلی الله علیه وآله خون او را حلال کرد.»

۲ – حاکم نیشابوری به سندش از ابن عباس نقل کرده که گفت: «کانت امّ ولد لرجل کان منها ابنان مثل اللؤلؤتین و کانت تشتم النبی صلی الله علیه وآله فینهاها و لاینتهی و یزجرها و لاتنزجر، فلمّا کان ذات لیله ذکرت النبی صلی الله علیه وآله فماصبر ان قام الی مغول فوضعها فی بطنها ثم اتکأ علیها

حتی انفذها. فقال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله: اشهد انّ دمها هدر»؛(۲۴۵) «زن کنیزی بود برای شخصی که از او دو فرزند همانند دو گوهر داشت، آن زن، پیامبرصلی الله علیه وآله را همیشه دشنام می داد، و هر چه که او را از این کار نهی کرده و بازداشتند دست برنمی داشت، یک شب متعرض پیامبرصلی الله علیه وآله شد و آن مرد صبر نکرد تا اینکه خنجری را برداشت و در شکم او فرو برد آنگاه بر روی او افتاد و کارش را تمام کرد. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: گواه باش که خون او هدر است.»

۳ - ابن حزم نقل کرده: «کان رجل یشتم النبی صلی الله علیه وآله. فقال النبی صلی الله علیه وآله: من یکفینی عدواً لی؟ فقال خالد بن ولید: أنا، فبعثه النبی صلی الله علیه وآله فقتله»؛(۲۴۶) «مردی بود که به پیامبرصلی الله علیه وآله دشنام می داد، حضرت فرمود: چه کسی مرا در مورد دشمنم کفایت می کند؟ خالد بن ولید گفت: من. حضرت او را برای این کار فرستاد و خالد نیز او را به قتل رسانید.»

۴ - حاکم نیشابوری به سندش از ابوبرزه اسلمی نقل کرده که گفت: «اغلظ رجل لأبی بکر فقلت: یا خلیفه رسول اللَّه! ألا اقتله؟ فقال: لیس هذا الاّ لمن شتم النبی صلی الله علیه وآله»؛(۲۴۷) «مردی به ابوبکر دشنام داد. من گفتم: ای خلیفه رسول خدا! اجازه می دهی که او را به قتل رسانم؟ او گفت: حکم قتل مخصوص کسی است که رسول خداصلی الله علیه وآله را دشنام دهد.»

۵ - از ابوهریره نقل شده که فرمود: «لایقتل احد بسبّ احد الاّ بسبّ النبی صلی الله علیه وآله»؛(۲۴۸) «کسی

به جهت دشنام دادن شخصی کشته نمی شود مگر دشنام به پیامبرصلی الله علیه وآله.»

استهزای پیامبرصلی الله علیه وآله و قرآن از دیدگاه قرآن

اشاره

خداوند متعال کسانی را که دین و مقدسات اسلامی را مسخره می کنند مورد نکوهش قرار داده است. اینک به نمونه هایی از آیات در این باره اشاره می کنیم؛

۱ – نهی از ارتباط با مسخره کنندگان دین

در قرآن کریم می خوانیم: «یأَیها الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَکُمْ هُزُواً وَلَعِباً مِّنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِن قَبْلِکُمْ وَالْکُفَّارَ أَوْلِیاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِن کُنتُم مُّؤْمِنِینَ»؛(۲۴۹) «ای کسانی که ایمان آورده اید! افرادی که آیین شما را به باد استهزاء و بازی می گیرند – از اهل کتاب و مشرکان – ولی خود انتخاب نکنید، و از خدا بپرهیزید اگر ایمان دارید».

و می فرماید: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَیکُمْ فِی الْکِتابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آیاتِ اللَّهِ یکْفَرُ بِها وَیسْتَهْزَأُ بِها فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّی یخُوضُوا فِی حَدِیثٍ غَیرِهِ إِنَّکُمْ إِذاً مِّثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جامِعُ الْمُنافِقِینَ وَالْکافِرِینَ فِی جَهَنَّمَ جَمِیعاً»؛(۲۵۰) «و خداوند [این حکم را] در قرآن بر شما نازل کرده که هر گاه بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و استهزا می کنند، با آن ها ننشینید تا به سخن دیگری بپردازند، وگرنه، شما هم مثل آنان خواهید بود. خداوند، منافقان و کافران را همگی در دوزخ جمع می کند.»

و می فرماید: «فاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکِینَ * إِنّا کَفَیناکَ الْمُسْتَهْزِءِینَ»؛(۲۵۱) «آنچه را مأموریت داری، آشکارا بیان کن! و از مشرکان روی گردان [و به آن ها اعتنا نکن . ما شرّ استهزاکنندگان را از تو دفع خواهیم کرد.»

۲ – افسوس خداوند از مسخره کنندگان

و نیز می فرماید: «یاحَسْرَةً عَلَی الْعِبادِ ما یأْتِیهِم مِّن رَّسُولٍ إِلَّا کانُوا بِهِ یسْتَهْزِءُونَ»؛(۲۵۲) «افسوس بر این بندگان که هیچ پیامبری برای هدایت آنان نیامد مگر اینکه او را استهزا می کردند.»

۳ – عاقبت به شرّی استهزاء کننده

و می فرماید: «ثُمَّ کانَ عقِبَةَ الَّذِینَ أَسُوا السُّوأَی أَن کَذَّبُوا بِآیاتِ اللَّهِ وَکانُوا بِها یسْتَهْزِءُونَ»؛(۲۵۳) «سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند.»

۴ – جزای جهنم برای استهزاء کننده

و می فرماید: «ذَلِکَ جَزَآؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِما کَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آیاتِی وَرُسُلِی هُزُواً»؛(۲۵۴) «[آری،] این گونه است! کیفرشان دوزخ است، بخاطر آنکه کافر شدند، و آیات من و پیامبرانم را به سخریه گرفتند.»

و می فرمایـد: «وَلَقَـدِ اسْـتُهْزِئَ بِرُسُـلٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَمْلَيتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَـذْتُهُمْ فَكَيفَ كانَ عِقابِ»؛(۲۵۵) «[تنها تو را اسـتهزا نکردنـد،] پیامبران پیش از تو را نیز مورد اسـتهزا قرار دادنـد؛ من به کافران مهلت دادم؛ سـپس آن ها را گرفتم؛ دیدی مجازات من چگونه بود؟!».

و می فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ وَلِقَآئِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يوْمَ الْقِيامَهِ وَزْناً * ذَلِكَ جَزَآؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِما كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آياتِي وَرُسُلِي هُزُواً»؛(۲۵۶) «آن هـا کسـانی هسـتند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدنـد؛ به همین جهـت، اعمالشـان حبـط و نـابود شـد! از ایـن رو روز قیـامت، میزانی برای آن هـا برپـا نخـواهیم کرد. [آری،] این گـونه است! کیفرشان دوزخ است، بخاطر آنکه کافر شدند، و آیات من و پیامبرانم را به سخریه گرفتند.»

۵ – مقابله به مثل از جانب خداوند

و می فرماید: «قالَ إِن تَسْـخَرُوا مِنّا فَإِنّا نَسْـخَرُ مِنكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ»؛(۲۵۷) «او مشـغول سـاختن کشتی بود، و هر زمان گروهی از اشـراف قومش بر او می گذشـتند، او را مسـخره می کردنـد؛ [ولی نوح گفت: اگر ما را مسـخره می کنید، ما نیز شـما را همین گونه مسخره خواهیم کرد.»

و دربـاره مسـخره کردن حکـم زکـات می فرمایـد: «الَّذِيـنَ يلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُـؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقتِ وَالَّذِينَ لَا يجِـدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيسْـخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛(۲۵۸) «آن هایی که از مؤمنان اطاعت کار، در صـدقاتشان عیبجویی می کنند، و کسانی را که [برای انفاق در راه خدا] جز به مقدار [ناچیز] توانایی خود دسترسـی ندارند، مسـخره می نمایند، خدا آن ها را

مسخره می کند؛ [و کیفر استهزاکنندگان را به آن ها می دهد؛] و برای آن ها عذاب دردناکی است.»

و می فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ أَجْرَمُوا کانُوا مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا یضْحَکُونَ * وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ یتَغامَزُونَ * وَإِذَا انقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمُ انقَلَبُوا فَکِهِینَ ... * فالْیوْمَ الَّذِینَ آمَنُوا مِنَ الْکُفَّارِ یضْحَکُونَ * عَلَى الْأَرَآئِکِ ینظُرُونَ * هَلْ ثُوِّبَ الْکُفَّارُ ما کانُوایفْعَلُونَ»؛(۲۵۹) «بدکاران [در دنیا] پیوسته به مؤمنان می خندیدند، و هنگامی که از کنارشان می گذشتند آنان را با اشاره تمسخر می کردند، و چون به سوی خانواده خود باز می گشتند مسرور و خندان بودند... ولی امروز مؤمنان به کفار می خندند، در حالی که بر تخت های آراسته بهشتی نشسته و [به سرنوشت شوم آن ها] می نگرند. آیا [با این حال کافران پاداش اعمال خود را گرفتند؟!».

۶ – صفت مجرمین

و می فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ أَجْرَمُوا کانُوا مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا یضْحَکُونَ»؛(۲۶۰) «بدکاران [در دنیا] پیوسته به مؤمنان می خندیدند.»

۷ – صفت منافقین

و می فرماید: «وَإِذَا لَقُوا الَّذِینَ آمَنُوا قالُوا آمَنّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَیاطِینِهِمْ قالُوا إِنّا مَعَکُمْ إِنَّما نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ * اللَّهُ یسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَیمُدُّهُمْ فِی طُغْیانِهِمْ یعْمَهُونَ»؛(۲۶۱) «و هنگامی که افراد باایمان را ملاقات می کنند، و می گویند: ما ایمان آورده ایم! [ولی هنگامی که با شیطان های خود خلوت می کنند، می گویند: ما با شماییم! ما فقط [آن ها را] مسخره می کنیم. خداوند آنان را استهزا می کند؛ و آن ها را در طغیانشان نگه می دارد، تا سرگردان شوند.»

۸ – ظالم ترین افراد

و می فرماید: «وَما نُرْسِلُ الْمُرْسَلِینَ إِلَّا مُبَشِّرِینَ وَمُنذِرِینَ وَیجادِلُ الَّذِینَ کَفَرُوا بِالْباطِلِ لِیدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آیاتِی وَما أُنذِرُوا هُزُواً * وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن ذُکِّرَ بِآیاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْها وَنَسِی ما قَدَّمَتْ یدَاهُ... »؛(۲۶۲) «ما پیامبران را، جز بعنوان بشارت دهنده و انذار کننده، نمی فرستیم؛ اما کافران همواره مجادله به باطل می کنند، تا [به گمان خود،] حق را بوسیله آن از میان بردارند! و آیات ما، و مجازات هایی را که به آنان وعده داده شده است، به باد مسخره گرفتند! چه کسی ستمکارتر است از آن کس که آیات پروردگارش به او تذکّر داده شده، و از آن روی گرداند، و آنچه را با دست های خود پیش فرستاد فراموش کرد؟! ...».

۹ – نهی الهی

و می فرماید: «وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَآءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِکُوهُنَّ ضِرَاراً لِّتَعْتَدُوا وَمَن یفْعَلْ ذَلِکَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آیاتِ اللَّهِ هُزُواً ...»؛(۲۶۳) «و هنگامی که زنان را طلاق دادید، و به آخرین روزهای "عدّه" رسیدند، یا به طرز صحیحی آن ها را نگاه دارید [و آشتی کنید]، و یا به طرز پسندیده ای آن ها را رها سازید! و هیچ گاه به خاطر زیان رساندن و تعدّی کردن، آن ها را نگاه ندارید! و کسی که چنین کند، به خویشتن ستم کرده است. [و با این اعمال، و سوءاستفاده از قوانین الهی،] آیات خدا را به استهزا نگیرید.»

۱۰ – مردم بی خرد

و می فرماید: «وَإِذَا نـادَیتُمْ إِلَی الصَّلواهِ اتَّخَذُوها هُزُواً وَلَعِباً ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا یعْقِلُونَ»؛(۲۶۴) «آن ها هنگامی که [اذان می گویید، و مردم را] به نماز فرا می خوانید، آن را به مسخره و بازی می گیرند؛ این بخاطر آن است که آن ها جمعی نابخردند.»

۱۱ – حسرت کشیدن

و می فرماید: «... أَن تَقُولَ نَفْسٌ یاحَسْرَتی عَلَی ما فَرَّطتُ فِی جَنْبِ اللَّهِ وَإِن کُنتُ لَمِنَ السَّخِرِینَ»؛(۲۶۵) «[این دستورها برای آن است که مبادا کسی روز قیامت بگوید: افسوس بر من از کوتاهی هایی که در اطاعت فرمان خدا کردم و از مسخره کنندگان [آیات او] بودم.»

۱۲ – تهدید به افشای اهداف شوم آنان

و می فرماید: «یحْذَرُ الْمُنافِقُونَ أَن تُنَزَّلَ عَلَیهِمْ سُورَهٌ تُنَبِّئُهُم بِما فِی قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِءُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مّاتَحْذَرُونَ * وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ لَیقُولُنَّ إِنَّما کُنّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآیاتِهِ وَرَسُولِهِ کُنتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ * لَا تَعْتَذِرُوا ...»؛(۲۶۶) «منافقان از آن بیم دارند که سوره ای بر ضدّ آنان نازل گردد، و به آن ها از اسرار درون قلبشان خبر دهد. بگو: استهزا کنید! خداوند، آنچه را از آن بیم دارید، آشکار می سازد، و اگر از آن ها بپرسی [: چرا این اعمال خلاف را انجام دادید؟!] ، می گویند: ما بازی و شوخی می کردیم! بگو: آیا خدا و آیات او و پیامبرش را مسخره می کردید؟! [بگو:] عذر خواهی نکنید [که بیهوده است .»

استهزای پیامبرصلی الله علیه وآله و قرآن از دیدگاه روایات

در بسیاری از روایات، کسانی که پیامبرصلی الله علیه وآله و قرآن را مورد اهانت و استهزاء قرار داده اند را تهدید به انتقام کرده است؛

۱ – از امام صادق علیه السلام نقل شده که خداوند متعال، روز قیامت خطاب به قرآن می فرماید: «و عزّتی و جلالی و ارتفاع مکانی، لأکرمنّ الیوم من أکرمك و لأهینّ من أهانك»؛(۲۶۷) «به عزّت و جلال و بلندی شأنم سوگند، که به طور حتم امروز اکرام می کنم هر که تو را اکرام کرده و خوار می کنم هر کس که تو را خوار کرده است.»

۲ – و نیز از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: خداوند متعال فرمود: «من أهان لی ولیاً فقد رصد لمحاربتی»؛(۲۶۸) «هر کس یکی از اولیای مرا اهانت کند در کمین جنگ با من قرار گرفته است.»

۳ – و نیزدرحدیث قدسی آمده است:«لیأذن بحرب منّی من أذلّ عبدی المؤمن»؛(۲۶۹) «باید با من اعلام جنگ کند کسی که بنده مؤمن مرا

خوار کرده است.»

۴ – از امام صادق علیه السلام نقل شده که به مفضل بن عمر فرمود: «من روی علی مؤمن روایه یرید بها شینه و هدم مروّته لیسقط من اعین الناس اخرجه اللَّه من ولایته الی ولایه الشیطان فلایقبله الشیطان»؛(۲۷۰) «هر کس بر ضدّ مؤمنی روایتی را نقل کند که قصد او با نقل آن روایت تخریب چهره او و ریختن آبروی او است تا از چشم مردم بیفتد، خداوند او را از ولایت خود خارج کرده و داخل ولایت شیطان خواهد نمود و شیطان نیز او را قبول نخواهد کرد.»

فتاوای علمای شیعه به قتل سبّ کننده پیامبرصلی الله علیه وآله

اینک به نقل فتاوای علمای شیعه درباره سب کننده به پیامبرصلی الله علیه وآله می پردازیم؛

۱ – شیخ صدوق رحمه الله در کتاب «الهدایه» می فرماید: «و من سبّ رسول اللَّه صلی الله علیه وآله او امیرالمؤمنین علیه السلام او احد الائمهعلیهم السلام فقد حلّ دمه من ساعته»؛(۲۷۱) «هر کس رسول خداصلی الله علیه وآله و یا امیرالمؤمنین علیه السلام یا یکی از امامان علیهم السلام را سب کرده و دشنام دهد همان ساعت خونش حلال می شود.»

۲ – ابوالصلاح حلبی می گوید: «و من سبّ رسول اللَّه صلی الله علیه وآله او احد الأئمه من آله او بعض الأنبیاءعلیهم السلام، فعلی السلطان قتله، و ان قتله من سمعه من اهل الایمان لم یکن للسلطان سبیل علیه، و ان اضاف الی بعضهم قبیحاً جلّد مغلّظاً؛ لحرمتهم و ثبوت عصمتهم ...»؛(۲۷۲) «هر کس رسول خداصلی الله علیه وآله و یا یکی از امامان از آل او یا یکی از انبیا را دشنام دهد بر سلطان است که او را به قتل رساند، و اگر از اهل ایمان کسی آن را بشنود و در پی آن

او را به قتل برساند، سلطان نمی تواند به او اعتراض کند، و اگر کسی نسبت ناروایی به آن بزرگواران دهد باید او را شدیداً تازیانه زد، به جهت حرمتی که آنان داشته و عصمت آن ها که ثابت شده است ...».

۳ – شیخ طوسی رحمه الله می فرماید: «و من سبّ رسول اللّه صلی الله علیه وآله او واحداً من الأئمهعلیهم السلام صار دمه هدراً و حلّ لمن سمع ذلک منه قتله ما لم یخف فی قتله علی نفسه او علی غیره»؛(۲۷۳) «هر کس که رسول خداصلی الله علیه وآله و یا یکی از امامان علیهم السلام را سب کند خونش به هدر است و هر کس که آن را شنیده می تواند او را به قتل برساند مادامی که بر جان خود و دیگری خوف نداشته باشد.»

۴ – قاضی ابن برّاج در کتاب «المهذّب» می نویسد: «و اذا سبّ انسان النبی صلی الله علیه وآله او احداً من الأئمهعلیهم السلام کان علیه القتل و حلّ لمن سمعه قتله ان لم یخف علی نفسه او علی غیره»؛(۲۷۴) «هر گاه کسی پیامبرصلی الله علیه وآله و یا یکی از امامان علیهم السلام را دشنام دهد کشتنش واجب است و بر هر کسی که آن را شنیده لازم است او را به قتل برساند در صورتی که بر خودش یا دیگری نترسد».

این تعبیر از ابن زهره در «الغنیه» و ابن ادریس در «السرائر» و ابن حمزه در «الوسیله» و هذلی در «الجامع للشرایع» نیز رسیده است.(۲۷۵)

۵ – محقق حلّی رحمه الله در «شرایع الاسلام» می نویسد: «و من سبّ النبی صلی الله علیه وآله جاز لسامعه قتله ما لم یخف الضرر علی نفسه او ماله او غیره من اهل

الایمان و کـذا من سبّ احد الأئمهعلیهم السـلام»؛(۲۷۶) «کسـی که پیامبرصـلی الله علیه وآله را دشـنام دهد بر شنونده آن جایز است او را به قتل برساند مادامی که بر جان و مال خود و دیگران از اهل ایمان خوف ضـرر نداشته باشد و همچنین است حکم کسی که یکی از امامان علیهم السلام را دشنام دهد.»

۶ – علامه حلّی رحمه الله می فرماید: «سابّ النبی صلی الله علیه وآله او احد الأئمهعلیهم السلام یقتل و یحلّ لکل من سمعه قتله مع الأـمن علیه و علی مـاله و غیره من المؤمنین»؛(۲۷۷) «کسـی که به پیامبرصـلی الله علیه وآله و یـا یکی از امامان دشـنام دهد کشـته می شود و هر کس که این دشـنام را شنید بر او حلال است در صورت ایمن بودن از ضرر جان و مال و مؤمنان، او را به قتل رساند.»

۷ – امـام خمینی رحمه الله می فرمایـد: «من سبّ النبی صـلی الله علیه وآله والعیـاذ بـاللّه وجب علی سـامعه قتله مـالم یخف علی نفسـه او عرضه او نفس مـؤمن او عرضه، و معه لاـیجوز، و لـو خـاف علی مـاله المعتـدّ به او مـال اخیه کـذلک جـاز ترک قتله، ولایتوقّف ذلک علی اذن من الامام او نائبه و کـذا الحال لو سبّ بعض الأئمهعلیهم السـلام . و فی الحاق الصـدیقه الطاهرهعلیها السـلام بهم وجه، بل لورجع الی سبّ النبی صـلی الله علیه وآله یقتل بلااشـکال»؛(۲۷۸) «هر کس پیامبرصـلی الله علیه وآله را – پناه بر خدا – دشـنام دهد بر شـنونده است که او را به قتل رساند در صورتی که بر جان و آبروی خود یا مؤمنی نهراسد، وگرنه جایز نیست، و اگر بر مال ارزشمند خود یا مال

برادر دینی اش بهراسد باز ترک کشتن او جایز است، و این متوقف بر اذن از امام یا نائب او نیست، و همچنین است اگر برخی از امامان را دشنام دهد. و در ملحق کردن حکم سبّ حضرت زهراءعلیها السلام به سبّ پیامبرصلی الله علیه وآله وجهی است، بلکه اگر سبّ او رجوع به سبّ پیامبرصلی الله علیه وآله باشد بدون اشکال کشته خواهد شد.»

۸ – همین عبارت نیز از آیت اللّه خویی رحمه الله نیز رسیده است.(۲۷۹)

فتوای امام خمینی رحمه الله درباره سلمان رشدی

امام خمینی رحمه الله در فتوای جاودانه خود درباره حکم سلمان رشدی فرمود:

انّا للّه و انّا الیه راجعون

به اطّلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می رسانم مؤلّف کتاب «آیات شیطانی» که علیه اسلام و پیامبر و قرآن، تنظیم و چاپ و منتشر گردیده است، همچنین ناشرین مطّلع از محتوای آن، محکوم به اعدام می باشند. از مسلمانان غیور می خواهم تا در هر نقطه که آنان را یافتند سریعاً آنان را اعدام نموده تا دیگر کسی جرأت نکند به مقدسات مسلمین توهین نماید. و هر کس در این راه کشته شود شهید است ان شاء اللّه. ضمناً اگر کسی به مؤلّف کتاب دسترسی دارد ولی خود قدرت اعدام او را ندارد، او را به مردم معرفی نماید تا به جزای اعمالش برسد. والسلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته.(۲۸۰)

روح اللّه الموسوی الخمینی

۲۵/۱۱/۶۷

انتقاد از عملکرد دولت های اسلامی

عبداللّه بن محمد بن صدیق غماری مغربی می نویسد: «سکوت الدول الاسلامیه عن کتاب "آیات شیطانیه" ابان عن تقصیر کبیر و فقدان الغیره الدینیه من قلوبهم، لا سیما و فی هذه الدول من تدعّی السهر عن حمایه العقیده الاسلامیه، مع انّ الطعن فی الرسول صلی الله علیه وآله هدم للدین من أساسه.

کان الواجب علیهم ان یحتجوا علی الدوله الإنجلیزیه التی طبعت الکتاب و نشرته، و یقرّروا مع تداوله فی بلادهم و بینوا للعالم ما فی الکتاب من کذب و افتراء. هذا اقلّما یجب و لم یفعلوه، فما حجتهم عند اللّه تعالی؟ و العجیب أنّ بعض الدول الکافره منعت دخول ذلک الکتاب فی بلادها مراعاه لشعور المسلمین الذین لم یحرّکوا ساکناً و لانطقوا فی هذا الموضوع ببنت شفه!!

صدق الشیخ محمد عبده الذی قال: لعن اللّه ماده ساس یسوس و

ما تصرّف منها.

و نأسف غايه الأسف على ذهاب الغيره الاسـلاميه من قلوب المسلمين و من وجدانهم، و لا حول و لا قوه الاّ باللّه العلى العظيم»؛ (۲۸۱) «سـكوت دولت های اسلامی درباره كتاب "آيات شيطانى" نشانگر تقصير بزرگ و نبود غيرت دينى در قلب هاى آنان است، خصوصاً آن كه در ميان اين دولت ها كسانى وجود دارند كه ادعاى فداكارى در راه عقيده اسلامى مى كنند، با اين كه طعن در مورد رسول صلى الله عليه وآله موجب نابودى دين از ريشه است.

بر دولت هاى اسلامى واجب است تا بر ضد دولت انگلستان كه اين كتاب را چاپ و منتشر كرده اقدام كرده و از انتشار آن در كشورهـاى خود جلوگيرى كننـد و براى جهانيـان روشن كننـد كه چه دروغ هـا و تهمت هايى در اين كتاب وجود دارد. و اين كم ترين تكليفى است كه انجام نداده اند، و لذا چه حجتى نزد خداى متعال دارند؟ عجب اين كه برخى از دولت هاى كافر از ورود اين كتاب به كشورهايشان جلوگيرى كردند تا مراعات حال مسلمانانى را كرده باشند كه هيچ تحركى در اين موضوع از خود نشان نداده و هيچ سـخنى به ميان نياوردند. راست گفت شـيخ محمد عبده كه خدا لعن كند ماده ساس يسوس و مشتقات آن را.

ما از رفتن غيرت اسلامى از قلوب مسلمين و وجدان آن ها كمال تأسف را مى خوريم و لا حول و لا قوه الاّ باللّه العلى العظيم».

خصوصيات فتواى امام خمينى رحمه الله

اشاره

فتواى امام خمينى رحمه الله در مورد سلمان رشدى از ويژگى هاى خاصى است از قبيل:

۱ – جديت در اعلام حكم

يكى از خصوصـيات حكم تاريخى امام خمينى رحمه الله درباره سـلمان رشـدى جـديت و از موضع قـدرت اعلام كردن حكم شرعى اوست كه نشانه هاى آن عبارت است از:

الف) دعوت همه مسلمانان براى تنفيذ حكم.

ب) حكمى كه شامل مؤلف كتاب و ناشرين آگاه از محتواى آن مى باشد.

ج) حكمى كه در آن از مسلمانان غيور دعوت شده تا هر چه زودتر هر كجا كه او را يافتند آن را اجرا نمايند.

د) و حتى اگر كسـى قـدرت بر اجراى آن را ندارد ولى از محلّ اختفاى آن آگاه است بر او واجب است تا به ديگرانى كه مى توانند او را ترور كنند اطلاع دهد تا او را به سزاى اعمالش برساند.

اين حالت اصـرار و جديت و عزم قطعى بر تنفيذ حكم شـرعى ناشـى از عمق احساس ايشان در دفاع از اسلام و مقدسات آن و

غیرت مقدس ایشان است و به همین مقدار از حالت عزم جدّی بر اجرای حکم، پی به عمق احاطه ایشان بر ابعاد این توطئه شوم بر ضدّ اسلام می بریم که چگونه خطر بزرگ را درک کرده اند و فهمیده اند که موضوع سلمان رشدی مسأله شخصی نیست بلکه اهداف بسیار خطرناکی این قضیه را رهبری می کند که اگر با قدرت و صلابت تمام جلوی آن گرفته نشود ممکن است مراحل بعدی که بس خطرناک تر از آن است به اجرا گذاشته شود.

۲ – پیگیری فتوا

برخی حرفی می زنند و کار شجاعانه ای انجام می دهند ولی آن را پیگیری نمی کنند، ولی ایشان با آن وضعیت خطرناک و دشواری که کشور در آن زمان داشت و می دانست که این حکم چه مشکلاتی را بر کشور تحمیل یا مضاعف می کند ولی در عین حال

بر اجرای آن پافشاری کرده و آن را پیگیری کرد.

و لذا مشاهده کردیم که بعد از پنج روز از اعلام فتوا، دفتر ایشان شایعه لغو شدن حکم به جهت توبه سلمان رشدی را تکذیب نمود. و بعد از سه روز از آن، بیانیه ای تاریخی خطاب به علمای اسلام در ۱۵ رجب ۱۴۰۹ هجری صادر نمود و در آن بر اجراء و پیگیری این حکم شدیداً تأکید کرد.

و بعد از آن در پنجم شعبان ۱۴۰۹ هجری دفتر امام خمینی رحمه الله بیانیه ای صادر کرد و در آن از بیانیه ها و اطلاعیه هایی که در تأیید این حکم از سوی علما و مؤسسات و بزرگان صادر شده بود، تشکر نمود.

و بعد از یک هفته از آن نیز در بیانیه ای تاریخی به مناسبت سالگرد نیمه شعبان صادر نمود و در آن سخن از جایگاه حکم اسلامی خود در مقابل این توطئه به میان آورد و بر اجرای آن تأکید نمود، و نیز اشاره به اجماعی بودن حکم مرتد و کسی که متعرض سوء ادب به رسول خداصلی الله علیه وآله شده، نمود.

۳ – تأکید بر جانب اجرایی و عملی

برخی از کسانی که در مقابل سلمان رشدی و کار ناشایست او موضع گرفتند در حدّ شعار و صدور فتوا و ابلاغ مخالفت خود با این عمل زشت بود و کسانی هم که بالاتر از این مقدار موضعگیری کردند تنها به حکم آن اشاره نمودند، ولی در بیانیه امام خمینی رحمه الله، هم به حکم شرعی اسلامی درباره سلمان رشدی تصریح شده و هم اجرای آن را نیز پیگیری کرده و دستور به پیاده شدن آن داده شده است.

ایشان در نامه خود به علمای اسلام در بیان حکم سلمان

رشـدی و توجیه آن تصـریح می کنـد که اسـتکبار غرب گمان می کند که می تواند از طریق اقتصادی و به اسم بازار مشترک بتواند کاری کند که ما از تنفیذ حکم خداوند عظیم کوتاه آمده و چشم پوشـی کنیم... و اگر ما از این اسائه ادب کوتاه آمده، این اولین گام خواهـد بود... در این شـرایط ما احتیاج به پیگیری روابط و توسـعه آن با دیگران نداریم، گویا دشـمنان ما گمان می کنند که ما به حدّی به آن ها محتاجیم که حاضر باشیم در مقابل توهین به اعتقادات و مقدسات دینی خود سکوت کنیم؟!

بـا این بیـانیه بـود که مجلس شورای اسـلامی رابطه اقتصـادی خود را بـا انگلسـتان قطع کرد مگر آنکه در خلاـل یـک هفته از عملکرد خود در مشارکت در نشر این کتاب و توهین به مقدسات اسلامی عذرخواهی کند.

تأیید حکم ارتداد و قتل

صفوت جودت احمد از نویسـندگان مصـری است در تأیید حکم اعدام سـلمان رشدی می نویسد: «... اذن الفتوی بقتل سـلمان رشـدی صـحیحه، و کل ما ورد من آیات قرآنیه و احادیث نبویه و وقائع اقرّها الرسول صـلی الله علیه وآله و اقوال الفقهاء، یؤید هـذه الفتوی و یجعل دم هذا الزندیق مسـتباحاً؛ لأنّه فعل أبشع ممّا فعله الزنادقه القدامی، فهو اوّل مرتد. و ثانیاً: متطاول علی مقام الرسول. و ثالثاً: مثیر فتنه بین المسـلمین و غیر المسـلمین»؛(۲۸۲) «... فتوای به قتل سـلمان رشدی صـحیح است، و آیات قرآن و احادیث نبوی و وقایعی که پیامبرصـلی الله علیه وآله آن را تقریر کرده و اقوال فقها، همگی مؤید این فتوا بوده و خون این کافر را مباح می دارد؛ زیرا او از آنچه کافران پیشین انجام داده اند، بدتر کرده است. ثانیاً:

او متعرّض مقام رسول صلی الله علیه وآله شده است. ثالثاً: او بین مسلمانان و غیر مسلمانان فتنه انگیزی کرده است.»

او همچنین درباره سلمان رشدی و کتاب او می نویسد: «... فانّ الاسلام دین اللّه الحقّ؛ لا یتأثّر و لا یهتزّ بمثل هذا الکلام... لأنّنا نعلم انّه سیزول... و ینتهی من الأسماع و الأبصار سریعاً... و لن یتأثر هذا الدین العظیم بکاتب من الدرجه العاشره قال ماقاله...»؛ (۲۸۳) «... همانا اسلام دین حقّ خداوند است که هرگز از مثل این کلمات متأثر و آلوده نخواهد شد... زیرا ما می دانیم که این گونه کلمات نابود خواهد شد... و از گوش ها و دیده ها به سرعت دور خواهد گشت... و هرگز این دین بزرگ با نوشته نویسنده ای به درجه دهم نابود نخواهد شد...».

او نیز می گوید: «هذا الکتاب لیس فیه فکر یمکن مناقشته و لیس فیه شی ء یمکن ان نردّ علیه... لانّه مجموعه من الشتائم تمسّ رسول اللّه صلی الله علیه وآله و زوجاته رضوان اللّه علیهنّ و صحابته الأبرار، ثم بعد ذلک لا شی ء»؛(۲۸۴) «این کتاب تفکر نیست که مناقشه با آن ممکن باشد و اصلاً مطلبی ندارد که قابل ردّ باشد؛ زیرا در آن مجموعه ای از دشنام هاست که متوجه رسول خداصلی الله علیه وآله و همسران او – رضی اللّه علیهنّ – و اصحاب نیک او شده است، و هیچ چیز دیگر در آن وجود ندارد.»

مفهوم ارتداد

در «معجم مقاییس اللغه» آمده است: «راء و دالّ اصل واحدی که دلالت بر رجوع کردن چیزی دارد... مرتدّ را مرتد می گویند؛ زیرا خودش را به کفر برگردانده است».(۲۸۵)

راغب اصفهانی می نویسد: «ردّ به معنای بازگرداندن چیزی است به ذاتش، یا به حالتی از احوالش... از موارد ردّ

به ذات این قـول خداونـد است: «وَلَوْ رُدّوا لَعـادُوا لِمـا نُهُوا عَنْهُ»،(۲۸۶) و از مـوارد ردّ به حـالت دیگر، این قـول خداونـد است: «یرُدُّوکُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ»،(۲۸۷) و ارتـداد و ردّه به معنای بازگشت به آن راهی است که از آن آمـده است، ولی ردّه اختصاص به رجوع به کفر دارد و ارتداد در کفر و غیر کفر هر دو به کار می رود».(۲۸۸)

اقسام مرتدّ

در روایات، مطابق تقسیمی که برای مرتدّ آورده به دو قسم از آن اشاره کرده است: یکی فطری و دیگری ملّی.

علی بن جعفر از برادرش امـام کـاظم علیه السـلام سؤال کرد از مسـلمانی که مسـیحی شـده حکمش چیست؟ حضـرت فرمود: «یقتل و لایسـتتاب»؛ «کشته می شود و او را توبه نمی دهند.» باز سؤال کرد: درباره شخصی مسیحی که اسلام آورده و سپس از آن برگشـته است؟ حضرت فرمود: «یستتاب فان رجع و الاّ قتل»؛(۲۸۹) «توبه داده می شود، اگر برگشت [او را رها کنیـد] و در غیر این صورت باید کشته شود.»

از این روایت نیز اسـتفاده می شود که حکم مرتـدّ فطری که از ابتـدا مسـلمان بوده و در خانواده اسـلامی بزرگ شده، شدیدتر است.

شهیـد ثانی می گویـد: «مشـهور بین اصـحاب آن است که مرتـدّ بر دو قسم است: فطری و ملّی، مرتدّ فطری کسـی است که بر اسلام متولد شده و از آن خارج شده است، به این که نطفه او در حال اسلام یکی از پدر و مادرش منعقد شده باشد».(۲۹۰)

سه تعریف از مرتدّ فطری

اشاره

در مورد مرتدّ فطری و این که این عنوان بر چه کسی اطلاق می شود سه دیدگاه مختلف وجود دارد:

۱ - اسلام یکی از والدین هنگام انعقاد نطفه

برخی از فقهـا معتقدنـد مقصود از مرتـدّ فطری این است که هنگـام انعقاد نطفه فرد، والـدین یا یکی از آن دو مسـلمان باشـند. چنین فرزنـدی اگر مرتدّ شود مرتدّ فطری بوده و بی هیچ شـرطی محکوم به قتل می شود. طرفداران این مبنا، مانند شـهید ثانی،(۲۹۱) و صاحب جواهر،(۲۹۲) به ظواهر روایاتی اسـتناد کرده انـد که در آن ها تعابیری چون «ولـد علی الاسـلام» و «ولد علی الفطره» آمده است.

۲ - اسلام یکی از والدین هنگام تولّد

دیـدگاه دوم، روایات را حمل بر ظاهر خود کرده و معتقدند که مقصود از فطری در مرتدّ فطری این است که هنگام تولد فرد، والـدین یا یکی از آن ها مسـلمان باشـند، هر چند بعد از تولد از اسـلام خارج شوند. علامه حلّی(۲۹۳) و محقق جزایری(۲۹۴) موافق با این قول هستند.

۳ – درک اسلام در دوران بلوغ

دیـدگاه دیگری بر این باور است که مقصود از اسـلام والـدین در هنگام تولـد – که در روایات آمـده – اسـلام آنان حـدوثاً و اسـتمراراً است؛ به این معنا که والـدین فرزنـد به اسـلام خود باقی مانـده و او را در محیطی اسـلامی تربیت کرده و فرزنـد نیز با مشاهده اسـلام والدین یا یکی از آنان و همچنین جامعه اسـلامی که ملازم با تبلیغات و بستر مناسب برای پذیرفتن اسلام است، در دوران رشـد و بلوغ خود آیین مقـدس اسـلام را برگزینـد. حال اگر بعد از آن راه ارتداد را پیش گیرد وصف ارتداد فطری تحقق می یابـد. یحیی بن سـعید(۲۹۵)، فاضل هندی(۲۹۶) و محقـق اردبیلی(۲۹۷) از موافقان این دیـدگاه به شـمار می آینـد. دیدگاه فوق چندان مورد توجه فقها قرار نگرفته است.

تعریف سوم از ظاهر برخی از روایات اسـتفاده می شود. در حـدیث معتبر عمار ساباطی از امام صادق علیه السـلام نقل شده که فرمود: «کـلّ مسـلم بین مسـلمین ارتـد عن الاسـلام و جحـد محمّـداً نبوته و کـذّبه فـانّ دمه مبـاح ...»؛(۲۹۸) «هر مسـلمانی بین مسلمانان که از اسلام بازگشته و نبوت محمّد را انکار و او را تکذیب کند، همانا خون او مباح است.»

در این روایت اشاره ای به تولّد نشده و موضوع ارتداد مسـلمانی ذکر گردیده که در میان مسـلمانان و جامعه اسـلامی باشـند؛ یعنی متأثّر از

تبلیغات اسلامی بوده و دوره ای از عمر خود را به آن آیین گذرانده باشد و سپس مرتدّ شود.

آیت اللَّه جوادی آملی در این باره می فرمایـد: «ارتداد آن است که کسـی محقّقانه دین را بپذیرد، سپس دین را کنار بگذارد. در ارتداد یک نکته مهم این است که پیش از این، دین را با برهان منطقی پذیرفته باشد. اگر کسـی واقعاً شاکّ متفحّص است؛ یعنی هر چنـد در خـانواده مسلمان تربیـت شـده ولی اسـلامی را قبـول کرده، کـه اسـلام روان شـناختی است نه اسـلام معرفت شناختی و یقین منطقی؛ دید پدر و مادرش مسـلمان هسـتند، او هم مسـلمان شد، نه از معصوم شـنید و نه از حکیم متألّه دریافت کرد. اسـلام موروثی دارد که اگر هم یقین داشـته باشد یقین روانی است نه یقین منطقی. چنین شخصی اگر به ایمان خود باقی بماند ممکن است خداوند متعال منّت گذاشته و دین او را بپذیرد. امّا اگر شک کرد، معلوم نیست که خداوند احکام ارتداد بر آن بار کنـد، معلوم نیست که تعریف ارتداد شامل آن بشود. بنابراین، ارتداد یعنی کسـی که یقین معرفت شـناختی دارد، با این حال دین را بازی بگیرد و از آن اعلام بیزاری نماید».(۲۹۹)

احکام ارتداد

توضیح

فقیهان برای مرتدّ احکام مختلفی از متون دینی (کتاب و سنت) استنتاج کرده اند که در ذیل به آن ها اشاره می کنیم:

۱ – قتل

حسّاس ترین و مهم ترین حکم مرتدّ، حکم قتل است که با تحقق شـرایط آن، فقهای شـیعه و سنی بر آن اتفاق نظر دارند. نکته شایـان ذکر این است که این حکم اختصـاص به مرتـدّ مرد دارد و زن مرتـدّ به هیـچ وجه کشـته نمی شـود، بلکه به حبس دائم محکـوم می گردد، و در صـورت توبه، توبه اش پـذیرفته می شود. همچنین اجرای حکم قتـل در مرتـدّ ملّی منوط به عـدم توبه اوست.

۲ – انفساخ عقد نکاح

با ارتداد مسلمان، مشروعیت عقد زناشویی از بین می رود و ادامه آن حرام می شود.

۳ – تقسیم اموال

یکی دیگر از احکـام مرتـدّ، تقسیم امـوال وی در بین ورثه شـرعی اوست. لکن نکته قابـل توجه، اختصـاص این حکم به مرتدّ فطری و عدم تقسیم اموال مرتدّ ملّی است.

در مرتدّ ملّی اموال وی توقیف شده و در صورت بازگشت به اسلام به او برگردانده می شود.

دیدگاه ها در مورد حکم مرتد

اشاره

در اینجا به تحلیل و ارزیابی فقها در مورد حکم قتل مرتدّ می پردازیم.

۱ – قتل مطلق مرتدّ (با توبه یا بدون توبه)

این رهیافت متعلّق به اکثر فقهـا است که بر این باورنـد که حکم مرتـدّ فطری؛ یعنی قتل به صورت عموم بوده و شامل صورت توبه و عدم توبه می شود، به این معنا که توبه مرتدّ هیچ اثری در حکم قتل وی ندارد.

۲ – تفصیل بین مرتدّ تائب و غیرتائب

این دیـدگاه مـدعی است که حکم قتـل مرتـدّ فطری، منـوط به عـدم تـوبه است و در صورت توبه، نه تنهـا توبه اش در آخرت پذیرفته می شود، بلکه در این دنیا نیز پذیرفته شده و حکم قتل از او برداشته می شود.

همان طور که اشاره شد مرتدّ به دو قسم مرتدّ از دین و مرتدّ منکر ضروری تقسیم می شود. حال سؤال اینجاست که آیا در هر دو مورد توبه پذیرفته می شود؟

برخی از فقهای متقدم و متأخّر قائل به رفع حکم قتل با توبه مرتدّ فطری هستند. اسکافی (متوفای ۳۸۲ ه.ق) از متقدمان معروفی است که از این دیدگاه جانبداری کرده و معتقد است که ارتداد یک قسم دارد، اگر توبه کرد به او کاری ندارند وگرنه کشـته می شود.(۳۰۰)

صاحب جواهر معتقد است که شهید ثانی تمایل به نظریه اسکافی دارد.(۳۰۱)

دیدگاه پذیرفتن توبه منکر ضروری دین، از موافقان بیشتری نسبت به توبه منکر دین برخوردار است.

۳ – تفصیل بین مرتدّ عالم و جاهل به ضروری دین

برخی انکار ضـروری دین را موضوع و سـبب مستقل برای تحقق کفر و ارتداد تفسیر می کنند؛ چه منکر ضروری، عالم و آگاه به ضروری بودن باشد یا بدان جاهل باشد. برخی دیگر، اصل انکار ضروری را در طول انکار دین و شارع تفسیر می کنند و بر موضوعیت آن معتقـد نیسـتند بلکه تأکیـد دارنـد که حصول کفر و ارتداد با انکار ضـروری به دلیل برگشت آن به انکار اصـل دین و شـارع است. بر این اساس، اگر انکار توأم با علم به ضـروری بودن باشـد، ره آورد آن تکـذیب و انکار اصل دین است، امّا اگر بدون علم و آگاهی باشد چون به انکار دین منتهی نمی شود، نمی توان از آن کفر و ارتداد را استنتاج

کرد.

هر دو قرائت طرفدارانی دارد. شهید اول در باب نجاسات، ارتداد را به جحد ضروریات دین بدون قید علم تفسیر می کند.(۳۰۲) علامه حلّی بعد از تعریف ارتداد به تحلیل حرام الهی و بالعکس، برای آن ادعای اجماع کرده است، لکن شخص جاهل و شبهه دار را از آن استثنا می کند و حکم نخستین در حق وی را استتابه می داند.(۳۰۳)

محقق حلّی(۳۰۴)، مقدس اردبیلی،(۳۰۵) فاضل هندی(۳۰۶) و صاحب جواهر(۳۰۷) ارتداد منکر ضروری دین را توجه و التفات به قید ضروری شرط کرده اند.

۴ – تفصیل بین ارتداد علنی و غیرعلنی

این دیدگاه قائل به توقف حکم ارتداد بر ابراز عقیده باطنی فرد منکر است، مادامی که او شخصاً به انکار اسلام نپرداخته، نمی توان حکم ارتداد را بر او جاری ساخت. حتی اگر ما از راه های دیگر به عقیده باطنی او علم پیدا کنیم.

ابوالصلاح حلبی از فقهایی است که می توان دیدگاه فوق را از تعریف ایشان از ارتداد استظهار کرد.(۳۰۸)

«صهر دشتی» از شاگردان سید مرتضی می گوید: «الارتداد هو ان یظهر الکفر باللّه تعالی و برسوله و الجحد بما انعم به»؛(۳۰۹) «ارتداد آن است که شخصی اظهار کفر به خدا و رسولش کرده و نعمت هایی را که به او داده انکار نماید.»

۵ – تفصیل بین ارتداد عنادی و اعتقادی

این دیدگاه مرتدّ را با توجه به انگیزه او به دو قسم تقسیم می کند:

الف) مرتدّ معاند، که غرض از ارتدادش عناد و لجاجت با اسلام یا پیامبر است. چنین مرتدّی مستحق قتل است.

ب) مرتدّ اعتقادی، که هدف وی عناد نیست، بلکه ارتدادش محصول شک، شبهه، جهل و یا تحقیق ناقص و به اصطلاح علم ظاهری و ناصواب است. حکم چنین مرتدّی قتل نیست.

گفته می شود تمام یا اکثر ارتدادهایی که در صدر اسلام اتفاق می افتاد از قسم اول بوده که منشأ و خاستگاه نه اعتقادی و شبهه فکری بلکه عناد و لجاجت و حفظ منافع مادی و جاه طلبی داشته است، و برخی دیگر از این ارتدادها گروهی و صرفاً به دلیل تبعیت از رئیس قبیله خود بوده است؛ مانند ارتداد قبیله بنوحنیفه در پذیرش دعوت مسیلمه.(۳۱۰)

از این رو می توان گفت که اکثر نصوص ارتداد در صدر اسلام، از مرتدّ اعتقادی و شبهه دار منصرف است. برخی از فقها را می توان از موافقان دیدگاه فوق برشمرد؛ چرا که ملاک

آنان در عدم تکفیر منکر ضروری دین در صورت شک و جهل، قبح تکلیف و انصراف روایات از آن است. از این رو اکثر آنان در صورت وجود شبهه قائل به رفع حکم مرتدّ هستند، که آرای علامه حلّی، شهید اول، و فاضل هندی پیش تر گذشت.

۶ – تفصیل بین مرتدّ محارب و غیرمحارب

با تأمّل در معنای «عناد» می توان مرتدّ را به دو قسم تقسیم کرد:

الف) مرتدّی که به صرف عناد از اسلام برگشته و در حال شک به سر می برد یا آیین خاصّی را برگزیده است، امّا با وجود این دست به هیچ گونه اقدام مسلّحانه یا فرهنگی؛ مانند نشر و ترویج افکار باطل خود و تضعیف اسلام نمی زند و به زندگی شخصی خود با حفظ موضع عنادش مشغول است.

ب) مرتدّی که علاوه بر عناد، دست به انواع توطئه بر علیه اسلام می زند و درصدد تضعیف باورهای دینی مسلمانان برمی آید و افکار انحرافی خود را در جامعه اسلامی تبلیغ می کند یا دست به اقدام مسلّحانه بر علیه اسلام می زند.

در تحلیل این دیدگاه باید به این نکته اشاره کرد که با فحص در روایات، ما شاهد چنین تفصیلی نیستیم و روایات به صورت مطلق شامل مرتدّ معاند می شود.

۷ – تقیید ارتداد به استخفاف دین

احتمال دیگر این که مقصود از مرتدّی که مشمول حکم قتل می شود، اقسام پیشین مرتدّ نیست، بلکه مقصود مرتدّی است که علاوه بر ارتداد و کفر، در مقام استخفاف دین و آموزه های آن به توسط ارتداد خود باشد. ادعای انصراف روایات مرتدّ به معاند مقید به قید استخفاف بعید به نظر نمی رسد، اگر ظواهر روایات با این تقیید مساعدت داشته باشد.

شروط مرتد

از خلال کلمات فقها به دست می آید که برای مرتدّ چهار شرط لازم است تا حکم به ارتداد او شود:

۱ – بلوغ: لذا اعتباری به انکار صبی غیربالغ نیست، لذا امام فرمود: «و انّ الصبی لایجری علیه القلم حتّی یبلغ»؛(۳۱۱) «و صبی قلم تکلیف و مؤاخذه بر او نیست تا بالغ شود.»

۲ – عقل: لذا اعتباری به انکار مجنون در حال جنونش و نیز انسان مست در حال مستی اش نیست.

از امام باقرعلیه السلام نقل شده که فرمود: «انّما یداقّ اللّه العباد فی الحساب یوم القیمه علی قدر ماآتاهم من العقول فی الدنیا»؛ (۳۱۲) «همانا خداوند با بندگانش در روز قیامت در امر حساب به مقدار آنچه در دنیا به آن ها عقل داده حساب خواهد کرد.»

۳ – اختیار: لذا اگر کسی در حال اکراه به کفر نطق کند مرتدّ نیست. و حتی اگر ادعای چنین امری را نماید حد از او برطرف می گردد.(۳۱۳)

خداوند متعال می فرماید: «مَنْ کَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمانِهِ إِلاَّ مَنْ أَکْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمانِ»؛(۳۱۴) «کسانی که بعد از ایمان کافر شوند، به جز آن ها که تحت فشار واقع شده اند در حالی که قلبشان آرام و باایمان است.»

۴ – قصد: به معنای این که قاضی بداند که منکر ضروری در کلامش قصد داشته است، لذا اعتباری

به کلام انسان خواب یا غافل یا اهل سهو یا فرد بیهوش نیست.

۵ – نبود شبهه: لذا اگر شبهه ای در کار باشد؛ مثل این که احتمال داده شود که در حال جنون سخنی گفته یا در حال اکراه و بدون قصد بوده، حکم مرتدّ را ندارد؛ زیرا در روایات آمده است: «تدرء الحدود بالشبهات»؛ «حدود با شبهات دفع خواهد شد.»

فلسفه حکم اعدام برای مرتد

اشاره

در توجیه حکم اعدام برای مرتد به ادله و قوانینی استدلال می کنیم؛

۱ – تهدید نظم عمومی

در یک جامعه دینی، به ویژه زمانی که حکومت نیز مانند مردم خود را به احکام دینی پایبند می داند، تبلیغ بر ضدّ دین نوعاً به بر هم زدن نظم و اخلاق عمومی منجر خواهد شد. به راستی چگونه است وقتی برخی از کشورهای سکولار و یا لیبرال، حجاب یک زن مسلمان را به این بهانه که با اصول آنان سازگاری ندارد برنمی تابند، ولی در مقابل به آن دسته از کشورهای اسلامی که با توجه یک سویه غرب، مانع از تبلیغ علیه اصول دین اسلام می شوند، اتهام مخالفت با حقوق بشر روا می دارند؟!

بنابراین، می توان ادعا کرد که جرم انگاری ارتداد به دلیل تعارض آن با نظم و اخلاق عمومی در کشورهایی که این جرم را به رسمیت شناخته اند – به ویژه کشورهای اسلامی – با قوانین بین المللی مربوط به حقوق بشر نیز سازگار است.

بر اساس بند ۳ ماده ۱۹ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، آزادی بیان را به خاطر حفظ اخلاق عمومی می توان محدود کرد و بنابر این دولت ها می توانند در حدود مقررات قانونی در جهت حفظ اخلاق عمومی در آزادی بیان مداخله نموده و در حدّ لازم آن را محدود کنند. به علاوه در ماده ۲۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز بر نقش محدود کننده «مقتضیات صحیح اخلاقی» و «نظم عمومی» تأکید شده است.

۲ – مقابله با افراد سلب کننده آزادی انتخاب

اصولاً ـ حسّاسیت قرآن نسبت به ارتداد مربوط به آن دسته افرادی است که از این طریق، قصد تضعیف دین و ایمان دینی مسلمانان را داشتند یعنی مشرکان برای تضعیف روحیه مسلمانان، ابتدا اظهار مسلمانی کرده و سپس چنین وانمود می کردند که از اسلام بازگشته اند.

خداوند متعال می فرماید: «وَقالَت طَّآئِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ

الْكِتابِ آمِنُوا بِالَّذِی أُنزِلَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهارِ وَاکْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ یرْجِعُونَ»؛(۳۱۵) «و جمعی از اهـل کتاب [از یهود] گفتنـد: [برویـد در ظاهر به آنچه بر مؤمنان نازل شـده، در آغاز روز ایمان بیاوریـد و در پایان روز، کافر شویـد [و باز گردید]! شاید آن ها [از آیین خود] بازگردند! [زیرا شما را، اهل کتاب و آگاه از بشارات آسمانی پیشین می دانند؛ و این توطئه کافی است که آن ها را متزلزل سازد].»

لـذا این عمـل در حقیقت دفاع از حق آزادی عمومی است؛ زیرا این گونه افراد مانع تحرّک افراد به سوی کمال انـد و به تعبیر دیگر: این کار در حقیقت دفاع از آزادی عقیده است.

۳ – التزام به قوانین اجرایی

کسـی که تحت سـلطه نظام اسـلامی وارد شده همه قوانین آن را بر ذمه خود گرفته و قبول کرده است که یکی از آن ها حکم مرتد می باشد، و لذا حتی مطابق نظام دمکراسـی نیز طبق التزامی که انسان مرتد نسبت به قوانین اسلامی داده باید احکام آن بر او اجرا شود.

۴ – مفهوم واقعی آزادی در اسلام

آزادی به مفهوم و معنای صـحیح آن در روایات اهل بیت علیهم السـلام بسـیار به آن اشاره شده است، ولی مفهوم آن اختلاف اساسـی با آنچه دموکراسـی غربی از آن اراده کرده دارد. از امام علی علیه السـلام نقل است که فرمود: «ای مردم! انسان عبد یا کنیز آفریده نشده است و همانا تمام مردم آزادند...».(۳۱۶)

و نیز فرمود: «بنده غیر مباش؛ زیرا که خداوند تو را آزاد آفریده است».(۳۱۷)

اسـلام تأکیـد می کند که انسان بدان دلیل که آزاد است نباید بنده دیگری باشد و زیر یوق اسارت سـلطه گران برود. همچنین نبایـد بنـده و اسیر شـهوت و غضب و سایر قوا و صـفات رذیله خود باشد. آزادی در اسـلام بدین معنا نیست که انسان به دلیل آزاد بودنش، خود را از سلطه و حکومت خداوند و رسولان خارج کرده و بی نیاز ببیند و قانون گریزی و قانون شکنی کند.

اسـلام در مورد آزادی خود به حقایقی فکر می کند که فرهنگ غربی هرگز بدان توجهی نداشـته یا در تضادّ با آن عمل کرده است. اسـلام حقیقت انسـان را در روح او می دانـد و درصـدد حفظ کرامت و حرّیت و آزادی روح اوست. اگر می گویـد: به خاطر اموال کسـی، او را تعظیم نکن، به جهت حفظ کرامت و شخصیت انسان است. آزادی در غرب بر اصل مسئولیت نداشتن پایه گذاری شده است، ولی در

اسلام بر اساس احساس مسئولیت و عبودیت در برابر خداوند متعال بنا نهاده شده است.

۵ – توجیه آیه «عدم اکراه در دین»

عقل حکم می کند که انسان در اختیار عقیده آزاد باشد؛ زیرا عقاید انسان در تملک اراده او یا دیگران نیست، و لذا نمی توان انسان را بر عقیده ای اجبار کرد.

علامه طباطبایی رحمه الله می فرماید: «عقیده به معنای حصول ادراک تصدیقی که در ذهن انسان منعقد می شود عملی اختیاری برای او نیست تا متعلّق منع یا جواز یا... قرار گیرد؛ آری، آنچه قبول منع یا اباحه می کند التزام به لوازم عقیده از اعمال انسان است همانند دعوت به عقیده و قانع کردن مردم به آن و نوشتن آن، و فاسد کردن عقیده رایج بین مردم و عمل بر خلاف آن ها، این ها اموری است که قبول منع و جواز می کند... .»(۳۱۸)

انسان می تواند در یک صورت عقیده شخصی را تغییر دهد و آن تغییر در منشأ عقیده است، به این صورت که در صدق مقدمات عقیده، مناقشه نماید.

اسلام این موضوع را به صراحت تصدیق می کند. خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: «لا إِكْراهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ...»؛(۳۱۹) «در قبول دین اکراهی نیست، [زیرا] راه درست از راه انحرافی، روشن شده است...».

علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر آیه فوق می فرماید: «آیه دین اجباری را نفی می کند؛ زیرا دین یک سلسله معارف علمی است که عمل را به دنبال دارد و جامع آن ها اعتقادات است. و اعتقاد و ایمان از امور قلبی است که اکراه و اجبارپذیر نیست. اکراه تنها در اعمال ظاهری و افعال و حرکات بدنی مادی تأثیرگذار است، و امّا اعتقاد قلبی دارای علل و اسباب دیگر قلبی است که از سنخ

اعتقاد و ادراک است. و محال است که جهل منتج علم باشد، یا مقدمات غیر علمی تصدیق علمی ایجاد کند».(۳۲۰)

جمله «لا إِکْراهَ فِی الدِّینِ» جمله ای است خبری که خداوند بعد از آن جمله «قَدْ تَبَینَ الرُّشْدُ» را آورده است. جمله ای که در مقام تعلیل بر جمله اول است، به این معنا که بعد از روشن شدن راه و انکشاف حقّ، حاجتی به اکراه در عقیده نیست. لذا خداوند متعال در آیه ای دیگر می فرماید: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنْ شاءَ فَلْیؤْمِنْ وَمَنْ شاءَ فَلْیکْفُرْ»؛(۳۲۱) «بگو: این حق است از سوی پروردگارتان! هر کس می خواهد ایمان بیاورد [و این حقیقت را پذیرا شود] و هر کس می خواهد کافر گردد.»

آزادی اظهار عقیده

آزادی اظهار عقیده از منظر عقل از اوّلیات حقوق انسان به حساب می آید. و این شبیه آزادی انسان در انتخاب شکل حیات شخصی و اداره شؤون خاصه اوست، لکن به شرط این که معارض با حقوق دیگران نباشد؛ زیرا این گونه آزادی منجرّ به تبادل افکار و نمو آن می شود و در نتیجه انسان به فکر صحیح می رسد.

در عین این که عقل دعوت به حرّیت تظاهر به عقیده می کند، از طرفی هم تصحیح عقاید باطل را واجب می شمارد؛ زیرا عقیده اساس هر عمل است، و عقیده اشتباه و باطل است که مجتمع اسلامی را به فساد و فروپاشی می کشاند. مقابله با عقاید فاسد در حقیقت گامی در راه آزادی فکر است.

عقل، اقدام بر تصحیح عقاید دیگران را امری ضروری و واجب می داند و از آنجا که تصحیح عقاید با زور و اجبار ممکن نیست لذا راه برای رسیدن به این هدف را تنویر افکار و هدایت آن ها به عقاید صحیح می داند.

ولی اگر فرد یا افرادی از این عمل جلوگیری کردنـد راهی جز آن نیست که با قوّت و قهر و غلبه مانع سـعادت مردم را بر کنار زنند تا راه برای ثمر دادن عقاید صحیح و زوال عقاید فاسد هموار شود.

از طرفی دیگر مشاهده می کنیم که اسلام در تمام ابعاد در اظهار عقیده، به انسان آزادی می دهد، و لذا درهای مناظره و بحث را بر اساس منطق استـدلال بر روی صاحبان مـذاهب و ادیان باز می گـذارد. و در عین حال از تزویر و خدعه و مکر جلوگیری می کند.

خداونـد متعال می فرمایـد: «ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَـنَهِ وَجادِلْهُمْ بِالَّتِی هِی أَحْسَنُ...»؛(۳۲۲) «با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما، و با آن ها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن...».

و نیز می فرمایـد: «فَبَشِّـرْ عِبادِ * الَّذِینَ یسْـتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیتَّبِعُونَ أَحْسَـنَهُ»؛(۳۲۳) «پس بنـدگان مرا بشـارت ده، همـان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آن ها پیروی می کنند.»

از نـاحیه عملی نیز به صـاحب دینی که دارای کتـاب است در بلاد اسـلامی اجازه اظهار دین و مـذهب و عقیـده خود را داده و سفارشـات لازم را نیز در حقّ آنـان نموده است، آنجـا که می فرمایـد: «لا یَنْهاکُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِینَ لَمْ یقـاتِلُوکُمْ فِی الـدِّینِ وَلَمْ یخْرِجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَیهِمْ إِنَّ اللَّهَ یحِبُّ الْمُقْسِطِینَ»؛(۳۲۴) «خدا شما را از نیکی کردن و مراعات عدالت نسبت به کسانی که در امر دین، با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی کند، چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد.»

۶ – تسلیم در برابر احکام الهی

قبل از ذکر حکمت کشته شدن مرتدّ به این نکته اشاره

می کنیم که ما به دنبال علت تامه این حکم نیستیم؛ زیرا آن را جز خالق مطلق کسی دیگر نمی داند و عقل بشر از رسیدن به علت واقعی احکام با تمام ابعادش قاصر است، مگر شارع مقدس به آن اشاره کرده باشد.

و امّا این که چرا خداوند تصریح به علت تامه و واقعی همه احکام نکرده است حکمت ها و مصالحی دارد که یکی از آن ها تسلیم بودن انسان در برابر دستورات مولی است؛ امری که انسان به توسط آن امتحان می شود. همان گونه که نماز موضوع مستقلی است، تسلیم در برابر امر نماز نیز موضوع مستقلّ دیگری است.

خداوند متعال می فرماید: «فَلا وَرَبِّکَ لا یؤْمِنُونَ حَتّی یحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَینَهُمْ ثُمَّ لا یجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَیتَ وَیسَلِّمُوا تَسْلِیماً»؛(۳۲۵) «به پروردگارت سوگند که آن ها مؤمن نخواهند بود، مگر این که در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند، و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند، و کاملاً تسلیم باشند.»

جهت دیگری که هست این که عقل انسان از ادراک جزئیات عاجز است و تنها کلیات امور را درک می کند، و لذا نمی توان به علل واقعی احکام رسید.

نکته سومی که در اینجا مطرح است این که تکالیف الهی برای تکامل روحی و ارتباط انسان با عالم طبیعت و مسائل اجتماعی است که انسان به علت عدم اطّلاع از این امور به علّت تامه آن ها نیز نمی رسد.

ارتداد از دیدگاه سایر ادیان

در دین مسیحیت و یهود، ارتداد و توهین به مقدسات دینی، جرم شناخته شده و برای آن مجازات اعدام مقرّر گردیده است.

در کتاب مقدس اهل کتاب آمده است: «اگر میان شما پیشگو یا تعبیرکننده خوابی وجود دارد... و می گوید: پیامبر خدایان دیگر را

بپرستید... آن پیشگو را بکشید... اگر نزدیک ترین خویشاوند یا صمیمی ترین دوست، شما را به خدایان دیگر دعوت کند پیشنهاد ناپسند او را برملا سازید و بر او رحم نکنید و با دستان خود او را سنگسار کنید».(۳۲۶)

به تبع آن، در نظام حقوقی «کامن لا» نیز که بسیار متأثر از حقوق کلیسایی است و هم اکنون بعضی از کشورهای غربی از جمله انگلستان و آمریکا از این نظام تبعیت نسبی دارند از دیرباز توهین به مقدسات را جرم شناخته اند، و بر اساس این نظام حقوقی، حتی هر گونه انکار حقانیت مسیحیت یا کتب مقدس و یا انکار وجود خداوند، مصداق این جرم به شمار رفته بلکه شامل ارتداد نیز می شود.

بر اساس این نظام حقوقی و با توجه به اعتبار قانونی آن در حقوق فعلی انگلستان، سؤالی که مطرح است اینکه: بر چه پایه و اساسی فقط مقدسات دین مسیحیت مورد حمایت قرار گرفته و سایر ادیان الهی از چنین پشتیبانی برخوردار نیستند؟! آیا این قانون، آشکارا با نفی تبعیض بر اساس مذهب که در بسیاری از اسناد بین المللی مربوط به حقوق بشر مورد پذیرش واقع گردیده است منافات ندارد؟

همان گونه که در جای خود به آن اشاره کردیم، توهین سلمان رشدی در کتاب «آیات شیطانی» نسبت به قرآن و پیامبر اسلام و مقدسات دین اسلام، در کشور انگلستان انجام گرفت، ولی دادگاه آن کشور اعلام کرد که نظام حقوقی «کامن لا» فقط توهین به مقدسات مسیحیت را جرم دانسته و سایر ادیان را مورد حمایت قرار نمی دهد، و این در حالی است که این قانون با این تفسیر، مخالف ماده ۹ و ۱۴ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر است

که بر پایه آن هر گونه تبعیض بر مبنای دین ممنوع اعلام شـده است. و لـذا برخی از حقوقـدانان غربی برای حلّ این مشـکل و تعارض درصدد برآمدند تا قانون «کامن لا» را تعمیم داده تا شامل ادیان دیگر غیر از مسیحیت نیز قرار گیرد.

آنان در جرم دانستن اهانت به مقدسات مسیحیت می گویند: توهین به حضرت مسیح علیه السلام اخلاق عمومی را مخدوش و موجب بر هم زدن نظم عمومی جامعه می شود، حال اگر کسـی مقـدسات اسـلامی یک جامعه را بر هم زند، حتی اگر پناهنده به یک کشور غیر اسـلامی است، آیا این امر موجب اخلال جامعه نمی گردد و آیا مسـلمانان در کشورهای غیراسـلامی حقوق شهروندی ندارند؟ آیا این تبعیض نژادی آشکار و زیرپا گذاشتن حقوق مسلّم مردم نیست؟!

حدود آزادی از دیدگاه غرب

بـا نگـاهی به قوانین حقوقی و جزایی غرب پی می بریم که آنـان به کسـی حق نمی دهنـد تا مقـدسات دیگران را مورد تعرض قرار داده و به آنان اهانت کند؛

در قانون حقوقی انگلسـتان آمده است: «انتشار یک مطلب یا هر چیز مکتوب یا هر سخنرانی یا بیانی که حاوی دشنام، تهدید و توهین بوده و باعث ایجاد کینه و نفرت علیه هر گروه نژادی یا مذهبی گردد، غیر قانونی شناخته شده است».(۳۲۷)

در قوانین جزایی آلمان آمـده است: «اگر کسـی آشـکارا و یا از طریق انتشار نوشـته ای، معتقدات مذهبی یا به طور کلّی جهان بینی دیگران را به هر شـکلی مورد اهانت قرار دهـد، به طوری که سـبب اخلال در نظم عمومی گردد، فرد مـذکور به زندان تا سه سال با پرداخت جریمه نقدی محکوم می شود».(۳۲۸)

اهداف شوم استکبار از دیدگاه غربیان

اینکه موضوع سـلمان رشدی یک موضوع شخصـی نبوده بلکه پشت سـر آن غرب و اسـتکبار جهانی قرار داشته تا بر اسـلام و مسلمین ضربه سهمگین وارد سازد مسأله ای است که خود غربی ها نیز به آن اشاره کرده اند؛

«ریچارد وبستر» در این باره می نویسـد: «نباید هیچ تردیدی به خود راه دهیم که سـلمان رشدی این هدف را تعقیب می کرد و مصـرّ بر آن بود که ابراز اهانت و دشـنام و اعمال لعن و کفرورزی را به عنوان وسـیله ای برای هجوم بر پایـداری و تعصب و... وارد عمل سازد ...».(۳۲۹)

«مونتگمری وات» که کتـابش تحت عنوان «برخورد آرای مسـلمانان و مسـیحیان» ترجمه شـده در این بـاره می نویسـد: «کتـاب آیـات شـیطانی موجب آن گردیـد که احساس اسـلامی در سراسـر دنیا غلیان کنـد. بهترین طریق درک این اتفاق آن است که بگوییم قضیه سلمان رشدی چیزی نبود مگر

جرقّه ای که به انبار باروت زده شد، و چه بسا مواد انفجاری حاوی تمام احساسات منکوب شده ای بود که شالوده احیای اسلامی را تشکیل می داد. مخصوصاً حس تحقیری که غرب به مسلمانان نشان داده و با آنان به برابری رفتار نکرده بود، ترکیب اصلی این مواد انفجاری را تشکیل می داد».(۳۳۰)

دکتر یاوور، استاد دانشگاه آلمان در این باره می نویسد: «منظور آیت اللَّه خمینی از این فتوا بیان یک حکم لازم الاجرا و تغییرناپذیر اسلامی بود. هدف ایشان این بود که نشان دهند که مسلمانان بیدار و هوشیار هستند و اجازه نمی دهند کسی به معتقدات آن ها توهین کند».(۳۳۱)

ارتباط بین دشنام پیامبرصلی الله علیه وآله و ارتداد

برخی می گویند: هر کسی که مسلمان بوده و سپس از اسلام دست برداشته و دین و مکتب دیگری را برگزیند، یا اسلام و مقدساتش را مسخره کرده و اهانت نماید، یا رسالت اسلام را تکذیب کند، یا نسبت به اسلام ایراد و اشکال غرض آلود بنماید، مرتد می باشد.

صاحب جواهر می فرماید: «یتحقق الارتداد... بکلّ فعل دالّ صریحاً علی الاستهزاء بالدین و الاستهانه به ...»؛(۳۳۲) «ارتداد تحقق پیدا می کند... به هر کاری که صریحاً دلالت بر استهزا به دین و سبک نمودن آن کند ...».

امام خمینی رحمه الله می فرماید: «الکافر و هو من انتحل غیر الاسلام، او انتحله و جحد ما یعمل من الدین ضروره بحیث یرجع جحوده الی انکار الرساله، او تکذیب النبی صلی الله علیه وآله، او تنقیص شریعته المطهّره، او صدر منه مایقتضی کفره؛ من قول او فعل، من غیر فرق بین المرتد و الکافر الاصلی الحربی و الذمی»؛(۳۳۳) «کافر کسی است که اسلام را برگزیند و یا دین اسلام را برگزیده ولی یکی از ضروریات دین را انکار کرده

است به حیثی که انکار آن موجب انکار رسالت یا تکذیب پیامبرصلی الله علیه وآله یا نقص وارد کردن به شریعت مطهّر باشد، یا از او چیزی صادر شود که موجب کفر او شود از گفتار یا کردار، بدون فرق بین مرتد و کافر اصلی ...».

نسفی یکی از علمای اهل سنت می نویسد: «الاستهزاء علی الشریعه کفر؛ لانّ ذلک من امارات التکذیب»؛(۳۳۴) «مسخره کردن شریعت کفر است؛ زیرا این کار از نشانه های تکذیب دین به شمار می آید.»

فتوای علمای اهل سنت به قتل دشنام دهنده پیامبرصلی الله علیه وآله

۱ - ابن قدامه مقدسی می نویسد: «و قذف النبی صلی الله علیه وآله و قذف امّه ردّه عن الاسلام و خروج عن الملّه و کذلک سبّه بغیر القذف»؛(۳۳۵) «نسبت ناروا به پیامبرصلی الله علیه وآله و مادرش موجب ارتداد از اسلام و خروج از ملت است. و همچنین است دشنام دادن به پیامبرصلی الله علیه وآله بدون قذف.»

۲ - ابن تیمیه می نویسد: «انّ من سبّ النبی صلی الله علیه وآله من مسلم او کافر فانّه یجب قتله، هذا مذهب علیه عامه اهل العلم»؛(۳۳۶) «هر کس از مسلمان یا کافر پیامبرصلی الله علیه وآله را دشنام دهد قتلش واجب است و این مذهب عموم اهل علم می باشد.»

۳ - ابن حزم می نویسد: «فصح بماذکرنا انّ کلّ ما سبّ اللّه تعالی او استهزأ به او سبّ آیه من آیات اللّه تعالی او استهزأ بها و الشرایع کلّها و للقرآن من آیات اللّه تعالی، فهو بذلک کافر مرتد له حکم المرتد، و بهذا نقول»؛(۳۳۷) «از آنچه ذکر شد به دست می آید که هر کس خدای متعال را سب کرده یا مسخره کند، و یا ملکی از ملائکه یا پیامبری از پیامبران و یا آیه ای از

آیات و نیز تمام شرایع را مسخره نموده و یا دشنام دهد با این کار کافر و مرتد شده و حکم مرتد بر او بار می شود. و نظر ما نیز همین است.»

۴ – ابن حجر عسقلانی می گوید: «نقل ابن المنذر الاتفاق علی من سبّ النبی صلی الله علیه وآله صریحاً وجب قتله»؛(۳۳۸) «ابن منذر نقل اتفاق کرده بر اینکه هر کس پیامبرصلی الله علیه وآله را به طور صریح دشنام دهد قتلش واجب است.»

۵ – قاضی عیاض می گوید: «اجمعت الأمه علی قتل متنقّصه من المسلمین و سابک»؛(۳۳۹) «امت بر کشتن کسی که از مسلمانان بر پیامبرصلی الله علیه وآله نقص وارد کرده و نیز دشنام دهنده او اجماع نموده است.»

۶ – ابوبکر بن منذر می گوید: «اجمع عوام اهلی العلم علی انّ علی من سبّ النبی صلی الله علیه وآله یقتل، و ممّن قال ذلک مالک بن انس، واللیث، و احمد، و اسحاق، و هو مذهب الشافعی»؛(۳۴۰) «عموم اهل علم اجماع کرده اند بر اینکه هر کس پیامبرصلی الله علیه وآله را دشنام دهد حکم او کشتن است. و از جمله کسانی که قائل به آن شده؛ مالک بن انس، لیث، و احمد و اسحاق است و این مذهب شافعی می باشد.»

۷ – قاضی عیاض می گوید: «و بمثله قال ابوحنیفه و اصحابه، و الثوری و اهل الکوفه؛ و الأوزاعی فی المسلمین»؛(۳۴۱) «و همین، رأی ابوحنیفه و اصحاب او و ثوری و اهل کوفه و اوزاعی در مسلم است.»

۸ – محمّد بن سحنون می گوید: «اجمع العلماء انّ شاتم النبی صلی الله علیه وآله المتنقّص له کافر، و الوعید جار علیه بعذاب اللّه له، و حکمه عند الأمه قتل، و من شک فی کفره

و عذابه کفر»؛(۳۴۲) «علما اجماع کرده اند بر اینکه دشنام دهنده بر پیامبرصلی الله علیه وآله و کسی که بر او نقص وارد کند کافر و بر او وعده عذاب الهی داده شده است، و حکم او نزد امت قتل است، و کسی که در کفر و عذاب او شک کند کافر می باشد.»

۹ - ابوسلیمان خطابی می گوید: «لااعلم احداً من المسلمین اختلف فی وجوب قتله اذا کان مسلماً»؛(۳۴۳) «کسی از مسلمانان در وجوب قتل دشنام دهنده پیامبرصلی الله علیه وآله اختلاف ندارد، در صورتی که او مسلمان باشد.»

۱۰ - اسحاق بن راهویه می گوید: «اجمع المسلمون انّ من سبّ اللّه او سبّ رسوله صلی الله علیه وآله او دفع شیئاً ممّا انزل اللّه او قتل نبیاً من انبیاء اللّه عزوجلّ انّه کافر بذلک و ان کان مقراً بکل ما انزل اللّه»؛(۳۴۴) «مسلمانان بر این اجماع کرده اند که هر کس خدا و یا رسولش را دشنام دهد یا چیزی از آیات خدا را انکار کند، یا پیامبری از پیامبران خدای عزوجل را بکشد، به این عملش کافر می شود گرچه به تمام آنچه خدا نازل کرده اقرار داشته باشد.»

عدم فسخ حکم مرتد فطری به توبه

گرچه برخی از معاصران اهل سنت اصرار دارند که بگویند: توبه مرتد مسلمان و کافر پذیرفته می شود و لذا بدین جهت بر فتوای امام خمینی صلی الله علیه وآله تهاجم کرده و آن را مورد انتقاد قرار داده اند، ولی غالب علمای اهل سنت و عموم علمای شیعه این رأی را نپذیرفته و فتوا به عدم فسخ حکم مرتد فطری با توبه داده اند اینک به نقل اقوال علمای اهل سنت در این باره می پردازیم؛

۱ - قاضی عیاض می گوید: «انّ مشهور مذهب مالک و

اصحابه و قول السلف و جمهور العلماء قتله حداً لاكفراً ان أظهر التوبه منه و لهذا لاتقبل عندهم توبته»؛(۳۴۵) «مشهور از مذهب مالك و اصحاب او و قول سلف و جمهور علما آن است که توبه مرتد پذیرفته نمی شود و به جهت حد کشته می گردد.»

۲ – قابسی می گوید: «اذا اقرّ بالسبّ و تاب و اظهر التوبه قتل بالسبّ؛ اذ هو حدّه، و اما فیما بینه و بین اللّٰه تعالی فتوبته تنفعه»؛(۳۴۶) «هر کس اقرار به سب کرده و اظهار توبه کند به سبّش کشته می شود؛ زیرا که آن، حدّ اوست، ولی بین او و بین خدای متعال توبه اش باعث نفع رساندن به اوست.»

۳ – ابن سحنون درباره کسی که پیامبرصلی الله علیه وآله را دشنام داده و سپس توبه کرده است می گوید: «لم Ġ......توبته عنه القتل»؛(۳۴۷) «توبه اش باعث نمی شود که از کشته شدن رهانده شود.»

۴ – ابوعمران فاسی می گوید: «من سبّ النبی صلی الله علیه وآله ثم ارتدّ عن الاسلام قتل و لم یستتب؛ لانّ السبّ من حقوق الآدمیین التی لاتسقط عن المرتد»؛(۳۴۸) «کسی که پیامبرصلی الله علیه وآله را ناسزا گوید و سپس از اسلام مرتد شود کشته خواهد شد و از او درخواست توبه نمی شود؛ زیرا که سبّ از حقوق مردم است که از مرتد ساقط نمی گردد.»

۵ – امام جوینی شافعی می گوید: «... فانّ حد من یسبّ النبی صلی الله علیه وآله القتل، فکما لایسقط بالتوبه کذلك لا یسقط القذف القتل الواجب لسبّ النبی صلی الله علیه وآله بالتوبه. و ادعی فیه الاجماع ...»؛(۳۴۹) «... حد کسی که به پیامبرصلی الله علیه وآله ناسزا گوید کشتن است، و همان گونه که حدّ قذف با توبه ساقط نمی گردد،

با توبه نیز به حدّ واجبِ کشتن کسی که پیامبرصلی الله علیه وآله را ناسزا گفته ساقط نمی شود.»

۶ – ابن [illegible]از احمد بن حنبل به روایت پدرش نقل کرده که گفت: «کل من شتم النبی صلی الله علیه وآله و تنقّصه، مسلماً کان او کافراً فعلیه القتل، و اری ان یقتل و لا یستتاب»؛(۳۵۰) «هر کسی که پیامبرصلی الله علیه وآله را دشنام داده و به او نقص وارد کند چه مسلمان باشد یا کافر باید کشته شود. و به نظر من او باید کشته شود بدون آنکه توبه اش دهند.»

او نیز از عبداللّه بن حنبل نقل کرده که گفت: «سألت ابی عمّن شتم النبی علیه الصلاه والسلام یستتاب؟ قال: قد وجب علیه القتل و لا یستتاب. خالد بن الولید قتل رجلًا شتم النبی صلی الله علیه وآله و لم یستتبه»؛(۳۵۱) «از پدرم درباره کسی که پیامبرصلی الله علیه وآله را دشنام داده سؤال کردم که آیا توبه داده می شود؟ گفت: کشتنش واجب است و توبه داده نمی شود؛ زیرا خالد بن ولید مردی که پیامبرصلی الله علیه وآله را دشنام داده بود بدون آن که توبه اش دهد به قتل رسانید.»

۷ – ابوالمواهب عکبری می گوید: «یجب لقذف النبی صلی الله علیه وآله الحدّ المغلّظ و هو القتل، تاب او لم یتب، ذمیاً کان او مسلماً»؛(۳۵۲) «با نسبت ناروا دادن به پیامبرصلی الله علیه وآله حدّ شدید که همان کشتن است واجب می گردد، خواه توبه کند یا نکند، چه کافر ذمی باشد یا مسلمان.»

۸ – ابن تیمیه می گوید: «ذکر جماعات آخرون من اصحابنا انّه یقتل سابّ النبی صلی الله علیه وآله و لا تقبل توبته، سواء کان مسلماً او کافراً. و مرادهم

بـانّه لاتقبـل توبته انّ القتـل لاـ یسـقط عنه بالتوبه ...»؛(۳۵۳) «جمـاعت دیگری از اصـحاب مـا ذکر کرده انـد که دشـنام دهنـده پیامبرصـلی الله علیه وآله کشته می شود و توبه او مورد قبول نمی گردد چه مسلمان باشد یا کافر. و مراد آنان به عدم قبول توبه او این است که با توبه، حکم کشتن از او ساقط نمی گردد.»

۹ – او همچنین از قاضـی ابوشـریف ابوعلی بن ابی موسـی در کتـاب «الارشاد» نقل کرده: «و من سبّ رسول اللّه صـلی الله علیه وآله قتل و لم یسـتتب، و من سبّه صلی الله علیه وآله من اهل الذمه قتل و ان اسلم»؛(۳۵۴) «و کسی که رسول خداصلی الله علیه وآله را سبّ کند کشـته می شود و توبه داده نمی شود. و کسـی که از اهل ذمه او را دشـنام دهد کشته می شود گرچه مسلمان شود.»

۱۰ – و نیز از ابوعلی بن بنـاء در کتـاب «الخصال و الأقسام» نقل کرده: «و من سبّ النبی صـلی الله علیه وآله وجب قتله و لایقبل توبته و ان کان کافراً فأسـلم، فالصـحیح من المذهب انّه یقتل ایضاً و لایسـتتاب. قال: و مذهب مالک کمذهبنا»؛(۳۵۵) «و کسی که پیامبرصـلی الله علیه وآله را دشـنام دهـد قتلش واجب است و توبه اش پـذیرفته نمی شود، و اگر کـافر باشـد و پس از سـبّ مسـلمان شود، صـحیح از مـذهب آن است که او نیز کشـته می شود و توبه اش پـذیرفته نمی گردد. و مذهب مالک نیز همانند مذهب ماست.»

۱۱ – مالک بنابر روایت ابن قاسم و مطرف می گویـد: «من سبّ النبی صـلی الله علیه وآله قتل و لم یسـتتب. و قال ابومصـعب و ابن ابی اویس: سمعنا مالکاً یقول: من سبّ النبی صلی الله علیه وآله

من مسـلم او كافر قتل و لم يسـتتب. قال اشهب عنه: من سبّ النبی صلی الله علیه وآله من مسلم او كافر قتل و لم يستتب»؛(۳۵۶) «هر كس پيامبرصـلی الله علیه وآله را دشـنام دهد كشته می گردد. و توبه داده نمی شود. و ابومصعب و ابن ابی اويس گفته اند كه ما از مالك شـنيديم كه می گفت: هر كس پيامبرصـلی الله علیه وآله يا غير او از پيامبران را دشنام دهد؛ چه مسلمان باشد يا كافر كشته شده و توبه داده نمی شود. اشهب از مالك نقل كرده كه گفت: هر كس از مسلمان يا كافر پيامبرصلی الله علیه وآله را دشنام دهد بدون توبه دادن كشته می شود.»

۱۲ – درباره توبه دادن دشنام دهنده پيامبرصلی الله علیه وآله از شافعی دو قول رسيده است:

ابن تيميه می گويـد: «و اما مـذهب الشافعی – رض – فلهم فی سابّ النبی صـلی الله علیه وآله وجهان؛ احـدهما: هو كالمرتدّ اذا تاب سقط عنه القتل، و هذا قول جماعه منهم، و هو الذی يحكيه اصحاب الخلاف عن مذهب الشافعی. و الثانی: انّ حدّ من سبّه القتـل، فكما لايسـقط حـدّ القـذف بالتوبه لايسـقط القتل الواجب بسبّ النبی صـلی الله علیه وآله بالتوبه. قالوا: ذكر ذلك ابوبكر الفارسـی، و ادعی فيه الاجماع ...»؛(۳۵۷) «برای مذهب شافعی درباره دشـنام دادن پيامبرصـلی الله علیه وآله دو قول است؛ يكی اين كه حكم او همانند مرتد است كه اگر توبه كند قتل از او برداشـته می شود، و اين قول جماعتی از آنان است، و نيز حكمی است كه اصـحاب خلاف آن را از مذهب شافعی حكايت كرده اند. و قول دوم اين است كه حد كسـی كه پيامبرصلی الله علیه وآله را دشنام

دهد قتل است. و همانگونه که حدّ قذف به توبه برداشته نمی شود، حدّ قتل نیز برای دشنام دهنده به پیامبرصلی الله علیه وآله با توبه ساقط نمی گردد. گفته اند: این مطلب را ابوبکر فارسی نیز ذکر کرده و در آن ادعای اجماع نموده است ...».

اسلام و دعوت به همزیستی مسالمت آمیز

اسلام در روابط بین الملل اصل را بر همزیستی مسالمت آمیز با دیگر ادیان و ملل قرار داده است، و این مطلبی است که غربی ها نیز به آن اشاره کرده اند؛

«مارسل بوازار» پژوهشگر انستیتوی تحقیقات عالی بین الملل در ژنو می گوید: «بنا به تحقیق عده ای از محققان اسلامی، در اسلام، صلح و همزیستی مبنای گسترش روابط مسلمانان با دیگر ملت ها قرار گرفته است».(۳۵۸)

و لذا خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: «قُلْ یا أَهْلَ الْکِتَبِ تَعالَوْا إِلَی کَلِمَهٍ سَوَآءٍ بَیَنَنا وَبَیَنَکُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِکَ بِهِ شَیئاً وَلَا یتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِّن دُونِ اللَّهِ ...»؛(۳۵۹) «بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما، بعضی دیگر را - غیر از خدای یگانه - به خدایی نپذیرد ...».

جالب توجه اینکه اسلام در پایبندی به معاهدات، گوی سبقت را از همگان ربوده و نمی توان در دوران حیات پیامبرصلی الله علیه وآله کوچک ترین موردی را یافت که پیمانی با دشمنان بسته و آن را نقض کرده باشد.(۳۶۰)

اسلام با اعلان اصل نفی اکراه و اجبار در دین، پایه دعوت جهانی خود را بر اساس تعقل و اعتقاد آزاد قرار داده است آنجا که می فرماید: «لَا إِکْرَاهَ فِی الدِّینِ قَد تَّبَینَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَی ّ

...»؛(۳۶۱) «در قبول دین، اکراهی نیست. [زیرا] راه درست از راه انحرافی، روشن شده است ...».

اسلام و عدم مداخله در امور دیگر کشورها

اسلام درباره روابط بین الملل گذشته از اینکه به همزیستی مسالمت آمیز توجه خاص نموده و همچنین در کنار این اصل مهم، اصل عدم دخالت در امور و شؤون دیگر کشورها را نیز حاکم بر روابط بین الملل می داند مگر آن که دیگر کشورها در کشور اسلامی مداخله نمایند. و لذا قرآن کریم می فرماید: « ... فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يقتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْا إِلَيكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيهِمْ سَبِيلًا»؛(۳۶۲) «پس اگر از شما کناره گیری کرده و با شما پیکار ننمودند، [بلکه پیشنهاد صلح کردند، خداوند به شما اجازه نمی دهد که متعرّض آنان شوید.»

اسلام و وفای به تعهدات

یکی از اصولی که اسلام در روابط بین الملل تأکید فراوانی برآن داشته، اصل احترام به تعهدات است.

خداوند متعال می فرماید: «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ ...»؛(۳۶۳) «به پیمان ها [و قراردادها] وفا کنید...».

و نیز می فرماید: «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ ...»؛(۳۶۴) «و به عهد [خود] وفا کنید ...».

و در مذمت پیمان شکنان می فرماید: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَآبِ عِندَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يؤْمِنُونَ * الَّذِينَ عهَدتَّ مِنْهُمْ ثُمَّ ينقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يتَّقُونَ»؛(۳۶۵) «به یقین، بدترین جنبندگان نزد خدا، کسانی هستند که کافر شدند و ایمان نمی آورند. همان کسانی که با آن ها پیمان بستی؛ سپس هر بار عهد و پیمان خود را می شکنند؛ و [از پیمان شکنی و خیانت،] پرهیز ندارند.»

پیامبر اسلام نیز به کرّات بر این اصل تأکید کرده و مسلمانان را به رعایت پیمان های خود با افراد دعوت نموده است و لذا می فرماید: «المؤمنون عند شروطهم»؛(۳۶۶) «مؤمنان نسبت به شرطها و تعهداتی که کرده اند متعهد می باشند.»

اسلام در مورد این اصل تنها به روابط داخلی مسلمانان بسنده نکرده بلکه آن را بر روابط بین الملل نیز تعمیم داده و پیامبر

اکرم صلی الله علیه وآله در روابط خارجی خود نیز به آن عمل کرده است.

پاسخ به شبهات

اشاره

اینک بعد از بحث و بررسی درباره سلمان رشدی و حکم او به بررسی شبهات در این باره می پردازیم؛

۱ – شبهه دخالت در امور دیگر کشورها

برخی می گویند: حکم قتل سلمان رشدی از آن جهت که شهروند یک کشور خارجی است مشمول دخالت در امور دیگر کشورها به حساب می آید و لذا مطابق قوانین بین المللی محکوم به بطلان است.

«جفری هاو» در این باره می گوید: «این حکم از اصل باطل است؛ زیرا نشانگر دخالت در شؤون داخلی بریتانیا به حساب می آید، و کسی حق ندارد مردم را به ترور شخصی در سرزمین های بریتانیا تحریک کند یا بر ضدّ یکی از هموطنان مقیم در این کشور اقدامی انجام دهد».(۳۶۷)

این شبهه و اشکال حتی از برخی روحانی نماهای غرب زده نیز مطرح شد که در پناه کفر در کشورهای غربی پناهنده بوده و زندگی می کردند که یکی از آن ها مهدی روحانی است.

آنان در تأیید سلمان رشدی و دولت انگلستان و بر ضد فتوای امام خمینی رحمه الله گفتند: «تنفیذ حکم شریعت ولو در حق یک مسلمان جایز نیست در صورتی که موجب بی احترامی به قوانین خاص یک دولت اجنبی و بیگانه شود».

پاسخ

اولاً: این حکم در حقیقت نشانه گرفتن مسببین و بانیان اصلی این کتاب است که چهره خود را در پشت سر سلمان رشدی مخفی کرده اند، و لذا از آنجا که طرف مقابل مسلمانان، غرب جنایتکار و در رأس آن ها انگلستان است، و هدفی جز تحریک مسلمانان و زمینه سازی برخورد تمدن ها و برپایی دوباره جنگ های صلیبی نبوده است لذا جا داشت که یکی از رهبران اسلامی این توطئه را درک کرده و با آن به شدت مقابله کند.

ثانیاً: احکام دین اسلام موافق با عقل و حکمت

و منطبق بر موازین فطرت و هماهنگ با سنت های تاریخ و همسو با قوانین طبیعت است؛ چرا که واضع آن ها ذات اقدس الهی است. و لـذا دین اسـلام فراملیتی و فرامنطقه ای و جهـانی و جاودانه است، همان گونه که از ظاهر آیات و روایات اسـتفاده می شود؛ و لذا می توان گفت که مرزبندی های دنیای معاصر نمی تواند مانعی برای شمول مقررات دین اسلام محسوب شود.

بدین جهت است که اسـلام، حق اعمال مقررات کیفری بر اشـخاص مسـئول در تهیه این کتاب را برای خود محفوظ می دارد؛ زیرا که در آن به حریم مقـدس اسـلام و پیامبرصـلی الله علیه وآله توهین شـده که در حقیقت توهین به مقـدسات بیش از یک میلیارد انسان است.

ثالثاً: وانگهی در رشته حقوق جزای بین الملل، یک سری جرائم به عنوان «جرائم علیه انسانیت» شناخته شده که خصوصیت آن ها این است که کشورهای جهان صـلاحیت رسیدگی به آن ها را خواهند داشت، این موضوع تحت عنوان «فرضـیه صـلاحیت جهانی حقوق کیفری» مطرح شده است.(۳۶۸)

و می دانیم که جرائم علیه انسـانیت لزومـاً مربـوط به حـالت جنـگ نیست و اختصـاص به جرائمی همچـون قتـل، کشـتار دسـته جمعی، برده کشـی، تبعیـد و شـکنجه و... ندارد بلکه شامل جرائم حقوقی مربوط به نفس و حیثیت های معنوی نیز می شود که کتاب «آیات شیطانی» از این قبیل جرائم است، و لذا کلیه کشورهای اسلامی که متضرّر اصلی این جرم هستند می توانند نسبت به اشخاص مسئول در تهیه این کتاب اقامه جرم نمایند. و در صورتی که مسئولان کشوری که مجرم در آن است او را محاکمه نمی کنند بلکه با اهداف سوئی از او پشتیبانی می نمایند، لذا اسلام به خود حق می دهد که حکم او را اعلام

کرده و درصدد اجرای آن باشد.

می دانیم که توجه به دین و مذهب و ارزش های اخلاقی و معنوی جزء فطرت بشر بوده و با عقل نیز قابل اثبات است، و لذا اهانت به این مسائل در حقیقت جنایت و اهانت به بشریت است. خصوصاً آنکه مشاهده کردیم که چگونه این کتاب موجب تشنج در سطح جهان شد که ممکن بود به برخورد جهانی تبدیل شود.

رابعاً: با مراجعه به قوانین بین الملل پی می بریم که نویسنده کتاب «آیات شیطانی» و منتشر کننده آن در انگلستان قوانین بسیاری که درباره حقوق بین الملل تصویب شده را نقض کرده است، اینک به برخی از این قوانین اشاره می کنیم؛

۱ – در منشور ملل متحد، مصوب ۱۹۴۵ میلادی به اصل «تحکیم صلح و امنیت جهانی» اشاره شده که در ماده اول آمده است که بر اساس آن دولت ها متعهدند که از تشنج آفرینی و اختلال در نظم بین المللی جلوگیری کنند، که انتشار این کتاب موجب تشنج آفرینی در سطح بین الملل شده است.

و نیز در ماده دوم، بند چهارم آن آمده است: «کشورها می بایستی در روابط بین المللی خود از کاری که به هر نحو با مقاصد ملل متحد مباینت داشته باشد، اجتناب ورزند».

۲ – در اعلامیه جهانی حقوق بشر، مصوب ۱۹۴۸ میلادی در مقدمه آن سخن از اهداف این اعلامیه به میان آورده و یکی از آن ها را جلوگیری از شیوه های خشونت آمیز و خصومت انگیز معرفی کرده است، که اهانت به وجدان بشری به حساب می آید؛ موضوعی که در کتاب سلمان رشدی و نشر آن به حساب نیامده است.

۳ – در میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، مصوب ۱۹۶۹ میلادی آمده است: «دولت های طرف این قرارداد

متعهـد می شوند که حقوق شـناخته شده در این میثاق را درباره کلیه افراد مقیم در قلمرو حاکمیتشان، بدون هیچ گونه تمایزی از قبیل: نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده دیگر، اصل و منشأ ملّی یا اجتماعی، ثروت، نسـبت با سایر وضـعیت ها محترم شمرده و تضمین کنند».

در حالی که دولت انگلسـتان در جریان چاپ و نشـر این کتاب لااقل حقوق مسلمانان آن کشور را نادیده گرفت؛ زیرا هنگامی که مسـلمانان انگلستان در این واقعه اقامه دعوی کردند مقامات قضایی و سیاسی آن کشور اعلام داشتند: «هیچ زمینه ای وجود ندارد که بر اساس آن کتاب آیات شیطانی منع شود».(۳۶۹)

۴ – در انگلسـتان قانونی است در حمایت از مقدسات دینی مردم و شـهروندان که مسـلمانان خواستند از این راه وارد شده و بر ضدّ سلمان رشدی اقامه دعوا کنند ولی دولت انگلستان آن را به مسیحیت تفسیر کرد.

۲ – تخیلی بودن کتاب آیات شیطانی

گفته شده: مطالب مندرج در این کتاب «آیات شیطانی» تخیلی بوده و فاقد جنبه واقعی و خارجی است؛ و لذا کسی نباید از آن رنجیده شود.

«سـلمان رشـدی» در نامه ای خطاب به «گاندی» در دفاع از کتابش می نویسد: «در این داسـتان، از پیامبری سـخن به میان آمده که نامش محمّد نیست و یاران و انصار غیرواقعی پیرامون او گرد آمده اند».(۳۷۰)

او در سـبک نگارش خود گفته است: «... خوشـبختانه آنچه می نویسیم، نوعی افسانه امروزی است. بنابراین مسأله ای ندارد، به کسـی برنمی خورد، گفته هایم را خیلی جدّی نمی گیرنـد و در نتیجه لزومی هم ندارد که علیه من اقدامی بکنند، چه راحت». (۳۷۱)

و به تعبیر برخی از غربیان که معتقدند چون داسـتان آیه های شیطانی با واقعیت مطابقت ندارد، بنابراین نمی تواند موهن باشد. (۳۷۲)

پاسخ

اولاً: شواهدی وجود دارد

که «سلمان رشدی» از کتابش چیزی بیشتر از یک رمان تخیلی را اراده کرده است؛ او می گوید: «کتاب من به عنوان کتاب تاریخ خوانده خواهد شد».(۳۷۳)

مگر مطالعه کتاب تخیلی انسان را به تاریخ و واقعیت های آن می رساند؟ اگر چنین است، دیگر تخیل نیست.

او نیز می گوید: «من آنچه را در کتاب آیات شیطانی نوشته ام قبول دارم».(۳۷۴) آیا تخیل را می توان تصدیق کرد یا واقعیت را؟

او هنگامی که با بازتاب های تند عمومی مسلمانان مواجه می شود آرزو می کند که ای کاش کتابی با انتقادهای شدیدتر می نوشت.(۳۷۵) پس موضوع کتاب او، انتقاد از واقعیت ها - در نظر او - است نه تخیل محض؛ زیرا تخیلات قابل انتقاد نیستند، بلکه واقعیت ها هستند که انتقادپذیرند.

ثانیاً: اسم، علامت و نشانه ای است برای نشان دادن مسمّی، و لذا اگر ابعاد وجودی یک شخصیتی تعریف و ترسیم شود، دیگر احتیاجی به اسم نیست؛ زیرا اسم هر چه باشد شنونده، مسمّی را درک می کند.

او در داستان خود به بیان سمبلیک تاریخ اسلام پرداخته، و شخصیت ها و فرازهای تاریخی را خیلی روشن به هم پیوند داده است. چه کسی است که متوجه نشود، منظور از پیامبری که در جاهلیت آمد و بر او آیاتی از جانب پروردگار توسط جبرئیل نازل شد، و همسری به نام عایشه و یارانی چون سلمان و اباذر و خالد و حمزه اطراف او گرد آمده اند، و ده ها نشانه دیگر مربوط به کیست؟(۳۷۶)

ثالثاً: او نامی را برای شخصیت داستان خود انتخاب کرده که عبارتند از «ماهوند»، و آن، گذشته از اینکه نامی توهین آمیز است، فرهنگ نویسان آن را به «محمّد» ترجمه کرده اند.(۳۷۷)

و حتی خود سلمان رشدی به طور رمز به نام شخصیت قصه

خود اشاره کرده و می گوید: «اگر نام او درست تلفظ و ادا شود، به معنای کسی است که باید برای وجود او سپاسگزاری و شکر نمود».(۳۷۸) که این اشاره به نام احمد و محمّد است.

و لذا به این نتیجه می رسیم که انتخاب این سبک برای داستان خود در کتاب «آیات شیطانی» و توجیه آن، در حقیقت به جهت بازگذاشتن راهی برای فرار از مسئولیت عمل زشت خود بوده است.

۳ – آزادی عقیده و بیان

بر اساس این دفاعیه، بر فرض که این کتاب واقعیت خارجی هم می داشت، به استناد به قانون «حق آزادی عقیده و بیان»، نویسنده آن مجاز بوده چنین افکاری داشته و آن ها را به نگارش درآورد. و لذا سلمان رشدی می گوید: «جمع آوری کتابش از بازار، یک فاجعه و نقض حق آزادی بیان است».(۳۷۹)

«مارگارت تاچر» نخست وزیر وقت انگلستان، در بیانیه ای که در این مورد برای پارلمان فرستاد گفت: «آزادی عقیده و بیان، پایه و اساس یک جامعه است».(۳۸۰)

در جریان انتشار این کتاب، بخش فرانسوی انجمن قلم که متشکل از ۵۵۰ نویسنده است، در نامه ای به نخست وزیر به اصل «آزادی بیان» استناد کرده و از کتاب «آیات شیطانی» دفاع نمودند.(۳۸۱)

همچنین اتحادیه های مطبوعات خارجی در رم، تصمیم ایران را اقدامی علیه آزادی وجدان، مذهب و عقیده که ارزش های واقعی جهان متمدن و انسانی است، نامیدند.(۳۸۲)

پاسخ

همان گونه که قبلاً اشاره شد آزادی بیان مثل سایر آزادی ها، قلمرو معینی دارد و نمی تواند بی حدّ و حصر باشد، و کسانی که فلسفه آزادی بیان را ترسیم کرده اند، هیچ گاه آزادی را بدون مسئولیت معرفی نکرده اند، و هیچ عقل سلیمی، آزادی را با رهایی یکی ندانسته است.

آیت اللّه جوادی آملی می فرماید: «اصولاً انسان

یک موجود محدود است و تمام اوصاف کمالی او از قبیل حیات، علم، قدرت، اراده و مانند آن متناهی هستند. ممکن نیست که اصل وجود بشر متناهی باشد و آزادی او که از اوصاف اوست و در اصل تحقق، تابع هستی اوست، غیرمحدود باشد. بنابراین، حتماً آزادی های انسان از جمله آزادی بیان او محدود و مشروط و مقید است».(۳۸۳)

۴ – مناقشه در سند روایات

برخی می گویند: «مستند احکام یاد شده در مورد اعدام مرتد، همگی خبر واحد است. دلیل حجیت و اعتبار خبر ثقه بنای عقلاست. عقلاً در امور خطیر و بسیار مهم بر خلاف دیگر امور، به خبر ثقه اکتفا نمی کنند».(۳۸۴)

پاسخ

اولاً: این مسأله مورد اجماع فقها است و حتی ادعای اجماع منقول و محصل در مسأله شده است،(۳۸۵) و این اختصاص به شیعه ندارد بلکه نزد اهل سنت نیز، مسأله ای اجماعی است.(۳۸۶)

ثانیاً: روایات در این مسأله به حدّ تواتر بوده و یا در حدّ استفاضه می باشد، و لذا ابن ادریس حلّی و سید مرتضی که به خبر واحد عمل نمی کنند اصل این حکم را قبول دارند.(۳۸۷)

ثالثاً: خبر واحد حجت است و حجت آن به ادله ای از قرآن و روایات و سیره عقلا و اجماع ثابت می باشد و همان گونه که در جای خود ثابت کرده ایم به طور حتم مفاد این روایات که اعدام مرتد است با سیره عقلا و عقل قطعی هماهنگی کامل دارد.

۵ – ادعای تعارض بین آیات و روایات

گفته شده: «به نصّ قرآن کریم اکراه در دین منفی و منهی است، بنابراین، حکم اعدام مرتد معارض است با آیه شریفه «لاإِکْراهَ فِی الدّین» و آیات متعددی... این آیات آبی از تخصیص است؛ چرا که اشاره به حکم عقلی دارد... لذا چنین روایاتی از اعتبار ساقط است و عملشان را به اهلشان وامی گذاریم، به این معنا که مفاد این روایات بر ما روشن نیست و می باید با رجوع به حضرات معصومین علیهم السلام رفع ابهام و اجمال گردد و تا این زمان نمی توان به مفاد این روایات عمل کرد». (۳۸۸)

پاسخ

اولاً: آیه «لاإِکْراهَ فِی الدّین» مربوط به پذیرش اولیه دین است که هر کس باید

با تحقیق همه جانبه دین را بپذیرد و روایات ارتداد مربوط به بعد از پذیرش دین است و لذا مورد آن دو فرق می کند.

ثانیاً: روایات حکم مرتد صحیح السند بوده و مفاد آن نیز بسیار واضح و روشن است و اجمالی ندارد تا علم به آن ها را به حضرات معصومین علیهم السلام ارجاع دهیم، و لذا راه دیگری را که می توان پیمود و مسأله را حل کرد این که در مفاد آیه «لاإکْراهَ فِی الدّین» تصرف کرده و معنایی برای آن کرد که با این احادیث هیچ گونه منافاتی نداشته باشد؛ زیرا مطابق با قاعده معروف «الجمع مهما امکن اولی من الطرح» وظیفه داریم حتی الامکان بین دو دسته ادله جمع کرده و به مفاد آن دو عمل نماییم.

۶ – ادعای سکوت آیات از حکم اعدام

اشکال شده: «قرآن کریم اگرچه تغییر ایمان به کفر را مذموم دانسته اما بنابر منطق متین خود تنها از عواقب سوء اخروی آن ها خبر داده و هیچ مجازات دنیوی از قبیل اعدام و حبس ابد را تجویز نکرده است...».(۳۸۹)

پاسخ

اولاً: از کجا که فقط سخن از عاقبت سوء اخروی گفتن منطق متین است؟! چه بسیار افرادی که در جامعه زندگی کرده و اعتقادی به بزرخ و قیامت و حساب و کتاب ندارند و یا بی اهمیت نسبت به این امورند، و لذا به طور حتم احتیاج به یک حکم بازدارنده اجتماعی در همین دنیاست تا از جرم هایی که باعث اختلال نظام جامعه می شود جلوگیری شود.

ثانیاً: قرآن کریم تمام خصوصیات احکام مسایل را بیان نکرده و تنها به کلیات احکام و یا لااقل بخشی از جزئیات آن اشاره نموده است و تفصیل آن به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله

واگذار شده است.

خداوند متعال می فرماید: «وَأَنزَلْنا إِلَیکَ الذِّکْرَ لِتُبَینَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیهِمْ»؛(۳۹۰) «و ما این ذکر [= قرآن را بر تو نازل کردیم، تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آن ها روشن سازی؛ و شاید اندیشه کنند.»

در نتیجه بیانات پیامبرصلی الله علیه وآله در ذیل آیات که در حقیقت توضیح دهنده مقصود آن هاست برای همه حجت است و از آن جمله مسأله حکم مرتد می باشد.

ثالثاً: از کجا که قرآن سخن از عقوبت و مجازات دنیوی از قبیل اعدام و حبس ابد و... برای مجرمان معین نکرده است؟ مگر درباره حکم «محارب» نمی فرماید: «إِنَّما جَزَ ؤُا الَّذِینَ یحارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَیسْعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَساداً أَن یقَتَّلُوا أَوْ یصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَیدِیهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلفٍ أَوْ ینفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ...»؛(۳۹۱) «کیفر آن ها که با خدا و پیامبرش به جنگ برمی خیزند، و اقدام به فساد در روی زمین می کنند، [و با تهدید اسلحه، به جان و مال و ناموس مردم حمله می برند،] فقط این است که اعدام شوند؛ یا به دار آویخته گردند؛ یا [چهار انگشت از] دست [راست] و پای [چپ آن ها، بعکس یکدیگر، بریده شود؛ و یا از سرزمین خود تبعید گردند...».

۷ – اشکال بر اجرای حدود الهی در عصر غیبت

و نیز می گویند: «... قول معروف، عدم جواز اقامه حدود در غیرزمان حضور معصوم است تا آنجا که برخی بر این امر، ادعای اجماع کرده اند».(۳۹۲)

پاسخ

اولاً: اشکال ایشان در اصل حکم بود که با بنای عقلا سازگاری ندارد و این اشکال اختصاص به عصر غیبت ندارد بلکه اعتراض او شامل اجرای این حکم در عصر معصوم نیز می شود.

ثانیاً: اجماعی که ادعا شده واقعیت ندارد و فقط به ابن زهره

چنین اجماعی نسبت داده شده است، و حتی به تعبیر صاحب «جواهرالکلام» نه تنها اجماع مورد ادعای آنان محقق نیست بلکه اجماع بر خلاف دیدگاه آن ها وجود دارد.(۳۹۳)

آیت اللّه خویی رحمه الله می فرماید: «معروف و مشهور این است که اقامه حدود در عصر غیبت جایز است و در این مسأله مخالفتی نقل نشده مگر از ابن زهره و ابن ادریس که البته چنین اجماعی هم ثابت نگردیده است».(۳۹۴)

صاحب «جواهرالکلام» به طور قطع از این مسأله دفاع کرده و برای اثبات آن به ادله گوناگونی استناد کرده است، از آن جمله روایات بسیاری که بر اساس آن، فقیه جامع الشرایط در عصر غیبت به عنوان امین پیامبرصلی الله علیه وآله و جانشین معصوم علیهم السلام در اجرای حدود الهی معرفی شده است،(۳۹۵) و کثرت این روایات ضمن تنوع راویان آن، از آن ها روایاتی در حدّ استفاضه ساخته است.

او در پایان سخنانش می گوید: «این مسأله به حدّی آشکار است که نیازی به استدلال ندارد و شگفت آور است که برخی در این مسأله وسوسه می کنند، گویا این دسته حتی اندکی طعم فقه را نچشیده اند».(۳۹۶)

او حتی روایتی که دلالت بر اختصاص اجرای حدود در عصر امام دارد را تضعیف نموده است.

۸ – تبدّل حکم به تبدل موضوع

برخی می گویند: «قصه ارتداد و شدت عمل با مخالفان، قصه حق و باطل نیست، بلکه قصه براندازی است. براندازی و تهدیدی که در دوران ناتوانی، متوجه یک مجموعه می شود. وقتی اسلام در دوران کودکی و کوچکی بود به سهولت می شد این نهال نوپا را برکند، در مقابل کمترین خطری که آن را تهدید می کرد از آن مراقبت می شد، اما اینک که این درخت این چنین تناور شده و دیگر کسی

خیال برکندن آن را نمی توانـد بکنـد و زور رسـتم هـا هـم بـه آن نمی رسـد، دیگر برگی از ایـن درخت کنـدن تـأثیری نمی گذارد».(۳۹۷)

پاسخ

دشـمنان اسـلام از هر طرف درصدد ضـربه زدن به اسـلام و ریشه کن نمودن آن هستند و در حقیقت با طرح برخورد تمدن ها می خواهند ایمان مردم را تضـعیف کرده و اسـلام را نابود نمایند، و ما در این باره خطر دشمن را دست کم گرفته ایم. اگر در عصـر ظهور اسـلام از راه محـدودی تهاجم اعتقادی بر ضـد اسـلام بود به طور قطع امروزه تهاجمات بیشتر و همه جانبه شـده و ایمان مردم مورد هدف قرار گرفته است؛ گرچه اسلام در این برهه از زمان از استحکام ویژه ای برخوردار است، ولی در مقابل آن، کفر هم نسـبت به زمان سابق قدرتمند شده و تهاجم همه جانبه ای را بر ضد اسلام و مقدسات مسلمانان شروع کرده است که از آن جمله می توان به موضوع کتاب سلمان رشدی اشاره کرد.

۹ – طرح توبه سلمان رشدی

برخی می گویند: سـلمان رشدی از عملکرد خود توبه کرده و از مسـلمانان به جهت اهانت به اسلام و ساحت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله معذرت خواهی کرده است، و لذا حکم قتل او نیز باید پس گرفته شود.

پاسخ

اولاًـ مطـابق نظر عموم فقهـای اسـلامی حکم مرتـد فطری بـا توبه از بین نمی رود. و لـذا امام خمینی رحمه الله فرمود: «سـلمان رشـدی اگر توبه کند و زاهد زمان نیز گردد، بر هر مسـلمانی واجب است با جان و مال، تمامی همّ خود را به کار گیرد تا او را به درک واصل گرداند».(۳۹۸)

ثانیاً: مسأله سلمان رشدی همان گونه که اشاره کردیم مسأله ای شخصی نبوده تا از آن اغماض گردد، بلکه توطئه ای

عظیم و حساب شده بر ضد اسلام و مسلمین بوده است که اگر مسلمانان از آن کوتاه می آمدند ضربه ای بسیار سهمگین در پیش رو داشتند، ولی با مواجه شدن با فتوای کوبنده و محکم امام خمینی رحمه الله غرب فهمید که مسلمانان مصمم به دفاع از دین و آیین خود می باشند، گرچه مال و جان و آبروی آن ها در خطر قرار گیرد.

ثالثاً: به طور حتم می دانیم سلمان رشدی هرگز حاضر نشد تا از عمل زشت و کریه خود اظهار ندامت و پشیمانی کند بلکه بر کینه توزی و عناد خود اصرار ورزید، و این مطلبی است که غربی ها نیز بر آن اشاره کرده اند؛

«نیل پستمن» می گوید: «سلمان رشدی در مناظره ای که با دکتر هشام العصاوی در شبکه بی بی سی داشت، از پذیرفتن پیشنهاد معذرت خواهی از مسلمانان خودداری می کند و در جواب می گوید: هرگز معذرت خواهی نخواهم کرد».(۳۹۹)

۱۰ – افسانه غرانیق

اهل سنت در کتب خود احادیثی را نقل کرده و به پیامبرصلی الله علیه وآله نسبت می دهند که با مقام عصمت آن بزرگوار در مقام ابلاغ وحی سازگاری ندارد. و می تواند متمسکی برای امثال سلمان رشدی باشد. اینک به نمونه هایی از آنها اشاره می کنیم:

۱ – ابن جریر طبری به سند صحیح – نزد خود – از ابن عباس و دیگران نقل کرده که پیامبرصلی الله علیه وآله در میان جماعتی از مشرکان قریش کنار درب کعبه منتظر نزول آیات قرآن به سر می برد تا با قوم سرکشش بحث کند؛ زیرا از دوری آنها از حق و حقیقت رنج می برد و امیدوار بود تا قومش یکپارچه شوند. چون سوره «نجم» نازل شد حضرت شروع به قرائت آیات آن نمود و هنگامی

که به این آیات رسید: «أَفَرَءَیتُمُ اللَّتَ وَالْعُزَّی وَمَنَواهَ الثّالِثَهَ الْأُخْرَی ؛(۴۰۰) «به من خبر دهید آیا بتهای «لات» و «عزّی»... و «منات» که سوّمین آن هاست [دختران خدا هستند]؟!» شیطان بر او این کلمات را القا کرد: «تلک الغرانیق العلی و انّ شفاعتهنّ لترتجی»؛ «آنان متقربان الهی اند که امید شفاعت از آنها می باشد». پیامبرصلی الله علیه وآله گمان کرد که این کلمات وحی است و لذا در بین جماعت قریش تلاوت نمود و از آن گذشته و بقیه سوره را قرائت کرد. بعد از اتمام سوره، پیامبرصلی الله علیه وآله و مسلمانان همگی سجده نمودند و مشرکان از آن جهت که خدایانشان مورد تعظیم قرار گرفته بود سجده کردند.»

خبر این قصه پخش شد تا اینکه به مهاجران حبشه رسید، آنان شروع به بازگشت به شهر مکه کردند و از این توافقی که بین مشرکان و مسلمانان انجام گرفته بود خشنود شدند، همانگونه که پیامبرصلی الله علیه وآله از اینکه آرزوی دیرینه اش در اتحاد بین اقوام قریش تحقق یافته بود خوشحال به نظر می رسید... چون شب شد جبرئیل بر وی نازل شد و عرض کرد: سوره را بر من بخوان. پیامبرصلی الله علیه وآله شروع به قرائت سوره کرد و چون به آن دو جمله رسید جبرئیل عرض کرد: ساکت شو! از کجا این دو جمله را آورده ای؟! رسول خداصلی الله علیه وآله پشیمان شد و گفت: من بر خدا افترا بستم و به او چیزی را نسبت دادم که نگفته است. لذا حضرت شدیداً محزون شد و از خدا ترسید...».(۴۰۱)

ابن حجر عسقلانی بعد از نقل این حدیث می گوید: «در این باره سه حدیث مرسل

رسیده که رجال آن همگی مورد وثوق و دارای شرایط صحت اند».

آنگاه شروع به تهاجم بر کسانی می کند که این قصه را دروغ می دانند و می گوید: «هرگاه طُرُق حدیث زیاد و مخارج آن متباین بود، این دلالت بر آن دارد که حدیث دارای اصل و اساس است».

و در آخر می گوید: «این مراسیل قابل احتجاج است و لو نزد کسانی که به مراسیل استدلال نمی کنند؛ زیرا برخی از آن ها برخی دیگر را تأیید می کنند».

پاسخ

۱ - این قصه گرچه ادعا شده که سندهای صحیح دارد و یا حدّاقل برای آن اصل و اساسی است ولی بنابرنقل حدیث شناس معروف اهل سنت ناصرالدین البانی تمام سندهای آن ضعیف می باشد و لذا ایشان کتابی را در این باره تألیف نموده اند.

احمد بن حسین بیهقی شافعی می گوید: «هذا الحدیث من جهه النقل غیرثابت و رواته مطعون فیهم»؛(۴۰۲) «این حدیث از جهت نقل ثابت نیست و به راویان آن طعن وارد شده است».

ابوبکر ابن العربی می گوید: «کلّ مایرویه الطبری فی ذلک باطل لااصل له»؛(۴۰۳) «هرآنچه را که طبری در این باره ذکر کرده اصل و اساسی ندارد».

قاضی عیاض می گوید: «هذا الحدیث لم یخرجه احد من اهل الصحه، و لارواه ثقه بسند سلیم متّصل، و انّما أولع به و بمثله المفسرون و المؤرخون المولعون بکلّ غریب، المتلقّفون من الصحف کل صحیح و سقیم ...»؛(۴۰۴) «این حدیث را هیچ یک از کسانی که حدیث صحیح نقل می کنند ذکر نکرده اند و نیز هیچ راوی ثقه ای آن را با سند سالم متصل نقل نکرده است، آری بر نقل این روایت و امثال آن افرادی از مفسران و مورّخان ولع دارند که درصدد نقل هر حدیث غریب اند، کسانی

که هر حدیث صحیح و باطل را از کتاب ها جمع کرده و ثبت می کنند...».

۲ - این قصه بـا نصوص قرآن سازگاری نـدارد آنجا که می فرمایـد: «لَّا یأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَینِ یـدَیهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنزِیلٌ مِّنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ»؛(۴۰۵) «به هیـچ گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سـراغ آن نمی آیـد؛ چرا که از سوی خداونـد حکیم و شایسته ستایش نازل شده است.»

و نیز در اول همین سوره می فرمایـد: «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَی * مـا ضَـلَّ صـاحِبُکُمْ وَما غَوَی * وَما ینطِقُ عَنِ الْهَوَی * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْی یوحَی * عَلَّمَهُ شَدِیدُ الْقُوَی ؛(۴۰۶) «سوگند به ستاره هنگامی که افول می کند، که هرگز دوست شـما [= محمّدصلی الله علیه وآلـه] منحرف نشـده و مقصـد را گم نکرده است، و هرگز از روی هـوای نفس سـخن نمی گویـد! آنچه می گویـد چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست! آن کس که قدرت عظیمی دارد [=جبرئیل امین او را تعلیم داده است.»

قرآن - طبق این آیات - شـهادت و گواهی می دهـد که پیامبرصـلی الله علیه وآله هرگز گمراه نشده و به جز وحی سـخن نمی گوید.

و نیز می فرماید: «إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنا الذِّکْرَ وَإِنّا لَهُ لَحافِظُونَ»؛(۴۰۷) «ما قرآن را نازل کردیم و ما بطور قطع نگهدار آنیم.»

و می فرمایـد: «إِنَّهُ لَیسَ لَهُ سُـلْطنٌ عَلَی الَّذِینَ آمَنُـوا وَعَلَی رَبِّهِمْ یتَوَکَّلُـونَ»؛(۴۰۸) «چرا که او، بر کسـانی که ایمـان دارنـد و بر پروردگارشان توکّل می کنند، تسلّطی ندارد.»

و می فرمایـد: «إِنَّ عِبـادِی لَیسَ لَـکَ عَلَیهِمْ سُـلْطنٌ وَکَفَی بِرَبِّکَ وَکِیلًا»؛(۴۰۹) «[اما بـدان] تو هرگز سـلطه ای بر بنـدگان من، نخواهی یافت [و آن ها هیچ گاه به دام تو گرفتار نمی شوند]! همین قدر کافی

است که پروردگارت حافظ آن ها باشد.»

و می فرماید: «وَلَوْلَا أَن ثَبَّتْناکَ لَقَدْ کِدتَّ تَرْکَنُ إِلَیهِمْ شَیاً قَلِیلًا»؛(۴۱۰) «و اگر ما تو را ثابت قدم نمی ساختیم [و در پرتو مقام عصمت، مصون از انحراف نبودی ، نزدیک بود به آنان تمایل کنی.»

۳ - این قصه با مقام عصمت انبیاء سازگاری ندارد. مقامی که با دلیل عقل و نقل به اثبات رسیده است.

علامه طباطبایی رحمه الله می فرماید: «الأدلّه القطعیه علی عصمته تکذّب متنها و ان فرضت صحّه سندها؛ فمن الواجب تنزیه ساحته المقدسه عن مثل هذه الخطیئه مضافاً إلی ان الروایه تنسب الیه صلی الله علیه وآله اشنع الجهل و اقبه»؛(۴۱۱) «ادله قطعی بر عصمت پیامبرصلی الله علیه وآله متن این حدیث را تکذیب می کند برفرض که سند آن صحیح باشد؛ لذا واجب است که جانب قدسیت پیامبرصلی الله علیه وآله را از امثال این رذایل که کرامت انبیاء را نشانه گرفته، پاک کرد.»

۴ - قاضی عیاض می گوید: «این قصه از حیث نظری و عرفی محال به نظر می رسد؛ زیرا قابل التیام با آیات دیگر از این سوره نیست و در ظاهر متناقض است و مدح و ذمّ بتها با هم مخلوط می باشند...».(۴۱۲)

۵ - اگر این قصه و حکایت صحیح بود باید شایع می شد و مشرکان آن را متمسک خود قرار داده و با مسلمانان محاجّه می نمودند و ادعای پیامبرصلی الله علیه وآله در نسخ آیه را نمی پذیرفتند، در حالی که تاریخ هیچ گونه اشاره ای به این مطالب نکرده است.

پی نوشت ها

۱) محمد بن محمود النجار، الدره الثمنیه فی تاریخ المدینه، ص ۲۲۷.

۲) سوره مائده، آیات ۸۲ و ۸۳.

۳) سوره بقره، آیه ۱۲۰.

۴) سوره لقمان، آیه ۲۱.

۵) سوره نساء، آیه ۱۶۶.

۶)

سوره بقره، آیه ۸۹.

۷) سوره بقره، آیه ۱۴۶.

۸) سوره بقره، آیه ۱۷۴.

۹) سوره مائده، آیه ۱۵.

۱۰) سوره مائده، آیه ۴۱.

۱۱) سوره آل عمران، آیه ۷۲.

۱۲) سوره آل عمران، آیه ۷۸.

۱۳) المغازی، واقدی، ج ۱، ص ۱۷۷، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۹، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۰۹.

۱۴) المغازی، واقدی، ج ۱، ص ۳۶۴ – ۳۶۹ .

۱۵) المغازی، واقدی، ج ۲، ص ۴۴۱ و ۴۹۹، السیره النبویه، ابن هشام، ج ۳، ص ۲۱۴ و ۲۳۴، المصنّف، عبد الرزاق، ج ۵، ص ۳۷۰ .

۱۶) المغازی، واقدی، ج ۲، ص ۶۶۸ – ۶۷۲، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۹۴، المصنّف، ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۳۹۳ – ۳۹۴، السیره النبویه، ابن هشام، ج ۳، ص ۳۳۵ .

۱۷) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۷۲، ح ۲۶۱۷، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۲۱، مسند احمد، ج ۲، ص ۴۵۱...

۱۸) السیره النبویه، ابن هشام، ج ۴، ص ۱۶۰ .

۱۹) السیره النبویه، ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۴۹، البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۳۹۴، تاریخ المدینه، ج ۳، ص ۲۹۴ .

۲۰)] . سوره مائده، آیات ۱۴و۱۵.

۲۱) سوره آل عمران، آیه ۶۱.

۲۲) فتوح البلدان، بلاذری، قسم اول، ص ۱۵۰.

۲۳) الفِصَل، ج ۱، ص ۲۱۷ ؛ جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۵۳.

۲۴) الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۹۳ ؛ تاریخ عمر بن خطّاب، ابن جوزی، ص ۳۰ ؛ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۳۳ ؛ تاریخ

الأمم و الملوک، ج ۳، ص ۲۶۷.

۲۵) تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۷.

۲۶) حلیه الاولیاء، ج ۵، ص ۳۸۹و۳۹۰.

۲۷) کنز العمال، ج ۱۲، ص ۵۶۷.

۲۸) سوره غافر، آیه ۸.

۲۹) درّ المنثور، ج

۵، ص ۳۴۷.

۳۰) سوره مدثر، آیه ۴۲.

۳۱) همان، ج ۶، ص ۲۸۵.

۳۲) الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۵۸.

۳۳) شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۱۵.

۳۴) فجر الاسلام، ص ۱۵۰.

۳۵) مسند احمد، ج ۱، ص ۳۸.

۳۶) درّ المنثور، ج ۱، ص ۱۳۶.

۳۷) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۸۱.

۳۸) حلیه الاولیاء، ج ۵، ص ۳۶۵.

۳۹) طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۶۲ ؛ حلیه الاولیاء، ج ۶، ص ۱۳و۲۳.

۴۰) سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۸۹ ؛ البدایه و النهایه، ج ۱، ص ۱۸.

۴۱) التراتیب الاداریه، ج ۲، ص ۳۲۷.

۴۲) فجرالاسلام، ص ۱۶۰و۲۰۱ ؛ تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۴۳۹ ؛ الاسرائیلیات و اثرها فی کتب التفسیر، ص ۱۱۰و۱۱۷و۱۵۴و۱۶۰و۱۶۱و۱۶۸.

۴۳) البدایه و النهایه، ج ۱، ص ۱۷.

۴۴) اضواء علی السنه المحمّدیه، ص ۱۴۵.

۴۵) ضحی الاسلام، ج ۲، ص ۱۳۹.

۴۶) درّ المنثور، ج ۵، ص ۳۴۷ ؛ حلیه الاولیاء، ج ۵، ص ۳۷۵.

۴۷) سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۸۹.

۴۸) المنار، ج ۲۷، ص ۵۴۱.

۴۹) سوره بقره، آیه ۱۷۷.

۵۰) مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۳۹و۲۴۰.

۵۱) همان، ج ۲، ص ۳۴۰.

۵۲) میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۵۲و۳۵۳.

۵۳) تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۱۰۰و۱۰۱.

۵۴) کنز العمال، ج ۱، ص ۲۸۱، ح ۲۹۴۴۸.

۵۵) صحیح بخاری، ج ۴، باب صفه ابلیس و جنوده، ص ۱۲۵.

۵۶) سوره حجر، آیه ۴۲.

۵۷) فجر الاسلام، ص ۱۶۰.

۵۸) الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۳، ص ۴۷۳.

۵۹) تاریخ تمدن اسلامی، جورجی زیدان، ج ۴، ص ۷۷.

۶۰) تاریخ جنگ های صلیبی، ص ۴۲.

۶۱) تاریخ جنگ های صلیبی، ص ۴۳.

۶۲) همان، ص ۱۵۷ – ۱۶۷.

۶۳) جنگ های صلیبی از دیدگاه شرقیان، ص ۶۱.

۶۴) ر.ک: جنگ های صلیبی از دیدگاه شرقیان، ص ۲۳.

۶۵)

تاریخ جنگ های صلیبی، ترجمه منوچهر کاشف، ج ۲، ص ۵۴۴.

۶۶) تاریخ تمدن، ج ۴، ص ۲۳۹.

۶۷) تمدن اسلام و عرب، ج ۱، ص ۱۴۱.

۶۸) همان.

۶۹) اسلام و حقوق طبیعی انسان، ص ۴۹.

۷۰) چگونگی آزادی در اسلام، حسن صفار، ص ۶۸.

۷۱) اسلام آیین زندگی، علی حجتی کرمانی، ص ۲۰۲.

۷۲) مسأله وحی، مهندس مهدی بازرگان، ص ۱۹.

۷۳) نخستین رویارویی های اندیشه گران ایران، دکتر عبدالهادی حائری، ص ۴۸۸.

۷۴) روح القوانین، ترجمه علی اکبر مهتدی، ص ۴۳۲.

۷۵) همان، ص ۴۳۳.

۷۶) اسلام از نظر ولتر، به نقل از کلّیات آثار ولتر، ج ۱، ص ۸۳.

۷۷) الابطال، ص ۵۷.

۷۸) همان، ص ۶۹.

۷۹) همان، ص ۸۹.

۸۰) همان، ص ۹۱.

۸۱) الأبطال، ترجمه کتاب کارالیل به عربی، ص ۹۶.

۸۲) همان، ص ۱۳۳.

۸۳) همان، ص ۱۳۳.

۸۴) همان، ص ۱۵۶.

۸۵) الرسول، حیات محمدصلی الله علیه وآله، ص ۵۲.

۸۶) همان، ص ۱۰۰.

۸۷) همان، ص ۱۰۴.

۸۸) همان، ص ۱۶۴.

۸۹) همان، ص ۲۹۵.

۹۰) همان، ص ۱۶۵.

۹۱) همان، ص ۴۰۷.

۹۲) همان، ص ۲۸۳.

۹۳) محمدصلی الله علیه وآله ستاره ای که در مکه درخشید، ص ۱۵.

۹۴) همان، ص ۲۷۲.

۹۵) همان، ص ۲۷۹.

۹۶) همان، ص ۲۸۱.

۹۷) همان، ص ۷۴.

۹۸) عذر تقصیر به پیشگاه محمّدصلی الله علیه وآله، ص ۱۳.

۹۹) همان، ص ۱۶.

۱۰۰) همان، ص ۲۵.

۱۰۱) همان، ص ۲۱۰.

۱۰۲) همان، ص ۲۱۱.

۱۰۳) عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن، ص ۱۳.

۱۰۴) محمّد، نابلئون السماء، ص ۱.

۱۰۵) همان، ص ۶۰.

۱۰۶) همان، ص ۶۷.

۱۰۷) همان، ص ۶۴.

۱۰۸) تمدن اسلام و غرب، ص ۱۱۹.

۱۰۹) همان، ص ۱۲۶.

۱۱۰) همان، ص ۱۱۲.

۱۱۱) همان، ص ۱۱۵.

۱۱۲) التمدن الاسلامی، گوستاو لوبون، ص ۶۷.

۱۱۳) حیات محمّدصلی الله علیه وآله، ص ۲۹۰-۲۹۲.

۱۱۴) همان، ص ۲۹۹.

۱۱۵) همان، ص ۳۰۱.

۱۱۶) حیات محمّد، ص ۲۷۷.

۱۱۷) همان، ص

۲۸۰-۲۸۲.

۱۱۸) همان، ص ۱۸۶.

۱۱۹) محمّدصلی الله علیه وآله و علماء الغرب، ص ۸۶.

۱۲۰) اسلام از نظر ولتر، ص ۵۳.

۱۲۱) اسلام از نظر ولتر، ص ۱۲۷.

۱۲۲) پیشرفت سریع اسلام، ص ۲۰-۲۱.

۱۲۳) همان، ص ۲۳.

۱۲۴) محمّدصلی الله علیه وآله رسول اللّه، ص ۴۹.

۱۲۵) همان، ص ۳۰۸.

۱۲۶) الاسلام، ص ۲۴.

۱۲۷) همان، ص ۲۶.

۱۲۸) الحضاره الاسلامیه، ص ۲۸.

۱۲۹) همان، ص ۳۸.

۱۳۰) تاریخ بشر، ص ۹۷.

۱۳۱) تاریخ عرب، ج ۱، ص ۱۰۰-۱۰۳.

۱۳۲) همان، ج ۱، ص ۱۱۰.

۱۳۳) الدوله الاسلامیه و سقوطها، ص ۹.

۱۳۴) تاریخ العالم العربی، ص ۱۱.

۱۳۵) نگاهی به تاریخ جهان، ص ۳۱۷.

۱۳۶) همان، ص ۳۰۰.

۱۳۷) فتح القسطنطنیه، ص ۳۱.

۱۳۸) سیر تکاملی تمدن، ص ۲۷۳.

۱۳۹) الفتوحات العربیه الکبری، ص ۶۰.

۱۴۰) همان، ص ۶۱.

۱۴۱) همان، ص ۱۳۳.

۱۴۲) همان، ص ۱۵۶.

۱۴۳) همان، ص ۱۵۷.

۱۴۴) همان، ص ۶۶.

۱۴۵) قصه الحضاره، ج ۱۳، ص ۳۳.

۱۴۶) همان، ص ۴۵.

۱۴۷) همان، ص ۴۴.

۱۴۸) همان، ص ۳۲.

۱۴۹) همان، ص ۵۹.

۱۵۰) ردّ علی الشیطان، مصطفی طلّاس، ص ۱۲۸، به نقل از او.

۱۵۱) محمّد و الاسلام، ص ۲۲.

۱۵۲) محمّد و الاسلام، ص ۶.

۱۵۳) محمّد و علماء الغرب، ص ۱۸۱، به نقل از او.

۱۵۴) محمّد و علماء الغرب، ص ۱۲۴، به نقل از او.

۱۵۵) محمّد، پیامبر و سیاستمدار، ترجمه اسماعیل والی زاده، ص ۲۸۹.

۱۵۶) برخورد آرای مسلمانان و مسیحیان، تفاهمات و سوء تفاهمات، ص ۴۱–۴۸.

۱۵۷) الامام علی علیه السلام، صوت العداله الانسانیه، ص ۳۷۶.

۱۵۸) العقیده و الشریعه فی الاسلام، ص ۳۵.

۱۵۹) المعجم المفهرس لألفاظ الحدیث النبوی، ج ۶، ص ۳۳۳.

۱۶۰) انجیل لوقا، باب پنجم.

۱۶۱) الآیات الشیطانیه، ص ۹۵.

۱۶۲) همان، ص ۱۰۱.

۱۶۳) همان، ص ۳۶۳.

۱۶۴) همان، ص ۳۶۴.

۱۶۵) همان.

۱۶۶) همان.

۱۶۷) همان، ص ۱۱۴و۱۱۵.

۱۶۸) المنجد، ص ۹۷۰.

۱۶۹) فرهنگ فارسی عمید، ماده هون.

۱۷۰)

حقوق جزای اختصاصی، دکتر محمد صالح ولیدی، ج ۲، ص ۲۷۸.

۱۷۱) مفردات راغب، ج ۲، ص ۲۴۷.

۱۷۲) بحارالأنوار، ج ۷۲، ص ۱۶۰.

۱۷۳) المنجد، ماده قدس.

۱۷۴) سوره طه، آیات ۱۱و۱۲.

۱۷۵) سوره مائده، آیه ۲۱.

۱۷۶) سوره قصص، آیه ۳۰.

۱۷۷) سوره دخان، آیه ۳.

۱۷۸) حقوق جزای اختصاصی، ج ۳، ص ۱۶۲.

۱۷۹) آزادی ابراز عقیده یا اهانت به توده ها، دکتر ابوحسین، ترجمه دکتر احمدپور، ص ۴۰.

۱۸۰) ترجمه قانون اساسی نروژ.

۱۸۱) آزادی ابراز عقیده یا اهانت به توده ها، ص ۱۶۹.

۱۸۲) ر.ک: حریه التعبیر فی الغرب من سلمان رشدی الی روژه گارودی، شریف عبدالعظیم، ص ۴-۱۵.

۱۸۳) المستقبل، شماره ۶۲۸، چهارم مارس ۱۹۸۹.

۱۸۴) مجله الشراع، شماره ۳۶۲.

۱۸۵) خبرگذاری فرانس پرس، تاریخ ۲۲ فبریوری، ۱۹۸۹.

۱۸۶) مجله المستقبل، شماره ۶۲۸، چهارم مارس ۱۹۸۹.

۱۸۷) همزات شیطانیه، دکتر نبیل سمان، ص ۱۵و۱۶.

۱۸۸) همان.

۱۸۹) همان، ص ۱۶.

۱۹۰) همان.

۱۹۱) الهلال الدولی، شماره ۱۱، تاریخ ۱/۱۰/۱۹۸۹.

۱۹۲) مجله الوحده الاسلامیه، شماره ۱۱۸، ۲۴ فبرایر ۱۹۸۹، ص ۵۹.

۱۹۳) انتشار این اطلاعیه در ۲۹ رجب ۱۴۰۹ بوده است.

۱۹۴) همزات شیطانیه، ص ۱۷.

۱۹۵) همان، ص ۱۹.

۱۹۶) همان، ص ۲۱، به نقل از او.

۱۹۷) همان، ص ۲۱، به نقل از او.

۱۹۸) همان، ص ۲۳.

۱۹۹) روزنامه السفیر، لبنانی، تاریخ ۲۳/۳/۱۹۸۹ میلادی.

۲۰۰) السیف البتار، عبداللّٰه غماری، صص ۸ و ۹، به نقل از او.

۲۰۱) السیف البتار، محمّد غماری، ص ۱۰، به نقل از او.

۲۰۲) السیف البتار، ص ۱۰، به نقل از او.

۲۰۳) مجله التصوف الاسلامی، استاد احمد أبوکد، شماره ۳، سال ۱۱، ص ۳۰.

۲۰۴) السیف البتار، ص ۲۱-۲۳، به نقل از او.

۲۰۵) فتوای جاودانه، اشکوری، ص ۲۱و۲۲.

۲۰۶) سوره مائده، آیه ۸.

۲۰۷) جزوه حقوق و سیاست، مصباح یزدی، درس ۲۶.

۲۰۸) مطبوعات، وسیله قانون، لرد شاکراس، ترجمه قریب،

ص ۱۶.

۲۰۹) آزادی فرد و قدرت دولت، محمود صناعی، ص ۲۲۵و۲۵۶.

۲۱۰) مطبوعات، وسیله قانون، ص ۱۷.

۲۱۱) ظهور و سقوط لیبرالیسم، آربلاستر، ص ۱۴۰.

۲۱۲) ماده ۲۱ اعلامیه حقوق بشر و سایر موارد و محتوای آن.

۲۱۳) سلسله یادداشت های استاد مطهری، ص ۶۳و۷۰و۷۳و۱۲۸.

۲۱۴) سوره احزاب، آیه ۵۷.

۲۱۵) سوره توبه، آیه ۶۱.

۲۱۶) السیف المسلول، سبکی، ص ۱۳۳.

۲۱۷) سوره احزاب، آیه ۶۱.

۲۱۸) سوره مجادله، آیه ۵.

۲۱۹) همان، آیه ۲۰.

۲۲۰) سوره توبه، آیه ۵۸.

۲۲۱) سوره نساء، آیه ۶۵.

۲۲۲) سوره حجرات، آیه ۲.

۲۲۳) سوره بقره، آیه ۲۱۷.

۲۲۴) سوره محمّد، آیه ۹.

۲۲۵) سوره توبه، آیه ۵۴.

۲۲۶) سوره نور، آیه ۶۳.

۲۲۷) سوره مائده، آیه ۳۳.

۲۲۸) مجموعه قوانین زردشت، دکتر موسی جوان، ص ۳۰۳.

۲۲۹) همان، ص ۲۳۰.

۲۳۰) کتاب ارمیای نبی، باب ۲، آیه ۶.

۲۳۱) سِفر لاویان، باب ۲۲، آیه ۳۱و۳۲.

۲۳۲) سِفر لاویان، باب ۲۰، آیات ۱-۳.

۲۳۳) رساله به عبرانیان، باب ۱۰، آیه ۲۸.

۲۳۴) سِفر لاویان، باب ۲۶، آیه ۱و۲.

۲۳۵) همان، باب ۲۲، آیه ۱۵.

۲۳۶) رساله پولس به رومیان، باب ۱، آیه ۳۱و۳۲.

۲۳۷) انجیل یوحنّا، باب ۱۵، آیات ۵و۶.

۲۳۸) آیات الاحکام، سید احمد میرخانی، ج ۵، ص ۱۵.

۲۳۹) وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۵۴؛ اصول کافی، ج ۷، ص ۲۵۹، ح ۲۱.

۲۴۰) همان، ص ۴۵۹، ح ۲؛ اصول کافی، ج ۷، ص ۲۶۶، ح ۳۲.

۲۴۱) همان، ص ۴۶۰، ح ۳؛ اصول کافی، ج ۷، ص ۲۶۷، ص ۳۳.

۲۴۲) فقه الرضاعلیه السلام، ص ۲۸۵.

۲۴۳) بحارالأنوار، ج ۷۶، ص ۲۲۱، ح ۵.

۲۴۴) السنن الکبری، ج ۷، ص ۶۰، ح ۱۳۳۷۶ ؛ سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۲۹.

۲۴۵) المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۳۵۴ ؛ سنن بیهقی، ج ۷، ص ۹۶.

۲۴۶) المحلّی، ج ۱۳، ص ۵۰۱.

۲۴۷) المستدرک

علی الصحیحین، ج ۴، ص ۳۵۵ ؛ سنن نسائی، ج ۷، ص ۱۰۹.

۲۴۸) السنن الکبری، ج ۷، ص ۶۰، ح ۱۳۳۷۸.

۲۴۹) سوره مائده، آیه ۵۷.

۲۵۰) سوره نساء، آیه ۱۴۰.

۲۵۱) سوره حِجر، آیات ۹۴و۹۵.

۲۵۲) سوره یس، آیه ۳۰.

۲۵۳) سوره روم، آیه ۱۰.

۲۵۴) سوره کهف، آیه ۱۰۶.

۲۵۵) سوره رعد، آیه ۳۲.

۲۵۶) سوره کهف، آیات ۱۰۵و۱۰۶.

۲۵۷) سوره هود، آیه ۳۸.

۲۵۸) سوره توبه، آیه ۷۹.

۲۵۹) سوره مطففین، آیه ۲۹-۳۶.

۲۶۰) سوره مطففین، آیه ۲۹.

۲۶۱) سوره بقره، آیات ۱۴و۱۵.

۲۶۲) سوره کهف، آیات ۵۶و۵۷.

۲۶۳) سوره بقره، آیه ۲۳۱.

۲۶۴) سوره مائده، آیه ۵۸.

۲۶۵) سوره زمر، آیه ۵۶.

۲۶۶) سوره توبه، آیات ۶۶ - ۶۴.

۲۶۷) اصول کافی، ج ۲، ص ۶۰۳؛ کتاب فضل قرآن، باب ۱، ح ۱۴.

۲۶۸) بحارالأنوار، ج ۷۵، ص ۱۴۵؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۱، ح ۳. (بحارالانوار، ج ۷۲، صص ۱۵۵ و ۱۵۸).

۲۶۹) وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۶۴، ح ۱۶۲۶۳. (بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۷۱ و ۱۴۹).

۲۷۰) کافی، ج ۴، باب الایمان و الکفر، با ترجمه، باب ۱۴۹؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۸، ح ۱.

۲۷۱) الینابیع الفقهیه، ج ۲۳، ص ۲۰؛ الهدایه، ص ۲۹۵؛ فقه الرضا، ص ۲۸۵.

۲۷۲) الکافی فی الفقه، ص ۴۱۶.

۲۷۳) الینابیع الفقهیه، ج ۲۳، ص ۱۰۷؛ النهایه، شیخ طوسی، ص ۷۳۰.

۲۷۴) المهذب، ج ۲، ص ۵۵۱.

۲۷۵) همان، صص ۲۰۴ و ۲۹۳ و ۳۲۰ و ۳۹۱.

۲۷۶) شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۹۴۸.

۲۷۷) الینابیع الفقهیه، ج ۲۳، ص ۴۱۶، به نقل از قواعد الاحکام؛ قواعد، ج ۳، ص ۵۴۸.

۲۷۸) تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۷۶.

۲۷۹) مبانی تکمله المنهاج، ج ۱، ص ۲۶۴.

۲۸۰) صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۶۳.

۲۸۱) السیف البتار، ص ۳۰و۳۱.

۲۸۲) السیف البتار، ص ۲۱.

۲۸۳) السیف

البتار لمن سبّ النبی المختار، ص ۷.

۲۸۴) السیف البتار، ص ۲۱.

۲۸۵) معجم مقاییس اللغه، ج ۲، ص ۳۸۶.

۲۸۶) سوره انعام، آیه ۲۸.

۲۸۷) سوره آل عمران، آیه ۱۴۹.

۲۸۸) مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۴۸.

۲۸۹) وسائل الشیعه، ج ۲۸، باب ۱، ح ۵ ؛ کافی، ج ۷، ص ۲۵۷، ح ۱۰.

۲۹۰) مسالک الافهام، ج ۲، ص ۳۵۸.

۲۹۱) مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۲۲و۲۳.

۲۹۲) جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۰۴و۶۰۵.

۲۹۳) ارشاد الاذهان، ج ۴۰، ص ۱۹۱.

۲۹۴) جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۰۴، به نقل از او.

۲۹۵) الینابیع الفقهیه، ج ۲۳، ص ۳۹۱.

۲۹۶) کشف اللثام، ج ۲، ص ۴۳۵.

۲۹۷) مجمع الفائده و البرهان، ج ۱۳، ص ۳۱۸.

۲۹۸) وسائل الشیعه، ج ۱۸، ابواب حدّ المرتد، باب ۱، ح ۳؛ اصول کافی، ج ۶، ص ۱۷۴، ح ۱؛ وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۲۴، ح ۳۴۸۶۵.

۲۹۹) روزنامه جمهوری اسلامی، ویژه نامه صحیفه حوزه، شماره ۴۸، ص ۱۴.

۳۰۰) مسالک الافهام، ج ۲، ص ۴۵۱، به نقل از او.

۳۰۱) جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۰۸.

۳۰۲) الدروس الشرعیه، ج ۱، ص ۲۲۹.

۳۰۳) تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۳۶.

۳۰۴) المعتبر، کتاب الصوم.

۳۰۵) مجمع الفائده و البرهان، ج ۱۳، ص ۳۶۰.

۳۰۶) کشف اللثام، ج ۲، کتاب الحدود، المقصد الثالث.

۳۰۷) جواهر الکلام، ج ۶، ص ۴۶و۴۹.

۳۰۸) الکافی فی الفقه، ص ۳۱۱.

۳۰۹) ینابیع الفقهیه، ج ۹، ص ۱۷۱.

۳۱۰) کتاب الرّده، واقدی، ص ۸۳و۱۴۴.

۳۱۱) جامع الاحادیث الشیعه، ج ۱، باب ۱۲، ح ۱؛ بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۸۱، ج ۴۹.

۳۱۲) وسائل الشیعه، ج ۱، باب ۳، ص ۴۰، ح ۳؛ اصول کافی، ص ۱۱، ح ۷.

۳۱۳) شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۹۶۲.

۳۱۴) سوره نحل، آیه ۱۰۶.

۳۱۵)] . سوره آل عمران، آیه

۷۲؛ ارتداد و آزادی، هاشمی، ص ۱۳۱-۱۳۳.

۳۱۶) بحارالأنوار، ج ۳۲، ص ۱۳۳.

۳۱۷) بحارالأنوار، ج ۷۴، ص ۲۲۸.

۳۱۸) المیزان، ج ۴، ص ۱۲۰.

۳۱۹) سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۳۲۰) المیزان، ج ۲، ص ۳۴۷.

۳۲۱) سوره کهف، آیه ۲۹.

۳۲۲) سوره نحل، آیه ۱۲۵.

۳۲۳) سوره زمر، آیات ۱۷و۱۸.

۳۲۴) سوره ممتحنه، آیه ۸.

۳۲۵) سوره نساء، آیه ۶۵.

۳۲۶) ترجمه تفسیری تورات، (عهد عتیق)، سفر تثنیه، باب ۱۳، ص ۱۸۶.

۳۲۷) تکنوپولی، نیل یستمن، ص ۳۶۵.

۳۲۸) ابراز عقیده یا اهانت به توده ها، ص ۴۰.

۳۲۹) تکنوپولی، نیل یستمن، ص ۳۴۳.

۳۳۰) نقد توطئه آیات شیطانی، عطاء اللّٰه مهاجرانی، ص ۸، به نقل از او.

۳۳۱) آیات شیطانی، بارزترین جلوه دشمنی استکبار جهانی، ص ۶۱.

۳۳۲) جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۰۰.

۳۳۳) تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۱۱۸.

۳۳۴) شرح العقائد النسفیه، ص ۲۴۸.

۳۳۵) المغنی، ج ۱۰، ص ۲۳۱.

۳۳۶) الصارم المسلول علی شاتم الرسول، ص ۵.

۳۳۷) المحلّی، ج ۱۱، ص ۴۱۳.

۳۳۸) فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۴۸.

۳۳۹) الشفا بتعریف حقوق المصطفی صلی الله علیه وآله، ج ۲، ص ۲۱۱.

۳۴۰) الإشراف علی مذهب اهل العلم، ج ۳، ص ۱۶؛ الشفا بتعرف حقوق المصطفی، ج ۲، ص ۲۱۵.

۳۴۱) الشفاء، ج ۲، ص ۲۱۵.

۳۴۲) همان، ص ۲۱۵ و ۲۱۶.

۳۴۳) معالم السنن، ج ۱۱، ص ۴۰۸.

۳۴۴) التمهید، ابن عبدالبر، ج ۴، ص ۲۲۶، به نقل از او.

۳۴۵) الشفا، ج ۲، ص ۲۵۴.

۳۴۶) السیف المسلول، تقی الدین سبکی، ص ۱۶۲، به نقل از او.

۳۴۷) همان.

۳۴۸) همان، ص ۱۵۴.

۳۴۹) السیف المسلول، ص ۱۶۷، به نقل از او.

۳۵۰) الصارم المسلول، ابن تیمیه، ص ۳۰۰.

۳۵۱) همان.

۳۵۲) همان، ص ۳۰۲.

۳۵۳) همان، ص ۳۰۲.

۳۵۴) همان، ص ۳۰۳.

۳۵۵) همان.

۳۵۶) همان، ص ۳۱۱.

۳۵۷) همان، ص ۳۱۲.

۳۵۸) سیری در تعالیم اسلام، ص ۲۰۷،

به نقل از او.

۳۵۹) سوره آل عمران، آیه ۶۴.

۳۶۰) اسلام و حقوق بین الملل، محمد ابراهیمی و سید علی رضا حسینی، ص ۵۰.

۳۶۱) سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۳۶۲) سوره نساء، آیه ۹۰.

۳۶۳) سوره مائده، آیه ۱.

۳۶۴) سوره اسراء، آیه ۳۴.

۳۶۵) سوره انفال، آیات ۵۵ و ۵۶.

۳۶۶) المکاسب، شیخ انصاری، ص ۲۱۵.

۳۶۷) وکالات الأنباء، ۱۵ فبرایر، سال ۱۹۸۹.

۳۶۸) حقوق کیفری بین الملل، دکتر حسینقلی، ص ۷۷.

۳۶۹) نقد توطئه آیات شیطانی، ص ۱۸۸.

۳۷۰) آزادی ابراز عقیده، ص ۳۴.

۳۷۱) نقد توطئه آیات شیطانی، مهاجرانی، ص ۸۴، به نقل از رمان شرم، ص ۸۱.

۳۷۲) همان، ص ۳۲.

۳۷۳) نقد توطئه آیات شیطانی، ص ۲۴.

۳۷۴) حقوق جزای عمومی، ولیدی، ج ۱، ص ۲۴، به نقل از او.

۳۷۵) آزادی ابراز عقیده یا اهانت به توده ها، ص ۲۱.

۳۷۶) بررسی فقهی حقوقی جرم اهانت به مقدسات اسلام، مهدی غلامی، ص ۹۳.

۳۷۷) فرهنگ دانشگاهی، آریانپور، ص ۱۳۰۵.

۳۷۸) روزنامه اطلاعات، ۲۴/۳/۶۸.

۳۷۹) ردّ شیطان، ژنرال مصطفی طلاس، ترجمه سعید خاکرند، ص ۱۵.

۳۸۰) روزنامه ابرار، ۳/۱۲/۶۷.

۳۸۱) نقد توطئه آیات شیطانی، مهاجرانی، ص ۲۱۹.

۳۸۲) همان، ص ۲۲۰.

۳۸۳) فلسفه حقوق بشر، جوادی آملی، ص ۹.

۳۸۴) آزادی عقیده و مذهب، محسن کدیور، ص ۲۵۹.

۳۸۵) الخلاف، ج ۵، ص ۳۵۴؛ جامع الخلاف و الوفاق، ص ۴۹۹؛ جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۰۵ و... .

۳۸۶) المجموع، ج ۱۹، ص ۲۲۸؛ المغنی، ج ۱۰، ص ۷۴ و... .

۳۸۷) السرائر، ج ۲، ص ۷۰۷.

۳۸۸) آزادی عقیده و مذهب، محسن کدیور، ص ۲۰۶.

۳۸۹) همان، ص ۲۵۷.

۳۹۰) سوره نحل، آیه ۴۴.

۳۹۱) سوره مائده، آیه ۳۳.

۳۹۲) همان، ص ۲۵۹.

۳۹۳) جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۹۳و۳۹۴.

۳۹۴) مبانی تکمله المنهاج، ج ۱، ص ۲۲۴، مسأله ۱۷۷.

۳۹۵) جواهر الکلام،

ج ۲۱، ص ۳۹۳.

۳۹۶) همان، ص ۳۹۷.

۳۹۷) ماهنامه آفتاب، سخنرانی دکتر عبدالکریم سروش در آمریکا، ص ۷۹.

۳۹۸) صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۶۸.

۳۹۹) تکنوپولی، ص ۱۶۱.

۴۰۰) سوره نجم، آیات ۱۹و۲۰.

۴۰۱) تفسیر طبری، ج ۱۷، ص ۱۳۱-۱۳۴ ؛ در المنثور، ج ۴، ص ۱۹۴ ؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۳۳۳.

۴۰۲) تفسیر فخر رازی، ج ۲۳، ص ۵۰.

۴۰۳) همان.

۴۰۴) الشفا، ج ۲، ص ۱۲۵.

۴۰۵) سوره فصّلت، آیه ۴۲.

۴۰۶) سوره نجم، آیات ۱-۵.

۴۰۷) سوره حجر، آیه ۹.

۴۰۸) سوره نحل، آیه ۹۹.

۴۰۹) سوره اسراء، آیه ۶۵.

۴۱۰) سوره اسراء، آیه ۷۴.

۴۱۱) المیزان، ج ۱۴، ص ۴۳۵.

۴۱۲) الشفا، ج ۲، ص ۱۱۹.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹